

مراڼه نامه حزب کمونیست افغانستان

مصوب کنگره مؤسس حزب کمونیست افغانستان

ثور ۱۳۷۰ (مه ۱۹۹۱)

فهرست مطالب

مقدمه	۴
مرام‌نامه حزب کمونیست افغانستان	۵
مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم	۶
خدمات مائوتسه دون در امر تکامل مارکسیسم - لنینیسم	۹
بخش فلسفی	۱۰
بخش اقتصادی	۱۱
بخش سوسیالیسم علمی	۱۲
سه جزء مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم	۱۴
فلسفه	۱۴
اقتصاد سیاسی	۱۶
سوسیالیسم علمی	۱۷
سه چهره رویزیونیسم مدرن	۲۰
رویزیونیسم روسی و سوسیال امپریالیسم شوروی	۲۱
رویزیونیسم چینی	۳۶
دگما رویزیونیسم خوجه	۴۲
انترناسیونالیسم پرولتری	۴۷
انترناسیونالیسم پرولتری از لحاظ ایدئولوژیک:	۴۷
انترناسیونالیسم پرولتری از لحاظ سیاسی	۴۹

۵۲.....	انترناسیونالیزم پرولتاری از لحاظ تشکیلاتی
۵۳.....	اوضاع جهانی و جنبش جهانی کمونیستی
۶۳.....	انقلاب دموکراتیک نوین
۶۳.....	پیشینه تاریخی افغانستان
۸۷.....	اوضاع عمومی سیاسی فعلی افغانستان
۹۰.....	وضع طبقات و مواضع طبقاتی نیروهای سیاسی افغانستان
۹۱.....	طبقه فیودال
۹۵.....	بورژوازی کمپرادور
۹۸.....	بورژوازی ملی
۹۹.....	خرده بورژوازی
۱۰۱.....	دهقانان
۱۰۴.....	طبقه کارگر
۱۰۹.....	اوباشان و اراذل
۱۱۰.....	در مورد ستم ملی و ملیت‌های ساکن افغانستان
۱۱۶.....	ستم بر زنان
۱۱۸.....	آوارگی و مهاجرت
۱۲۱.....	انقلاب افغانستان
۱۲۷.....	آماج، نیروهای محرکه، نیروی عمده نیروی رهبری کننده انقلاب
۱۲۹.....	سه سلاح انقلاب

اهداف انقلاب دموکراتیک نوین در ابعاد مختلف	۱۳۳
اول اهداف سیاسی	۱۳۴
دوم) اهداف اقتصادی	۱۴۱
سوم) اهداف فرهنگی	۱۵۰
چهارم - اهداف اجتماعی	۱۵۴
قیام شهری و کودتا، دو بیراهه	۱۵۸
جنگ خلق، جنگ دهقانی تحت رهبری پرولتاریا	۱۶۰
محاصره شهرها از طریق دهات	۱۶۲
جنگ طولانی	۱۶۳
مناطق پایگاهی	۱۶۷
تدارک برای برپایی جنگ خلق	۱۷۰

مقدمه

مرام‌نامه حزب کمونیست افغانستان محصولی از مبارزات جنبش کمونیستی بین‌المللی و ثمره بزرگ مبارزات طولانی و جانفشانی شهدای جنبش کمونیستی کشور است. در شرایطی که سوسیال امپریالیستها، امپریالیستها، رویونیستها و مرتجعین رنگارنگ حملات کینتوزانه و گسترده‌ای را علیه کمونیزم و پرولتاریای جهانی در سطح وسیع بین‌المللی و منطقه - منجمله در افغانستان - سازمان داده و به پیش می‌برند، تدوین این مرام‌نامه و تاسیس حزب کمونیست افغانستان در کنگره مؤسس حزب کمونیست افغانستان، یک ضدحمله کمونیستی اصولی، شجاعانه و مناسب بشمار می‌رود.

اینک به روشنی پیداست که شعلهی برافروخته شده توسط پیشروان ما و در پیشاپیش آنها رفیق شهید اکرم یاری، نه تنها در زیر «خاکستر جاوید» مدفون نگردیده است، بلکه با گذار از پیچ و خمهای فراوان، علیرغم تحمل بزلیها، انحرافات، خیانتها و ارتداد بسیاری از رفقای نیمه‌راه و دشمن شاد، و وارد آمدن صدمات و ضربات بیشمار بر پیکر آن؛ فروزانتر از پیش بر افروخته و مشتعل است و می‌رود تا بر خرمن هستی دشمنان آتش افکند؛ آتش بزرگ، آتش عظیم.

مرام‌نامه حزب کمونیست افغانستان در فاش مستقل پرولتاریای جهانی در سنگر مبارزات طبقاتی و ملی کشور در خون خفته ما و یگانه درفش تا به آخر انقلابی در افغانستان است. کمونیستهای انقلابی در کشور فقط و فقط با رزمیدن زیر این درفش سترگ است که میتوانند وظایف و مسئولیتهایشان را در قبال انقلاب جهانی و انقلاب افغانستان به نحو اصولی و شایسته‌ای اداء نمایند.

مرام‌نامه حزب کمونیست افغانستان

حزب کمونیست افغانستان، حزب سیاسی پرولتاریا و پیش‌آهنگ پرولتاریا در کشور است. مرام‌نامه حزب کمونیست افغانستان که بیان مرامهای پرولتاریای بین‌المللی و مرامهای پرولتاریای افغانستان بمثابه بخشی از پرولتاریای جهانی است و اساس موجودیت و پایه وحدت حزب را می‌سازد؛ ایدئولوژی، برنامه سیاسی و مشی استراتژیک مبارزاتی آن را، که عبارت اند از: مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم، انقلاب دموکراتیک نوین و جنگ خلق، در بر میگیرد.

ایدئولوژی راهنمای اندیشه و عمل حزب کمونیست افغانستان مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم است که ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتاریا جهانی و یگانه ایدئولوژی انقلابی، علمی و آزادی‌بخش در جهان میباشد. مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم اساس ایدئولوژیک برنامه سیاسی و مشی استراتژیک مبارزاتی حزب کمونیست افغانستان را می‌سازد.

برنامه سیاسی حزب کمونیست افغانستان در مرحله فعلی انقلاب کشور عبارت است از به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک نوین و استقرار دیکتاتوری دموکراتیک خلق. تحقق اهداف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان شرط ضروری گذار به انقلاب سوسیالیستی در کشور و حرکت بطرف کمونیسم میباشد.

مشی استراتژیک مبارزاتی حزب کمونیست افغانستان برای تصرف قدرت سیاسی، برپائی و پیشبرد جنگ خلق است که جنگی طولانی متکی بر توده‌های وسیع، عمدتاً دهقانان، تحت رهبری پرولتاریا از طریق حزب پیش‌آهنگ آن میباشد. تا زمانیکه جنگ خلق بر پا نگردیده، مجموع مبارزات حزب کمونیست، در خدمت تدارک برای آغاز آن قرار دارد و پس از آنکه عملاً آغاز گردید تمامی اشکال مبارزاتی و توان رزمی حزب در خدمت پیشبرد اصولی و موفقیت‌آمیز آن خواهد بود.

مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم

علم انقلاب پرولتاریای بینالمللی از زمان انتشار مانیفیست حزب کمونیست، در طی مدت زمانی تقریباً یکونیم قرن در مبارزه طبقاتی به کار گرفته شده و مستحکمتر و متکاملتر گردیده است. مارکس این علم را کشف نمود و پایه‌های اساسی آن را بنا کرد، لنین آن را به سطح عالیت‌تری تکامل داد و پس از آن مائوتسهدون کیفیست متکاملتری به آن بخشید. به این ترتیب علم انقلاب پرولتاریای بینالمللی تا حال سه مرحله کیفی را از سر گذشته‌اند و متکامل تر گردیده است.

۱. مارکسیزم

۲. لنینیسم

۳. مائوئیسم.

آنچه در شرایط امروزی از اهمیت اساسی برخوردار است، تاکید روی خدمات مائوتسهدون و علم انقلاب پرولتاریای بینالمللی و ارتقاء و تکامل کیفی این علم توسط وی میباشد. این تاکید کیفی انقلابیون پرولتری را از صف رویزیونیستهای رنگارنگ که به انقلاب پرولتری خیانت کرده و در پایه‌های اساسی علم انقلاب پرولتاریای بینالمللی تجدید نظر نموده‌اند، جدا میسازد. بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در این مورد میگوید:

«دفاع از تکامل کیفی علم مارکسیسم - لنینیسم توسط مائوتسهدون مسئله خصوصاً مهم و (را در جنبش بین‌المللی و در میان کارگران آگاه و سایر افراد انقلابی اندیش جهانی کنونی نمایندگی میکند. اصل مطرح شده در این جا این است که آیا باید از خدمات تعیین کننده مائوتسهدون به انقلاب پرولتری و علم مارکسیسم - لنینیسم دفاع کرده و آن را توسعه داد یا نه؟ در حقیقت بحث بر سر دفاع از مارکسیسم - لنینیسم است ... ما تاکید می‌کنیم که اندیشه مائوتسهدون مرحله نوین از مارکسیسم -

لنینیسم است. بدون دفاع از مارکسیسم - لنینیسم اندیشه مائوتسه‌دون (مائوئیسم) و پایه کار قرار دادن آن، غلبه بر رویونیسم و ارتجاع بطور عموم ممکن است. «مائوئیسم» از درون مبارزه بسیار حاد و شدید طبقاتی متولد گردیده است. جلسه «زون یه» پس از سپری شدن هشت سال جنگ انقلابی علیه گومیندانها مائوتسه‌دون را بعنوان رهبر حزب کمونیست چین انتخاب نمود. این انتخاب حاکی از این بود که مشی مائوتسه‌دون پس از سالها مبارزه بر مشیهای راست روانه و چپ روانه درون حزب کمونیست چین که در طول سالهای گذشته ضربات مهلکی بر پیکر انقلاب چین وارد نموده بودند، غلبه حاصل نمود. ده سال بعد از این جلسه، کنگره هفتم حزب کمونیست چین در سال ۱۹۴۵ درحالی که حماسه راه پیمایی طولانی و دوران جنگ مقاومت علیه امپریالیسم جاپان پشت سر گذاشته شده بود تاکید نمود که:

«حزب کمونیست چین تحت هدایت مارکسیسم - لنینیسم و ایده‌های مائوتسه‌دون قرار دارد.» گر چه در هشتمین کنگره حزب کمونیست چین فرمولبندی «ایده‌های مائوتسه‌دون» حذف گردید، اما مبارزه همچنان ادامه یافت. در دهه پنجاه، پس از پیروزی انقلاب چین، ایده‌های مائوتسه‌دون در سایر کشورها کم و بیش نفوذ نمود و در داخل چین تطبیق این ایده‌ها در مبارزات طوفانی توده‌های عظیم در دوران «جهش بزرگ» و ساختمان کمونهای خلق متبارز گردید. به‌راه افتادن مبارزه علیه رویونیسم خروشچفی، ایده‌های مائوتسه‌دون را کیفیت نوینی بخشیده و باعث گسترش آن در سطح جهانی گردید. اما دقیقا با انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بود که «اندیشه مائوتسه‌دون» بمثابه مرحله نوینی در تکامل مارکسیسم - لنینیسم خود را نمایاند و صدر مائو بعنوان رهبر انقلاب جهانی تثبیت گردید. بر این اساس نهمین کنگره حزب کمونیست چین در سال ۱۹۶۹ با جمع‌بندی از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی اعلام نمود که:

«حزب کمونیست چین تحت هدایت مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسهدون قرار دارد.» همچنان بسیاری از احزاب و سازمانهای کمونیستی در جهان که به مخالفت با رویزیونیسم خروشچفی و سوسیال امپریالیسم شوروی برخاسته بودند مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسهدون را قبول نمودند. کنگره دهم حزب کمونیست چین زائیده لین پیائوئیستی «عصر زوال امپریالیسم» را بدور افگند و به این ترتیب صفای علم انقلاب پرولتری بنحو روشنتری نمایان گردید. سال ۱۹۷۳ (شکست انقلاب در چین و تصرف کامل قدرت توسط رویزیونیستهای چینی، سرآغاز حملات مبارزه علیه دستاوردهای مائوتسهدون گردید و سردرگمی و خیمی در جنبش بینالمللی کمونیستی به وجود آورد. اما مبارزه در خط مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم در جهان ادامه یافت. این مبارزه در کنفرانس اول احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست در خزان سال ۱۹۸۰ و بیانیه این کنفرانس خود را به روشنی نمایاند و با برگزاری دومین کنفرانس بینالمللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست - مائوتسهدون اندیشه (مائوئیسم) که منجر به تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گردید بنحو بارزی در سطح بینالمللی مشخص گردید.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی «اندیشه مائوتسهدون» را تکامل مارکسیزم - لنینیسم دانسته و اعلام نمود: «ما تاکید میکنیم که اندیشه مائوتسهدون مرحله نوین از تکامل مارکسیزم - لنینیسم است ... «بیانیه مهمترین اصل اندیشه مائوتسهدون یعنی «تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا» را محک تشخیص مارکسیزم از رویزیونیسم دانسته و بیان نمود: «فقط آن کس مارکسیست است که قبول مبارزه طبقاتی و قبول دیکتاتوری پرولتاریا را به قبول موجودیت عینی طبقات، تضادهای انتاگونیستی طبقاتی و ادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر دوره سوسیالیسم تا کمونیسم را بسط دهد.»

اصطلاح «مائوئیزم» برای اولین بار توسط حزب کمونیست پرو بکار گرفته شد. این حزب در اسناد متعدد خود که پس از تشکیل «جا» انتشار یافته اصطلاح «مائوئیزم» را بکار برده است. همچنان در هشتمین پلینوم دومین کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا در سال ۱۹۸۸ اصطلاح «مائوئیزم» مورد قبول قرار گرفت. علاوه بر سازمان کمونیست‌های انقلابی افغانستان و اتحادیه کمونیست‌های ایران نیز "مائوئیزم" را مورد پذیرش قرار داده و حزب کمونیست افغانستان نیز در بکار برد این اصطلاح تاکید اساسی مینماید.

اصطلاح «مائوئیزم» بدرستی هم سطح و هم ارزش بودن خدمات مائو با خدمات مارکس و لنین را نشان داده و زمینه هرگونه برداشت نادرست در کم بها دادن به خدمات مائو را از میان میبرد و به همین جهت سومین مرحله در تکامل علم انقلاب پرولتاریا را دقیقتر و روشنتر از اصطلاح «اندیشه مائوتسه‌دون» بیان می‌نماید.

گرچه بکار برد اصطلاح مائوئیزم تا حال در میان نیروهای مربوط به «جا» عام نگردیده است، اما به یقین باید گفت که دیر یا زود عمومیت یافته و جای اصطلاح «اندیشه مائوتسه‌دون» را خواهد گرفت.

خدمات مائوتسه‌دون در امر تکامل مارکسیزم – لنینیزم

چنانچه میدانیم مارکسیزم از سه جزء تشکیل گردیده است: ۱ – فلسفه مارکسیستی، ۲ – اقتصاد مارکسیستی، ۳ – سوسیالیزم علمی.

تکامل کیفی این سه جزء باعث تکامل کیفی مارکسیزم بمثابه یک کل در سطح بالاتر میگردد. خدمات مائوتسه‌دون در سه جزء مارکسیزم آنچنان جهشهای کیفی بزرگی انجام داده است که این علم را به مرحله کیفی عالیت‌تری پس از مارکس و لنین ارتقاء داده است. این مطلب را در هر سه بخش مورد توجه قرار میدهیم.

بخش فلسفی

۱. مائوتسه‌دون قانون تضاد را به عنوان قانون اساسی دیالکتیک در طبیعت،

جامعه و فکر انسانی مطرح کرد و آن را به مثابه جوهر دیالکتیک ماتریالیستی تکامل داد. مائو قانون تضاد را عمیقاً مورد بررسی قرار داده و در پرتو این بررسی عمیق مفهوم تضاد عمده بعنوان تضاد رهبری کننده مرحله مشخص از تکامل هر پروسه را روشن کرد و آن را از تضاد اساسی که پایه موجودیت یک پروسه از ابتدا تا انتهای آن می باشد، تفکیک نمود.

۲. مائوتسه‌دون دیالکتیک ماتریالیستی را بنحو استادانهای در سیاست بکار گرفته و قانون تضاد را بنحو عمیقی در بررسی قضایا و مبارزات سیاسی مورد استفاده قرار داد.

۳. مائوتسه‌دون تیوری شناخت دیالکتیک ماتریالیستی را در پرتو بررسی عمیق دو جهش تشکیل دهنده آن یعنی جهش از پراتیک به تیوری و پس جهش از تیوری به پراتیک، با تکیه بر عمده بودن پراتیک، تکامل داده و آن را عمیقتر ساخت.

۴. مائوتسه‌دون موفق شد فلسفه را به میان توده‌ها ببرد. وی با این کار فلسفه را از لابلای کتابها و از درون کتابخانه‌ها و از انحصار فیلسوفان بیرون کشیده و به نیروی مادی توده‌های فعالی مبدل نمود.

۵. تحلیل رابطه میان زیربنا و روبنا بصورت دیالکتیکی و نفی برداشت متافیزیکی رابطه یکجانبه میان زیربنا و روبنا که در مبارزه علیه برداشت اکونومیستی از مارکسیزم و در مبارزه علیه تیوری رویزیونیستی رشد نیروهای مولد بکار گرفته شد. مائوتسه‌دون تصریح نمود: هم آنطوریکه زیربنا بر روبنا تاثیر مینهد و خصلت آن را معین مینماید، و این عمده است، روبنا

نیز به‌نبوه خود و در موقعش بر زیربنا تاثیر گذارده و خصلت آن را معین مینماید. براساس این دید وی بیان لنین مبنی بر «سیاست بیان فشرده اقتصاد است» را تکامل داده و تاکید نمود که باید سیاست انقلابی بر همه عرصه‌ها حاکم باشد.

به این ترتیب مائوتسهدون جایگاه شایسته آگاهی انقلابی را در تغییر انقلابی جهان معین نموده و شعار لنینی «بدون آگاهی انقلابی، جنبش انقلابی وجود ندارد» را تکامل بخشید.

بخش اقتصادی

۱. مائوتسهدون اقتصاد سیاسی سوسیالیستی را تکامل داده و با انتقاد از جنبه‌های عینی از سیاست اقتصادی شوروی در ساختمان سوسیالیزم، سیاست اقتصادی ساختمان سوسیالیزم در چین را تدوین نموده و عملی کرد. نکته مرکزی در این مورد عبارت است از برانگیختن‌اندن ابتکار عمل توده‌ها براساس یک خط درست و اصولی و افزایش تولید از طریق توده‌های ساختن سیاستهای اقتصادی و نه افزایش تولید از طریق اجرای صرف دستورالعملهای بوروکراتیک. در همین مضمون مائوتسهدون رابطه میان انقلاب و توسعه اقتصادی را معین نموده و این شعار معروف را فرموله نمود: «انقلاب را دریابید، تولید را افزایش دهید».

۲. مائوتسهدون سیاست اقتصادی دموکراسی نوین را تدوین نمود. سه نکته اساسی در این سیاست اقتصادی عبارت است از:

الف) ریشه کن کردن فئودالیزم بر مبنای شعار زمین از آن کشتکار.

ب) مصادره تمام مؤسسات اقتصادی خارجی و داخلی که «یا خصلت انحصاری دارند و یا دامنه آنها از حدود ظرفیت اداره خصوصی بیرون است».

ج) رهبری، کنترل و تحدید سرمایه‌های خصوصی تا «توانند وسایل زندگی خلق را زیر نظارت خود گیرند».

اعمال سیاست اقتصادی فوق‌الذکر در جریان پروسه طولانی انقلاب دموکراتیک نوین چین از زمان ایجاد اولین پایگاه انقلابی روستایی (سال ۱۹۲۷) تا زمان آغاز انقلاب سوسیالیستی توانست زمینه مساعد برای ساختمان اقتصادی سوسیالیزم در چین فراهم نماید.

۳. مائوتسه‌دون مفهوم سرمایه‌داری بوروکراتیک را بمثابه شکلی از سرمایه‌داری خصلتا کمپرادر که امپریالیزم در کشورهای تحتسلطه و به‌عنوان اهرم نفوذ خود بر قرار می‌سازد، مطرح نمود. توجه به این مطلب از اهمیت اساسی برخوردار است زیرا که اولاً بدون شناخت و مصادره بورژوازی بوروکراتیک سرنگونی امپریالیزم در کشورهای تحتسلطه بطور عموم ناممکن می‌باشد و ثانیاً جهت پیریزی اقتصادی ساختمان سوسیالیزم مصادره آن ضرورت حیاتی دارد.

بخش سوسیالیزم علمی

۱. انقلاب دموکراتیک نوین: در عصر ما انقلاب در کشورهای تحت سلطه در پهلوی انقلاب در کشورهای امپریالیستی یکی از دو جریان انقلاب جهانی پرولتری محسوب می‌گردد. برخلاف انقلاب در کشورهای امپریالیستی، انقلاب در کشورهای تحتسلطه مستقیماً دارای خصلت سوسیالیستی نبوده و دارای خصلت ملی - دموکراتیک می‌باشد که در اثر تامین رهبری انقلابی پرولتری بر آن جهتگیری سوسیالیستی می‌یابد. مائوتسه‌دون استراتژی انقلاب دموکراتیک نوین را در جریان مبارزه انقلابی در چین شکل داده و با به پیروزی رساندن انقلاب در چین راه انقلاب در کشورهای تحتسلطه را روشن نمود. انقلاب دموکراتیک نوین مبتنی است بر تامین رهبری حزب

کمونیست بر مبارزات ضدامپریالیستی و ضدفیودالی تمامی طبقاتی خلقی از طریق رهبری جبهه متحد ملی در مسیر جنگ توده‌های طولانی.

۲. مائوتسه‌دون مبارزه مسلحانه طولانی حزب کمونیست چین را تا به پیروزی رساندن انقلاب در آن کشور رهبری نموده و مهمتر از آن برای اولین بار پرولتاریایی بین‌المللی را از یک مشی نظامی مدون بهرهمند ساخت. تئوری «جنگ خلق» مائوتسه‌دون تنها یک استراتژی نظامی صرف نیست، بلکه بیان مدون قهر انقلابی پرولتاریا در مبارزه طبقاتی به‌خاطر به پیروزی رساندن انقلاب محسوب می‌گردد که شعار «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید.» بیان فشرده آن است.

۳. مائوتسه‌دون تئوری طبقات و مبارزه طبقاتی را در سطوح مختلف اقتصادی، سیاسی ایدئولوژیک تکامل داده و تداوم مبارزه طبقاتی را در سراسر دوران ساختمان سوسیالیسم تا رسیدن به کمونیسم روشن نمود. وی با توجه به تجربه تلخ احیاء مجدد سرمایه‌داری در شوروی به این نتیجه رسید که مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی در طول دوران سوسیالیسم تارسیدن به کمونیسم مبارزه ایست بسیار پیچیده و طولانی. وی راه مبارزه برای جلوگیری از احیاء مجدد سرمایه‌داری در جامعه سوسیالیستی را فرموله و انقلاب فرهنگی عظیم پرولتاریایی را در چین رهبری نمود. به این صورت مائوتسه‌دون با تدوین تئوری «ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا» بزرگترین خدمت به علم انقلاب پرولتاریایی بین‌المللی را ارائه نموده و تئوری طبقات و مبارزه طبقاتی در مارکسیسم را که جوهر سوسیالیسم علمی میباشد به مرحله کاملاً نوینی ارتقاء بخشید. اینک یکبار دیگر تأکید بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را در این مورد یادآور می‌شویم: لنین گفت:

فقط کسی مارکسیست است که قبول مبارزه طبقاتی را به دیکتاتوری پرولتار یا ارتقا دهد.

«در پرتو درس و پیشرفتهای گرانبهای حاصله از طریق انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی تحت رهبری مائوتسهدون معیاری که لنین ارائه کرد عمیقتر شده است. اینک میتوان گفت فقط کسی مارکسیست است که نه فقط قبول مبارزه طبقاتی را به قبول دیکتاتوری پرولتار یا ارتقاء دهد، بلکه موجودیت عینی طبقات، تضادهای آنتاگونیستی طبقاتی و ادامه مبارزه انقلابی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر دوره سو سیالیزم تا کمونیزم را قبول میکند. همانگونه که مائوتسهدون با قدرت بیان داشت «نا روشنی در این مسئله به رویزیونیزم می انجامد».

سه جزء مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم

با توجه به خدمات عظیم مائوتسهدون به علم انقلاب پرولتاریای بینالمللی و تکامل کیفی این علم توسط وی پس از مارکس و لنین، اصول اساسی علم مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم را در سه جزء فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیزم علمی توضیح میدهیم.

فلسفه

فلسفه مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم ماتریالیزم دیالکتیک است. این فلسفه بیان این مطلب اساسی است که کل واقعیت و وجود عبارت است از واقعیت و وجود مادی. این واقعیت و وجود مادی در برگیرنده اشکال مختلف ماده متحرک است که شعور از آن سرچشمه میگردد، به آن وابسته است و به آن تبدیل می شود. اشکال مختلف ماده متحرک فقط و فقط در حالت وحدت اضداد موجوداند. قانون تضاد یعنی قانون وحدت و مبارزه اضداد قانون اساسی تکامل طبیعت، جامعه و تفکر میباشد. وحدت و همگونی در تمامی پدیدهها موقت و نسبی است، درحالی که مبارزه اضداد دائمی و مطلق است

و همین امر مایه جهش‌ها و کیفیت‌های نوین و پدیده‌های نوین محسوب می‌گردد. اعتقاد به تعادل دائم، نظم دائم و ابدی بودن امور و نیز اعتقاد به مقدر بودن آنها غلط و ارتجاعی می‌باشد.

ماتریالیسم دیالکتیک پراتیک را سرچشمه حقیقت و نیز معیار نهایی آن دانسته و بیش از هر چیزی بر پراتیک انقلابی تکیه مینماید. برین مبنا ما تریالیسم دیالکتیک فلسفه ای است در خدمت تغییر انقلابی جهان. ماتریالیسم تاریخی عبارت است از بکار بستن ماتریالیسم دیالکتیک در مورد جامعه بشری و تکامل آن. ماتریالیسم تاریخی بالای نقش اساسی دو چیز تکیه مینماید:

۱. تولید و تضاد اساسی آن یعنی تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی.

۲. رابطه متقابل میان تولید و روبنای ایدئولوژیک و سیاسی جامعه.

واقعیت اینست که پیدایش زندگی اجتماعی با پروسه تولید اجتماعی توأم بوده و بقایش به آن وابسته است. اما نیروهای مولده فقط میتوانند از طریق ورود انسانها بمناسبات تولیدی معین وجود داشته و تکامل نمایند. تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در مرحله معینی از تکامل نیروهای مولده آشکارا انتاگونیستی میشود. ضرورت رشد بیشتر نیروهای مولده این الزام را به وجود می‌آورد که باید یک تغییر ریشه‌ای و انقلابی در جامعه رخ داده و مناسبات تولیدی نوینی جایگزین مناسبات تولیدی کهن گردد. این تغییر ریشه‌ای و انقلابی در جامعه در روبنای ایدئولوژیکی و سیاسی به‌راه می‌افتد و حول مبارزه طبقات برای قدرت سیاسی متمرکز میشود. در صورتیکه شرایط مادی لازم فراهم باشد ایدئولوژی و سیاست نمیتوانند انقلاب به‌وجود آورند، اما همینکه شرایط مادی لازم به‌وجود آمد، روبنا (ایدئولوژی و

سیاست) بصورت عرصه تعیین کننده به نبرد طبقات و نیروهای مختلف سیاسی در میآید و ایجاد تحول کیفی در روبنا به ضرورت عمده تکامل جامعه مبدل میشود.

اقتصاد سیاسی

تئوری ارزش اضافی هسته اصلی اقتصاد سیاسی مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم را در تحلیل با اقتصاد سرمایه‌داری تشکیل میدهد. سرچشمه پیدایش و عامل حیات و رشد سرمایه عبارت است از تولید ارزش اضافی که از طریق عملکرد مکانیزم بازار به صورت سود تحقق پیدا مینماید. در تولید سرمایه‌داری سود هم آغاز تولید به شمار می‌رود و هم مقصد نهایی آن که از همان آغاز از طریق تصاحب ارزش اضافی حاصل کار جمعی کارگران و تحقق آن در بازار بدست می‌آید. بدین صورت سرمایه‌داری آن شیوه تولیدی است که صفت مشخصه آن کالائی شدن نیروی کار انسانی میباشد.

تضاد میان تولید جمعی و تملک خصوصی، تضاد اساسی سرمایه‌داری محسوب میگردد که الیگارش در تولید را در خود نهفته دارد و باعث بروز بحرانهای متعدد سرمایه‌داری میشود. در جریان رشد و گسترش مداوم سرمایه که با فقر روزافزون کارگران همراه است بین سرمایه‌های مختلف اصطکاک به وجود می‌آید و رقابت میان سرمایه‌داران زاده میشود که در نهایت به انحصار منجر میگردد. رشد و گسترش انحصارها در ابعاد مختلف به حدی میرسد که فضای داخل سرحدات کشوری برای رشد مداوم آنها کفایت نمیکند و به ناچار بخارج از مرزها سرازیر شده و صدور سرمایه آغاز میگردد. امپریالیسم با صفات مشخصه خود پا بعرصه وجود میگذارد و در پهلوی استثمار کارگران کشورهای خودی به چپاول و غارت خلقها و ملل تحتسلطه میپردازد. در دوران امپریالیسم تضاد میان تولید جمعی و تملک خصوصی ابعاد جهانی بخود میگیرد. تضاد میان امپریالیسم و خلقهای تحتسلطه به وجود می‌آید و رقابت میان سرمایه‌داران تا سرحد تضاد میان قدرتهای مختلف سرمایه‌داری در سطح جهان رشد مینماید، کمالینکه تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی بصورت روز افزون تشدید میگردد.

انقلاب سوسیالیستی با خلع‌ید از سرمایه‌داری، گام کیفی مهمی در حل تضاد اساسی سرمایه‌داری بر می‌دارد. اما هنوز این گام کیفی کامل نیست. دولت به‌عنوان نماینده جامعه و وسایل تولید را در اختیار می‌گیرد و این عمل اجتماعی ساختن ناقص و اعتباری وسایل تولید محسوب می‌گردد، نه اجتماعی ساختن کامل و حقیقی آن. انقلاب سوسیالیستی در حرکت به سوی کمونیزم باید این اجتماعی بودن ناقص و اعتباری وسایل تولید را به اجتماعی بودن کامل و حقیقی وسایل تولید بدل نماید. این مسئله سمتگیری اساسی و در عین حال ماهیت حقیقی جامعه را معین مینماید.

علاو‌تا در ساختمان اقتصادی سوسیالیزم چند نکته دیگر از اهمیت اساسی برخوردارند که در رابطه با حل کامل تضاد اساسی در نظر گرفته می‌شوند: کنترل و تحدید عملکرد قانون ارزش و تهدید حق بورژوائی به‌صورت روز افزون، برانداختن سود از مقام فرماندهی در تولید و مبارزه مداوم در جهت حل تضاد میان کار فکری و کار جسمی و شهر و روستا و کارگر و دهقان.

در تولید سوسیالیستی نیروی کار انسانی و وسایل تولید کالا تلقی نمی‌گردد. اما اقتصاد سوسیالیستی اقتصاد بازار سرمایه‌داری به کمونیزم است و با اقتصاد کمونیستی تفاوت کیفی دارد.

سوسیالیزم علمی

سوسیالیزم علمی اساساً عبارت است از تئوری طبقات و مبارزه طبقاتی، ارتقاء مبارزه طبقاتی در سطح قبول دیکتاتوری پرولتاریا و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا. دولتها و احزاب زائیده طبقات اند و با نابودی آنها نابود می‌شوند.

از زمان پیدایش طبقات و جوامع طبقاتی تا زمان ورود به عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری (کمون پاریس در این مورد یک استثناء بشمار می‌رود)، تمامی انقلاباتی که بوقوع پیوسته یک طبقه استثمارگر را جانشین طبقه استثمارگر دیگر و یک سیستم

استثماري را جايگزين سيستم استثماري ديگر ساخته است. سيستم سرمايه‌داري كه آخرين سيستم استثمارگرانه بشمار ميرود اساس مادي ساختمان يك جامعه فاقد استثمار و بهره‌كشي را به وجود آورده و طبقاتي را كه منافعي در جهت ساختمان همچو جامعهاي مي باشد، يعني پرولتاريا را در خود پروارنده است. تضاد اساسي جامعه سرمايه‌داري از طريق انقلاب پرولتري، استقرار ديكتاتوري پرولتاريا، ساختمان سوسياليزم و رهبري انقلاب بسوي كمونيزم در تحت ديكتاتوري پرولتاريا تا رسيدن به كمونيزم حل ميگردد. سيستم سرمايه‌داري امپرياليستي يك سيستم جهاني است و پرولتاريا نيز يك طبقه جهاني مي باشد. بدين لحاظ جنبش انقلابي پرولتري ماهيتا جنبش بين‌المللي بوده و انترناسيوناليزم پرولتري پايه اساسي آن است. پرولتاريا مبارزهاش را بايد در سطح جهاني به پيش برد و حين پيشبرد مبارزه در كشورهاي خاص نيز روي اين مطلب تاكيد نمايد كه عرصه جهاني تعيين كننده ترين عرصه در معين نمودن فرجام مبارزه بوده و منافع عمومي پرولتارياي جهاني برترين منافع ايست كه بايد در پيشبرد مبارزه در نظر گرفته شود.

جهان امروزي به كشورهاي امپرياليستي و كشورهاي تحت سلطه امپرياليزم تقسيم گرديده است. انقلاب جهاني پرولتري توسط پرولتاريا، زحمتكشان و خلقها در هر دو نوع اين كشورها به پيش برده ميشود، مگر وقوع انقلاب در اين دو نوع كشورها از هم متفاوت مي باشد. انقلاب در كشورهاي امپرياليستي مستقيما داراي خصلت سوسياليستي مي باشد و انقلاب اكتوبر نمونه پيروزمند اين نوع انقلاب مي باشد كه از طريق كار سياسي و مبارزه سياسي در جهت تدارك قيام در شهرها و جنگ داخلي عمومي به پيش برده ميشود. انقلاب در كشورهاي تحت سلطه مستقيما داراي كر كتر سوسياليستي نمي باشد بلكه عبارت است از انقلاب دموكراتيكي نوين كه در تحت رهبري پرولتاريا تا برانداختن امپرياليزم، فيوداليزم و سرمايه‌داري كمپرادور و بوروكرات، راه را براي انقلاب سوسياليستي هموار مي سازد. انقلاب چين نمونه پيروزمند

این نوع انقلاب بشمار میرود که بر اساس استراتژی جنگ تودهای طولانی با تکیه بر پایگاههای روستائی و محاصره شهرها و نهایتاً با جمعآوری نیروی کافی در طول پروسه طولانی جنگ و تسخیر شهرها به ایجاد قدرت سیاسی سرتاسری انقلابی منجر میگردد. گرچه انقلاب در کشورهای مختلف نظر به گوناگونی شرایط و اوضاع مشخص اشکال مشخص متعددی بخود میگیرد، اما بطور کلی تمامی انقلابات در کشورهای مختلف جهان به یکی از دو جریان فوقالذکر مربوط میباشد. اصل عام در هر دو نوع این انقلابات استفاده از قهر انقلابی و مبارزه مسلحانه بعنوان عالیتین شکل مبارزه سیاسی و تصرف قدرت میباشد.

انقلاب پرولتری با استقرار دیکتاتوری پرولتاریا پایان نمی‌یابد. تحت دیکتاتوری پرولتاریا یا باید در طول دوران سوسیالیسم تارسیدن به کمونیزم انقلاب تداوم یابد، زیرا که طبقات و مبارزه طبقاتی در طول این دوران ادامه مییابد. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی در چین در تحت رهبری مائوتسهدون متکاملترین دستاوردی است که تا حال پرولتاریای بین‌المللی در حرکت انقلابیاش بسوی کمونیزم به آن دست یافته است. این انقلاب نشان داد که چگونه و با کدام وسایل میتوان با بسیج تودهها و تکیه بر آنها از احیاء سرمایه‌داری در جامعه سوسیالیستی جلوگیری نموده و پیشروی بسوی کمونیزم را تامین نمود. نکته مرکزی در این دستاورد توجه به خصلت حزب انقلابی پرولتری بر سر قدرت بعد از تصرف قدرت سیاسی است. حزب انقلابی پرولتری پیش‌آهنگ پرولتاریا و رهبر انقلاب است و مبارزه برای نیل به کمونیزم را رهبری میکند. اما وقتی که حزب رهبری دولت سوسیالیستی را بدست گرفت تضاد میان حزب و تودهها به تبلور تضادهای جامعه در حال گذار سوسیالیستی مبدل میگردد. حزب باید حرکت بسوی انقلاب جهانی و حرکت بسوی حل نهایی تضاد اساسی سرمایه‌داری را رهبری نماید. آنهای که بخصوص در مقامات رهبری حزب نمیخواهند در این جهت حرکت نمایند و در نهایت میکوشند سرمایه‌داری را دوباره احیاء نمایند، ستاد بورژوازی

را در درون حزب و دولت تشکیل میدهند و به آماج انقلاب مبدل میشوند. چنین ستادهای بار بار سر بلند خواهند کرد و حزب در مبارزه علیه آنها با تکیه بر توده‌ها بر اساس سمتگیری اصولی بسوی کمونیزم و با سرنگون ساختن این ستادها، ضرورت دارد که بطور مداوم پروسه انقلابی شدن بیشتر از پیش خود را در تمامی سطوح به پیش برده و حرکت مداوم بسوی کمونیزم را رهبری نماید. ولی این مطلب ابدان معنی نیست که کشور معینی می‌تواند این مبارزه را به فرجام رسانه و به تنهایی وارد دوران کمونیزم شود. پیروزی کمونیزم بدون پیروزی مبارزه جهانی پرولتاریا علیه بورژوازی نمیتواند قابل حصول باشد. بناء باید تاکید نمود که تداوم انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا به تداوم انقلاب در کشور معینی خلاصه نشده و تداوم انقلاب در سطح جهانی را طلب مینماید.

از آن جای که مسایل ایدئولوژیک مربوط به رویونیسم مدرن، انترناسیونالیزم پرولتری و اوضاع جهانی جنبش جهانی کمونیستی، در شرایط فعلی از مهمترین مسایل ایدئولوژیک مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی بشمار میروند، در خور توجه ویژه هستند و ناروشنی در مورد شان به انحراف مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم میانجامد.

سه چهره رویونیسم مدرن

علم انقلاب پرولتاریای جهانی در مسیر تکاملی خود با تمامی ایدئولوژی‌های غیرپرولتری مصاف داده و پاکیزگی و صفای خود را بیشتر از پیش صیقل داده است. تکامل این علم نه تنها در مبارزه علیه ایدئولوژی‌های که با خصومت کاملاً آشکار و عیان در مقابلش ایستاده‌اند حاصل شده است بلکه در عین حال مرهون مبارزه علیه آنچنان اشکالی از ایدئولوژی بورژوائی میباشد که ادعای مارکسیستی دارند. آن جریان فکری بورژوائی که ظاهراً شکل مارکسیستی دارد، اما در ماهیت دشمن مارکسیزم است به رویونیسم معروف میباشد.

رویزیونیزم (تجدید نظرطلبی) برای اولین بار در آخرین دهه قرن نوزدهم توسط برنشتین آلمانی علم گردید. پس از وی رویونیوزم در شکل دگماتیک خود توسط کائوتسکی و همچنان تروتسکی بمیان آمد و در مبارزه علیه لنینیزم بکار گرفته شد. این جریانات به رویونیوزم کهن معروف اند که هم‌اکنون توسط احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات غرب و دسته‌های تروتسکیست در جهان کم و بیش حمل میگردند.

در اینجا ما در مورد رویونیوزم کهن به بحث نمیپردازیم، بلکه توجه خود را به آن اشکالی از رویونیوزم معطوف مینمائیم که از درون احزاب کمونیست بر سر قدرت سربلند کرده و با دگرگون ساختن ماهیت احزاب متذکره و قلب ماهیت دولتهای سوسیالیستی، سوسیالیزم را در کشورهای قبلا سوسیالیستی سرنگون نمودند، که به رویونیوزم مدرن معروفاند. سه شکل اصلی این جریان رویونیوستی عبارت اند از: رویونیوزم روسی، رویونیوزم چینی و رویونیوزم آلبانی. ماهیت این سه دشمن انقلاب جهانی پرولتاریایی که با ماسک کمونیستی علیه پرولتاریای بینالمللی ایستاده‌اند و سه چهره رویونیوزم مدرن محسوب میگردند، ذیلا وضاحت داده میشود.

رویزیونیزم روسی و سوسیال امپریالیزم شوروی

پس از درگذشت استالین رویونیوستهای روسی بیشتر از پیش توان یافته و در سال ۱۹۵۶ توسط یک کودتای درون حزبی به رهبری خروشچف قدرت دولتی را در شوروی کاملا به تصرف در آوردند. آنها براساس ایدئولوژی رویونیوستی شان سوسیالیزم را در شوروی سرنگون ساخته و سرمایه‌داری را احیاء کردند و در نتیجه شوروی سوسیالیستی را به یک دولت سوسیال امپریالیستی مبدل نمودند. رویونیوزم روسی پس از خروشچف توسط برژنف با همان ماهیت قبلی اما در شکل کم و بیش متفاوت رهبری شد و اکنون گرباچوف علمبردار اصلی آن بشمار میرود. حزب کمونیست چین به رهبری مائوتسه دون جنبش بینالمللی کمونیستی را در مبارزه

علیه رویونیسم روسی و سوسیال امپریالیسم شوروی رهبری نموده و چهره اصلی آن را به پرولتاریا و خلقهای جهان نشان داد. این مبارزه پس از سرنگونی سوسیالیسم در چین نیز متوقف نشد، بلکه مائوئیستهای جهان علیه اشکال برژنفی و گرباچفی آن ادامه یافت.

اصول اساسی رویونیسم روسی را میتوان به ترتیب ذیل مشخص نمود:

از لحاظ سیاسی

الف) در شکل خروشچفی

۱. همزیستی مسالمت آمیز: این اصل، همزیستی مسالمت آمیز میان نظامهای مختلف را اصل اساسی مناسبات در سطح «بینالمللی» قرار میدهد. خروشچف در سال ۱۹۶۰ در مجمع عمومی ملل متحد طی نطقی بیان نمود: «اصل همزیستی مسالمت آمیز باید قانون اصلی و اساسی جامعه کنونی واقع گردد».

رویزیونیسم خروشچفی براساس این اصل بجای اتکاء به انقلاب جهانی و مبارزه علیه امپریالیسم دفاع و پشتیبانی از مبارزات پرولتاریا و خلقهای تحت ستم علیه امپریالیسم برهمزیستی و سازش با امپریالیسم تکیه مینماید و به این صورت انقلاب جهانی و مبارزه علیه امپریالیسم را تخطئه مینماید. این اصل، امر انقلاب جهانی و انترناسیونالیسم پرولتری را رد کرده و همزیستی با امپریالیست ها را جایگزین آن میسازد.

۲. گذار مسالمت آمیز: انقلاب قهرآمیز قانون عمومی انقلاب پرولتاریایی است. این اصل، در جهت انقلاب در کشورهای امپریالیستی و هم برای انقلاب در کشورهای تحت سلطه بطور عموم محق مینماید.

رویزیونیسم خروشچفی این قانون را به عنوان قانون عمومی انقلاب قبول ندارد. و اصل گذار مسالمت آمیز را در مقابل آن قرار میدهد. مطابق به اصل «گذار مسالمت آمیز»،

رویزیونیستهای خروشچفی بیان مینمایند که امروزه در جهان وضعی به وجود آمده که هم در کشورهای امپریالیستی و هم در کشورهای تحتسلطه میتوان از طریق غیر از انقلاب قهری، امر تصرف قدرت سیاسی را به سرانجام رسانده و به اصطلاح انقلاب را به پیروزی رساند. به این ترتیب آنها مبارزه مسالمت‌آمیز راه پارلمانی را بعنوان یک استراتژی درمقابل استراتژی مبارزه قهری مسلحانه قرار میدهند. البته مفهوم «گذار مسالمت‌آمیز» صرفاً به حصول اکثریت در پارلمان محدود نمیگردد، بلکه مسئله عمده در آن عبارت است از رد ضرورت در هم شکستن ماشین دولتی کهنه - در مرکز آن نیروی مسلح - و برقراری ماشین دولتی نوین - در مرکز آن نیروی مسلح یعنی منتفی دانستن در هم شکستن دیکتاتوری بورژوازی و برقراری ماشین دولتی نوین. به عبارت دیگر مسئله عمده در گذار مسالمت‌آمیز عبارت است از تحقق «انقلاب» و «ساختمان سوسیالیزم» بدون انقلاب قهری مسلحانه و بدون برقراری دیکتاتوری پرولتاریا. این اصل ضرورت در هم شکستن قهری دستگاه دیکتاتوری بورژوازی و ارتجاعی را نفی مینماید و ضرورت برقراری دیکتاتوری پرولتاریا را منتفی اعلام میکند.

۳. دولت عموم خلق، حزب عموم خلق، دموکراسی عموم خلق؛ رویونیستهای خروشچفی با الغاء دیکتاتوری پرولتاریا دولت شوروی را به‌عنوان «دولت عموم خلق» اعلام نموده و پرچم دموکراسی عموم خلق را برافراشتند؛ توأم با آن ماهیت پرولتری حزب کمونیست شوروی را دگرگون کرده و آن را «حزب عموم خلق» خواندند.

رویزیونیستهای خروشچفی تضاد میان حکم شان در مورد نفی موجودیت طبقاتی در شوروی و موجودیت دولت را در آن کشور با طرح این سفسطه حل کردند که دولت شوروی را دولت عموم خلقی یعنی دولت غیر طبقاتی اعلام نمایند. این «راه‌حل» سفسطه‌آمیز که در ضدیت با تئوری دولت در مارکسیزم یعنی طبقاتی بودن تمامی دولتها قرار دارد، راه حلی است که تمامی امپریالیستها و مرتجعین به آن توسل میجویند. آنها پیوسته اعلام مینمایند که دولتهای شان غیرطبقاتی اند و در خدمت

تمام افراد جامعه قرار دارند. رویزیونیستهای خروشچفی با طرح دولت عموم خلقی در واقع مخالفت قاطع شان را علیه دیکتاتوری پرولتاریا در حالی تبارز دادند که حاکمیت دولتی را تمام و کمال بصورت محکمی در دست داشتند.

موکراسی از دید مارکسیزم مفهوم طبقاتی دراد و کمونیستها آشکارا اعلام مینمایند که آنها طرفدار دموکراسی برای پرولتاریا و زحمتکشان و طرفدار اعمال دیکتاتوری علیه بورژوازی و مرتجعین هستند. برعکس امپریالیستها و مرتجعین همیشه داد و فریاد مینمایند که آنها طرفدار دموکراسی ناب و دموکراسی غیرطبقاتی اند، درحالیکه در عمل دموکراسی برای اقلیت و دیکتاتوری برای اکثریت را اعمال مینمایند. مفهوم «دموکراسی عموم خلق» رویزیونیستهای خروشچفی مقولهای از همین باب است، زیرا که در ضدیت با دیکتاتوری پرولتاریا یعنی دموکراسی برای پرولتاریا و زحمتکشان و دیکتاتوری بر بورژوازی و مرتجعین قرار دارد. رویزیونیستهای خروشچفی اعلام کردند که حزب کمونیست شوروی دیگر حزب طبقاتی، حزب پرولتری نمیباشد بلکه به «حزب عموم خلق» تغییر ماهیت داده است.

کمونیستها آشکارا اعلام مینمایند که حزب شان حزب طبقاتی، حزب پرولتری، حزبی درخدمت انقلاب پرولتری میباشد. برعکس امپریالیستها و مرتجعین با اصرار همیشگی احزاب شان را احزاب مافوق طبقاتی، غیرطبقاتی احزابی در خدمت تمامی هموطنان و تمامی انسانها وانمود مینمایند. حزب عموم خلق رویزیونیستهای خروشچفی حزبی از این نوع است. آنها درحالیکه ماهیت طبقاتی یعنی ماهیت پرولتری حزب کمونیست شوروی را ملغی شده دانستند، حزب و تشکیلات حزبی را در قبضه نگاه داشتند تا توسط آن دولت را به سبک تمامی بورژواها و مرتجعین برای «تمامی هموطنان» و «تمامی انسانها» رهبری نمایند.

مسئله جنگ و صلح: امپریالیزم یعنی جنگ. تا زمانی که این سیستم نفرت‌انگیز بر روی زمین سلطه داشته باشد تامین صلح در روی زمین ممکن نیست. کمونیست‌های که راه جلوگیری از جنگ‌های امپریالیستی را در مبارزه علیه امپریالیزم می‌بینند. آنها از طریق انقلاب، از طریق نابودی سیستم جنگ افروز امپریالیستی تامین صلح در جهان را ممکن میدانند اما دید رویزیونیسم خروشچفی در مورد مسئله جنگ و صلح غیر از این است. این دید تامین صلح در جهان را با تکیه روشنبینی و نیت خیرخواهانه امپریالیستها ممکن دانسته و بر ضرورت همکاری با آنها در این جهت تاکید مینماید. رویزیونیسم خروشچفی در مورد مسئله جنگ و صلح روی اصل بقاء نسل بشر در چین به‌عنوان یک اصل برتر از منافع طبقات تکیه مینماید. این دیدی است «غیرطبقاتی» همانند دید «غیرطبقاتی» تمامی امپریالیستها و مرتجعین در مورد مفاهیم جنگ و صلح. رویزیونیست‌های خروشچفی بر تامین این اصل نه از طریق مبارزه علیه سیستم جهانی امپریالیستی و نابودی آن بلکه از طریق تامین صلح در موجودیت این سیستم تکیه مینمایند و سیستم امپریالیستی را یک سیستم بشردوستانه جا می‌زنند. اما دقیقا توجه به تامین بقاء نسل بشر روشن می‌سازد که باید با تمام قوا در مبارزه علیه امپریالیزم و در به گور سپاری این سیستم منحوس ضدبشری با تدارکات وحشتناک برای جنگ جهانی سوم بقاء نسل بشر را مورد تهدید قرار داده است.

کمونیستها جنگ‌های عادلانه را تأیید و جنگ‌های غیرعادلانه را محکوم مینمایند. اما رویزیونیست‌های خروشچفی جنگ را بطور اعم نمی‌پسندند، چه این جنگ غیرعادلانه باشد و چه عادلانه، زیرا که معتقداند که یک جنگ کوچک در گوشه‌ای از کره زمین میتواند محرکی برای جنگ نهایی و نابودی نسل بشر باشد. در این مورد آنها همانند تمامی امپریالیستها و مرتجعین خود شان را فرشتگان صلح مینمایانند. آنها جنگ‌های عادلانه را محکوم نموده و با جنگ‌های غیرعادلانه یکی میدانند.

۴. موکراسی ملی: تئوری دموکراسی ملی مبتنی است بر نفی ضرورت تامین رهبری پرولتاریا و مبارزات ضدفیودالی و ضدامپریالیستی خلقهای تحتسلطه. بر اساس این تئوری، طبقات غیر پرولتری میتوانند رهبری مبارزات ضدفیودالی و ضدامپریالیستی را بر عهده داشته و دولتی را تشکیل دهند که از تمامی نیروهای ضدفیودالی و ضدامپریالیستی تشکیل شده باشد. این ماشین دولتی، دولت دموکراسی ملی خوانده میشود. راه تشکیل چنین دولتی در پناه اصول همزیستی مسالمتآمیز، گذار مسالمتآمیز و ضرورت حفظ صلح جهانی عبارت است از راه مبارزات مسالمتآمیز و راه پارلمانی و انتخابات. بناء تئوری دموکراسی ملی دارای دو جنبه اصلی است:

الف) نفی ضرورت رهبری پرولتاریا بر مبارزات ضدامپریالیستی و ضدفیودالی خلقهای تحت سلطه.

ب) نفی ضرورت مبارزه مسلحانه در پیشبرد این مبارزات و انتخاب شیوه مبارزاتی مسالمت آمیز و پارلمانی.

اصول سیاسی روزیونیزم خروشچفی در مراحل اولیه احیاء سرمایرداری در شوروی و پیدایش سوسیال امپریالیزم شوروی بازتاب کننده این ضرورت بود که کرملمین برای رسیدن به مدارجی که بتواند بمثابه رقیب امپریالیستی تمام عیار در مقابل امپریالیزم آمریکا و متحدین غربی اش قد برافرازد، هروقت ضرورت داشت. مواضع تسلیم طلبانه کرملمین در مقابل امپریالیزم آمریکا و متحدین غربی سرپوشی بود که درزیر آن به بازسازی امپریالیستی تمامی نهادهای جامعه شوروی ومنجمله ارتش اش مشغول شد. همچنان برای کرملمین شعار دموکراسی ملی ومبارزات مسالمت آمیز وراه پارلمانی مسیری بود که ازطریق آن به تامین نفوذ سیاسی امپریالیستی در کشورهای تحت سلطه پرداخت.

ب) در شکل برژنفی

پس از آنکه این مرحله به پایان رسید و شوروی به عنوان یک قدرت سوسیال امپریالیستی بصورت کامل و تمام عیار در صحنه جهان قد برافراشت، اصول سیاسی روزیونیزم خروشچفی گونه دیگری بخود گرفت، کماینکه اشکال اولیه آن از لحاظ رسمی بمثابه رویوشی بر ماهیت و سوسیال امپریالیستی شوروی تقریباً بلا تغییر باقی ماند. سوسیال امپریالیزم شوروی در طول دوران حاکمیت برژنف از «همزیستی مسالمت آمیز» دم زد، به نفع حفظ صلح جهانی شعار داد و درفش دروغین خلع سلاح را پیوسته بلند نگه داشت. اما در عمل در سطح جهان به مداخلات امپریالیستی و حتی تجاوزات نظامی مستقیم امپریالیستی دست زد. پیوسته بر آتش تدارکات جنگی جهت برپایی جنگ جهانی افزود، ارتش امپریالیستی و حشتمانی با سازوبرگ مدرن اتمی و غیر اتمی سازماندهی کرد وی علیرغم مخالفت با مبارزات توده های خلق در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین کوشید از طریق نفوذ در آنها، این مبارزات را در خدمت اهداف امپریالیستی خود قرار دهد و برای تحکیم قدرت امپریالیستی خود در کشورهای تحت سلطه ضمن مخالفت با مبارزات مسلحانه توده های به کودتاهای نظامی متوسل شد و یا کوشید حکومت های کودتایی را بخود وابسته سازد.

برژنف دکترین معروف خود را که بنام «دکترین حق حاکمیت محدود» معروف است بالای کشورهای اروپای شرقی و سایر اقمار شوروی اعمال نمود. بر مبنای این دکترین کشورهای اقمار «شوروی» فقط همانقدر از حق حاکمیت برخوردار میشدند که مورد خواست مسکو بود. این دکترین سوسیال امپریالیستی در زیر ماسک دروغین انترناسیونالیزم پرولتری پنهان ساخته میشد تا استحکام امپراتوری تزاران نوین بنام استحکام سوسیالیزم جهانی قلمداد گردد.

ج) در شکل گرباچفی

اکنون یکبار دیگر برای سوسیال امپریالیزم شوروی ضرورت «بازسازی» مطرح است. این بازسازی عبارت است از بازسازی مجدد امپریالیستی یعنی نظم و نسق بخشیدن دوباره مجموعه سیستم سوسیال امپریالیستی شوروی و در عین حال بازسازی مجموعه سیستم امپریالیستی جهان. گرباچف چهره زنده این ضرورت سوسیال امپریالیستی است و «تفکر نوین سیاسی» وی بیان ثئوریک - سیاسی این ضرورت. اینک اصول سیاسی رویزیونیسم خروشچفی توسط گرباچف بازسازی مجدد سوسیال امپریالیستی شده و با رنگ و لعاب فریبندهتر و با خط و خال تماشائیتز خود را عرضه کرده است. تفکر سیاسی نوین گرباچف که برای شوروی و برای جهان عرضه میگردد، بیان روشنتر اصول سیاسی خروشچفی میباشد.

«پروستریکا»ی گرباچف از لحاظ سیاسی در واقع از همزیستی مسالمتآمیز و رقابت مسالمتآمیز خروشچف مایه میگیرد، اما تعرضیتر از آنها است. پروستریکای گرباچف بازسازی مجموع نظم نئوکولونیالیستی جهان معاصر را مدنظر دارد و میخواهد موقعیت مطلوبی برای غارتگریهای سوسیال امپریالیزم در سطح جهانی فراهم نموده و پایههای قدرت آن را گستردهتر سازد. بعبارت دیگر پروستریکا خواهان قرار گرفتن کامل سوسیال امپریالیزم شوروی در چوکات مناسبات نئوکولونیالیستی حاکم بر جهان فعلی بوده و خواهان سهم بیشتری از غارتگریهای امپریالیستی میباشد. درست به همین جهت پروسه تطبیق پروستریکا که عمدتاً در مسیر سازش و تبابی با امپریالیزم آمریکا پیش میرود، خطر تشدید رقابت و رویارویی مستقیم امپریالیستها را تا سرحد برپائی احتمالی جنگ جهانی سوم نیز با خود حمل مینماید. ثئوری گذار مسالمتآمیز خروشچف، توسط گرباچف به تکامل منفی فوقالعاده تا سرحد «گلاسنوست» نائل آمده است. گرباچف بطورکلی تظاهر به امر انقلاب را کنار گذاشته و حتی از گذار مسالمتآمیز بسوی انقلاب نیز صرفنظر کرده است. برین اساس است که تمامی مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی در کشورهای تحتسلطه مسیر سازش و مصالحه

با مزدوران امپریالیستهای غربی را در پیش گرفته‌اند و احزاب رویونیست اروپای شرقی نیز اکثراً به احزاب نوع سوسیال دموکرات اروپای غربی استحاله شده است و شیوه پارلمانتاریستی را پذیرا شده‌اند و حتی در خود شوروی پارلمانتاریزم غربی راه باز نموده است.

گرباچف گزافه‌گوییهای خروشچفی مبنی برورود شوروی به آستانه ساختمان کمونیسم را کنار گذاشته و «واقعبینی» سوسیال امپریالیستی را پیشه کرده است. کما اینکه مفاهیم دولت پرولتری حزب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا دیگر آنچنان در قاموس رویونیستهای شوروی به مفاهیم بیگانهای بدل شده‌اند که دیگر ضرورتی برای مطرح نمودن دولت عموم خلق، حزب عموم خلق و دموکراسی عموم خلق در برابر آنها نیز احساس نمی‌نمایند.

در مورد مسئله جنگ و صلح دید گرباچف بطور کلی بادید خروشچف مطابقت دارد و در شرایط تازه و بر مبنای الزامات تازه یکبار دیگر روی اصل بقای نسل بشر در روی زمین بمثابه اصل برتر از منافع طبقات تکیه نموده و اصل «جنگ ادامه سیاست» را با توجه به موجودیت سلاحهای هستوی مورد انکار و حتی نکوهش قرار میدهد. برین مینا درحالی‌که به آمادگی نظامی شوروی در پاسخ گفتن به چلنجهای جنگی بلوک رقیب تکیه شده و اصل «کفایت معقول» مطرح میگردد، تقلیل و عقب کشیهای قوای نظامی عملی میگردد و در جهت تخفیف تشنجات منطقوی و جنگهای منطقوی تا سرحد قابل کنترل بودن شان تلاش بعمل می‌آید.

«مصالحه ملی»، اصل گرباچفی مشابه با اصل «دموکراسی ملی» خروشچف میباشد که بیان کننده مصالحه و سازش میان مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی و نیروهای فیودالی و کمپرادوری مزدور امپریالیستهای غربی است. ولی باید توجه داشت که «مصالحه ملی» با «دموکراسی ملی» کاملاً یکسان نیست. در اصل «دموکراسی ملی»

رهبری مبارزه ضدفیودالی و ضدامپریالیستی توسط پرولتاریا یک مسئله منتفی شده بود، درحالی که در چوکات «مصالحه ملی» نه تنها رهبری پرولتاریا بلکه حتی مبارزه ضدفیودالی و ضدامپریالیستی صرف نیز جای ندارد و خیلی رک و راست آشتی و سازش با نیروهای فیودالی و کمپرادوری مزدور امپریالیستهای غربی مطرح میگردد..

.....

توجه به این مطلب اساسی که در جامعه سوسیالیستی دولت به عنوان نماینده جامعه و سایل تولید را در اختیار دارد از اهمیت درجه اول برخوردار است، زیرا نه اشکال صرفا حقوقی مالکیت بر وسایل تولید بلکه ماهیت دولت و اینکه تولید واقعا در خدمت چه طبقه‌ای قرار دارد، در نهایت ماهیت نظام حاکم بر جامعه را معین مینماید. وقتی دولت تغییر ماهیت داده و با امپریالیستها و مرتجعین هم‌رنگ و هم‌قماش گردد روشن است که تولید تحت رهبری وی دیگر نه در خدمت پرولتاریا و انقلاب جهانی پرولتری بلکه در خدمت دشمنان پرولتاریا و دشمنان انقلاب جهانی پرولتری قرار خواهد داشت. این چیزی بود که در شوروی پس از بر سر قدرت رسیدن باند

خروشچف و شرکاء بوقوع پیوست. این مطلب در مورد جنبه اقتصادی رویزونیسم خروشچفی اساسی است اما تمام مطلب نیست. درین باره میتوان روی چند مطلب دیگر نیز انگشت گذاشت. در تولید سوسیالیستی، هدف تولید تحصیل سود نیست، بلکه رفع نیازمندیهای اقتصادی جامعه میباشد. از این جهت سیاست انقلابی بر تولید سوسیالیستی فرماندهی مینماید و سود در مقام فرماندهی نیست. در جامعه سوسیالیستی موجودیت مؤسسات تولیدی مبتنی است بر رفع نیازمندیهای اقتصادی جامعه و نه سودآوری.

-در تولید سوسیالیستی، عملکرد قانون ارزش مورد ضربت قرار میگیرد اما بکلی نابود نمیشود. نابودی کامل عملکرد قانون ارزش در واقع فقط در جامعه کمونیستی متحقق میگردد. در این مورد دو مطلب قابل دقت است.

۱. در تولید سوسیالیستی وسایل تولید در اقتصاد داخلی کشور در زمره کالاها محسوب نميگردد و قابل خرید و فروش نیست.

۲. در تولید سوسیالیستی کار انسانی حیثیت کالا را ندارد یعنی مورد خرید و فروش قرار نمیگیرد و این طور نیست که فقط در صورت سودآوری و تولید ارزش اضافی مزد به آن تعلق بگیرد. رویزیونیستهای خروشچفی سود را در مقام فرماندهی قرار دادند و سیستم اقتصادی شوروی را براساس سودآوری مؤسسات تولیدی سر از نو بازسازی کردند. همچنان آنها وسایل تولید را در زمره کالاها محسوب نموده و به روسای مؤسسات تولیدی صلاحیت دادند که به خرید و فروش ماشین آلات و سایر وسایل تولیدی بپردازند. اجرای هر دو سیاست اقتصادی فوق الذکر علیرغم حفظ ظاهر کنونی، نیروی کار انسانی را در جامعه شوروی به کالای قابل خرید و فروش مبدل نموده و مجدداً بردگی مزدوری را در جامعه شوروی برقرار نمود. در واقع در سایه همین وضعیت بود که حرکت بطرف تقویت و گسترش بیشتر «حق بورژوازی» آغاز گردیده و امتیازات میان افراد جامعه بجای محدود شدن سیر صعودی خود را آغاز نمود. صلاحیت روسا و مدیران تکنوکرات مؤسسات تولیدی تا آن حدی افزایش یافت که آنها را به صاحبان واقعی بلامنازع این مؤسسات بدل کرده و امتیازات اقتصادی فوقالعادهای را در اختیارشان قرار داد. سیستم اداره و مدیریت مؤسسات تولیدی به قسمی عیار گردید که حق اداره و رهبری تولید را تمام و کمال از دست کارگران و دهقانان بیرون کشیده و برای آنها فقط حق کار در برابر مزد را باقی گذارد.

در رابطه با کشورهای تحت سلطه، رویزیونیستهای خروشچفی نسخه راه رشد غیرسرمایه داری یعنی تقویت سکتور دولتی را صادر نمودند که در پیوند با تئوری سیاسی دموکراسی ملی قرار دارد. بر اساس این نسخه رسیدن به سوسیالیزم در کشورهای تحت سلطه مستلزم نابودی فیودالیزم سرمایداری کمپرادور نیست که صرفا در اثر به پیروزی رساندن انقلاب ملی - دموکراتیک طرازنوین میسر میگردد. رویزیونیستهای خروشچفی موعظه میکردند که در کشورهای تحتسلطه از راه تقویت سکتوری دولتی به کمک آنها رسیدن به سوسیالیزم ممکن گردیده است، بدون اینکه ضرورتی برای سرنگونی قهری فیودالیزم، امپریالیزم و سرمایه‌داری کمپرادور و جود داشته باشد.

راه رشد غیر سرمایداری و تقویت سکتور دولتی در حقیقت امر چوکات سیاست اقتصادی سوسیال امپریالیستهای شوروی غرض صدور سرمایه به کشورهای تحت سلطه در جهت بدست آوردن مافوق سود امپریالیستی و براه انداختن تجارت نامتوازن از طریق قراردادهای نابرابر میباشد. به این ترتیب این تئوری اهرم نفوذ اقتصادی سوسیال امپریالیزم شوروی در کشورهای تحت سلطه محسوب میگردد. براه انداختن تجارت اسلحه با دولتهای ارتجاعی حاکم بر کشورهای تحت سلطه مطلبی است که باید در پیوند با تئوری فوقالذکر مدنظر گرفته شود.

ب) در شکل برژنفی

طرحات اقتصادی خروشچف در زمان برژنف بیشتر از پیش عمق و گسترش پیدا نمود، یعنی در مقام فرماندهی، وسایل تولید به‌عنوان کالاهای قابل خرید و فروش، نیروی کار انسانی ارزان سودآور و قابل خریدوفروش، صلاحیتهای بیشتر و امتیازات اقتصادی بیشتر به بوروکراتها دادند.

گسترش تفاوت سطح زندگی میان کارگران و دهقانان از یکطرف و صاحبان قدرت و مؤسسات تولیدی و دستگاههای دولتی و حزب از طرف دیگر و افزایش فوقالعاده تجارت اسلحه به قسمی که شوروی بصورت یکی از بزرگترین صادرکنندگان اسلحه درآمد و صدور سرمایه به کشورهای تحت سلطه زیر نام تقویت سکتور دولتی و تحمیل قراردادهای نابرابر تجارتی بر آنها ادامه یافت.

برژنف دکترین «تقسیم کار بین المللی سوسیالیستی» را بالای کشورهای اروپای شرقی و سایر اقمار شوروی اعمال نمود. بر مبنای این دکترین هریک از کشورهای اقمار شوروی مکلف گردیدند که در دسته های معینی به تولید بپردازند. این دکترین با دکترین دیگر برژنف یعنی «حق حاکمیت محدود» در ارتباط بود و از رشد اقتصادهای خودکفا در کشورهای اقمار شوروی به نفع تزاران نوین جلوگیری بعمل میآورد.

ج) در شکل گرباچفی

روزیونیوم گرباچفی علاوه بر دارا بودن خصوصیات اساسی بسیاری از شکل خروشچفی و برژنفی روزیونیوم روسی از لحاظ اقتصادی دارای خصوصیات ویژه و تازه های است که مهمترین آنها به قرار ذیل اند:

۱. تمرکز بسیار شدید سرمایه مالی در آن مؤسساتی که مستقیماً در تحت کنترل دولت مرکزی قرار دارند، از طریق ایجاد تراستهای غول پیکر و مربوط ساختن سرمایه گذاری های بخش های مختلف چون بخش های زراعتی، صنعتی، خدمات و غیره به بانک مرکزی.

۲. برداشتن انحصار دولتی در عرصه تجارت خارجی و قایل شدن حق همکاری و معامله مستقیم برای تراست های بزرگ با شرکت های چند ملیتی امپریالیست های غربی و جاپان بمنظور جذب سرمایه و تکنالوجی و مهمتر از آن بمنظور اشغال جای مناسب و مطلوب برای سرمایه های شوروی در چوکات نئوکولونیالیستین موجود جهان.

۳. قانونی ساختن فعالیت‌های خصوصی در بخش‌های خدمات، تجارت، صنایع و زراعت به منظور گسترش پایه‌های اجتماعی الیگارش‌ی مالی.

۴. صدور سرمایه به بخش خصوصی در پهلوی صدور سرمایه به بخش دولتی در کشورهای تحتسلطه بمنظور افزایش قابلیت چپاولگری نئوکولیالیستی سرمایه «شوری»

از لحاظ فلسفی

مواضع فلسفی رویونیست‌های روسی را در واقع باید از مواضع سیاسی و اقتصادی آنها بیرون کشید چرا که آنها مواضع فلسفی ساخته و پرداخته‌های ندارند. بهرحال مواضع فلسفی آنها را میتوان مشخصاً در دو مورد بعنوان مواضع فلسفی ضد دیالکتیک ماتریالیستی مطالعه نمود:

۱. به حکم قوانین دیالکتیک ماتریالیستی، برخورد و تصادم نهایی و یا درواقع سلسله‌ای از تصادمات میان پرولتاریا و بورژوازی بعنوان دو قطب متضاد، اجتناب ناپذیر است و بدون این برخوردها و تصادمات سیستم ضدبشری فعلی مسلط بر جهان به سیستم سوسیالیستی و کمونیستی مبدل خواهد شد. رویونیست‌های روسی با گزیدن اصل همزیستی مسالمت‌آمیز بجای انقلاب پرولتری و انترناسیونالیزم پرولتری در ضدیت با دیالکتیک ماتریالیستی برخاسته و به تائید متافیزیک میپردازند.

۲. به حکم قوانین ماتریالیزم دیالکتیک، برخورد و تصادم میان پرولتاریا و بورژوازی نمیتواند نهایتاً شکل قهری نداشته باشد. اما رویونیست‌های روسی با طرح «گذار مسالمت آمیز» این حکم دیالکتیک ماتریالیستی را که تحول کیفی در پدیده‌های مبتنی بر جهش‌ها است نفی نموده و تئوری ارتجاعی تحول تدریجی را موعظه می‌نمایند.

با توجه به آنچه بیان شد روشن می‌گردد که شوروی فعلی غیر از یک کشور سوسیال امپریالیستی نمیتواند چیز دیگری باشد و بهیچوجه یک کشور سوسیالیستی نیست در شوروی پس از بقدرت رسیدن خروشچف و شرکاء سرمایدارى احیاء گردید و این کشور از یک کشور سوسیالیستی به یک کشور سوسیال امپریالیستی تغییر ماهیت داد. دولت شوروی درحالی که کارگران و زحمتکشان شوروی را مورد استثمار قرار میدهد در مورد ملل غیروسی سیاست اعمال ستم ملی و شوونیزم عظمتطلبانه سیاسی را پیاده مینماید. سوسیال امپریالیست‌های شوروی هم‌اکنون در راس یکی ازدوآردوگاه امپریالیستی جهان قرار دارند که در استثمار پرولتاریا و خلقهای تحت ستم با هم به رقابت برخاسته و برای جنگ جهانی امپریالیستی سوم تدارک می‌بینند. سوسیال امپریالیست‌های شوروی در دست زدن به مداخلات، تحریکات و تجاوزات امپریالیستی درکشورهای تحتسلطه دست کمی از امپریالیستهای رقیب ندارند، همچنانکه در موقع لزوم از تبانی و سازش با رقبای امپریالیست شان بر سرغارت خلقهای تحت ستم ابا نمی‌ورزند.

هم‌اکنون جریان تبانی و سازش میان سوسیال امپریالیزم شوروی و امپریالیستهای غربی آنچنان دامنه و وسعتی پیدا نموده که به جنبه عمده روابط شان مبدل گردیده است. علیرغم تغییرات بزرگ و وسیع سیاسی، اقتصادی و نظامیای که در اردوگاه امپریالیستی شرق صورت گرفته است، سوسیال امپریالیزم شوروی همچنان یکی از دو ابر قدرت امپریالیستی جهان است؛ بدین سبب نباید دچار خوش خیالی شده و خطر آن را در امر تدارک و برپایی جنگ جهانی سوم امپریالیستی دست کم گرفت.

سوسیال امپریالیزم شوروی همچنان یکی از دشمنان درجه اول پرولتاریا و خلقهای جهان و یکی از کانونهای جنگ جهانی سوم امپریالیستی بحساب می‌آید.

رویزیونیزم چینی

رویزیونیستهای چینی با وجودی که در دوران انقلاب فرهنگی ضربات سختی خوردند، اما هنگام درگذشت مائوتسهدون در درون حزب کمونیست چین و دولت چین - منجمله ارتش - مواضع و قدرتی را در اختیار داشتند. آنها بعد از درگذشت مائوتسه دون دست به کودتای آشکار نظامی زدند و قدرت دولتی را کاملاً قبضه کردند و با از میان بردن سوسیالیزم در چین، آن کشور را به یک کشور سرماییداری وابسته به امپریالیزم جهانی مبدل نمودند. مشخصات رویزیونیزم چینی را در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فلسفی میتوان به ترتیب ذیل نشانی نمود:

۱. در بعد سیاسی: در این قسمت روی دو مطلب اساسی باید انگشت گذاشت.

الف) استراتیژی سه جهان.

ب) نفی انقلاب فرهنگی و رد تئوری «دامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا».

الف) استراتیژی سه جهان: چنانچه قبلاً گفتیم در دوران امپریالیزم و انقلابات پرولتری استراتیژی بین المللی پرولتاریای جهانی برای انقلاب عبارت است از وحدت میان دو حرکت بهم پیوسته انقلاب جهانی در کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه. یعنی وحدت جنبشهای سوسیالیستی در کشورهای سرمایه‌داری و جنبشهای ملی - دموکراتیک در کشورهای تحت سلطه. البته چنانچه کشور و یا کشورهای سوسیالیستی این نیز موجود باشند - که فعلاً وجود ندارند - این کشور یا کشورها فاکتور دیگری در انقلاب جهانی بشمار میروند که در وحدت با دو جریان فوق‌الذکر قرار دارند.

رویزیونیستهای چینی استراتیژی بین‌المللی پرولتاریای بین‌المللی را به گونه دیگری مطرح کردند. آنها جبهه‌گیری استراتژیک میان انقلاب و ضدانقلاب را که در یک طرف پرولتاریا و خلقهای تحت ستم و در طرف دیگر امپریالیستها و مرتجعین قرار دارند نفی نمودند و به جای آن جبهه‌گیری جهان سوم و جهان دوم علیه جهان اول

را پیش کشیدند و حتی جبهه گیری جهان سوم و جهان دوم بخشی از جهان اول (امپریالیزم آمریکا) علیه بخشی از جهان اول (سوسیال امپریالیزم شوروی) را بصورت جبهه واحد جهانی علیه سوسیال امپریالیزم شوروی مطرح کردند.

استراتژی سه جهان مبارزه علیه جهان اول و حتی بخشی از جهان اول را جاگزین مبارزه به کل سیستم امپریالیستی مینماید. بر این اساس امپریالیست‌های «جهان دوم» و مرتجعین «جهان سوم» از لست دشمنان استراتژیک پرولتاریا و خلقهای تحت ستم خارج میگردند و مبارزه علیه آنها اهمیت استراتژیک خود را از دست میدهد. خط استراتژیک سه جهان از میان کشورها و ملل میگذرد و نه از میان طبقات. این خط مبارزه کشورها و ملل را جاگزین تئوری مبارزه طبقات نموده و اساس و پایه سوسیالیزم علمی را مورد انکار قرار می‌دهد.

ب) رد تئوری «ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا»: رویونیست‌های چینی دشمنان سرسخت تئوری «ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا» بشمار می‌روند. آنها آماج اصلی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین بودند و در جریان انقلاب فرهنگی مورد تصفیه قرار گرفتند که به انحاء مختلف و از طریق همسوئی نشان دادن دروغین با انقلاب بخصوص بعد از ضربه وارده از سوی لین پیائو و شرکاء مجدداً مصادره امور را در دست گرفتند. آنها به محض تصاحب کامل قدرت، انقلاب فرهنگی را خاتمه یافته اعلان کردند و تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را رد نمودند.

مخالفت و دشمنی رویونیست‌های چینی با تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا براین اساس مبتنی است که آنها تضاد طبقاتی در جامعه سوسیالیستی را بعنوان تضاد رهبری کننده تکامل جامعه نفی نموده و تضاد میان مناسبات پیشرفته سوسیالیستی و تولید عقب مانده را جاگزین آن میسازند. بر این اساس آنها شعار «انقلاب را دریابید، تولید را افزایش دهید» را وارونه میسازند. سیاست انقلابی را از

مقام فرماندهی بر میاندازند و افزایش تولید را جانشین آن میسازند. البته رویونیست‌های چینی وجود طبقات و مبارزه طبقاتی را در جامعه سوسیالیستی نفی نمی‌نمایند ولی تبلور آن را در درون حزب قبول نداشته و امکان پیدایش ستاد بورژوائی در درون حزب را انکار می‌نمایند. آنها انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را برای حزب کمونیست چین و جنبش بین‌المللی کمونیستی یک دست آورد بحساب نمی‌آورند بلکه بر پا ساختن آن را از جانب مائوتسه‌دون اشتباه سیاسی بزرگ وی می‌شمارند. بر مبنای مخالفت با تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا یعنی مخالفت با مبارزه اصولی علیه خطر احیای سرماییداری در جامعه سوسیالیستی بمثابه یک خطر عمده، رویونیست‌های چینی در سالهای اخیر مواضع شان را در قبال رویونیست‌های روسی و در قبال سوسیال امپریالیزم شوروی بر ملا ساخته اند. اینک آنها حزب به بر سراققتدار در شوروی را یک حزب رویونیستی بشمار نمی‌آورند و با آن بعنوان حزب به اصطلاح برادر رفتار می‌نمایند. آنها برین مبنا شوروی را دیگر یک کشور سوسیال امپریالیستی محسوب نمیکنند و آن را کشور سوسیالیستی به حساب می‌آورند. این نشاندهنده آنست که به اصطلاح سوسیالیزم موجود در چین با به اصطلاح سوسیالیزم موجود در شوروی از جهت اینکه هیچکدام به سوسیالیزم ربطی ندارند و هر دو نظام سرماییداری در لفافه سوسیالیزم اند، دارای ماهیت یکسانی میباشند.

بر مبنای این موضعگیری میتوان بیان کرد که پایه‌های استراتیژی سه جهان بدست خود رویونیست‌های چینی ویران شده است. در استراتیژی سه جهان، شوروی بخشی از جهان اول امپریالیستی است که جبهه واحد جهانی علیه آن مطرح می‌گردد. حالا که رویونیست‌های چینی حزب بر سراققتدار شوروی را حزب کمونیست ودولت بر سر اقتدار را دولت سوسیالیستی محسوب مینمایند، واضح است که دیگر نمیتوانند شوروی را جزئی از جهان امپریالیستی بحساب آورند. اما از جانب دیگر آنها تا هنوز استراتیژی

سه جهان را رسماً کنار نگذاشته اند. رویونیست‌های چینی از لحاظ سیاسی با تضاد مهمی درین مورد دست و گریبان اند.

۲. **در بعد اقتصادی:** درین مورد می‌توان چهار مسئله را بعنوان وجه مشخصه رویونیسم چینی در نظر گرفت.

یک - تشکیل کمونهای خلق و رشد و گسترش آنها در طول سالهای ساختمان سوسیالیسم در چین تحت رهبری مائوتسه دون، باعث آنچنان تولید سوسیالیستی در بخش تولید زراعتی گردیده بود که درمیان مجموعه تجارب کشورهای سوسیالیستی سابق عالیت‌ترین تجربه محسوب می‌گردد. امروز کمون‌های خلق در چین از میان برداشته شده اند و جای آن‌ها را مالکیت‌های خصوصی دهقانان بر زمین گرفته اند. حتی از این هم فراتر حرکت شده و مزارع خصوصی ای به‌وجود آمده اند که در آنها قانوناً استخدام چند نفر دهقان و یا کارگر زراعتی مجاز میباشد.

دو - تشکیل و استقرار کمیته‌های انقلابی در کارخانجات در دوران انقلاب فرهنگی نمایانگر تامین حق اساسی کارگران در اداره تولید بود و نیز نمایانگر تلاش در جهت حل تضاد میان کار فکری و کار جسمی. رویونیست‌های چینی تحت عنوان «سیستم مسئولیت فردی» این کمیته‌های انقلابی را از میان برده و حق کارگران را در اداره تولید از آنها سلب کردند. آنها در تحت عنوان سیستم مسئولیت فردی، پلانگذاری تولید و اداره کارخانجات را تمام و کمال در دستان مدیران تکنوکرات متمرکز کرده و آنها را به صاحبان واقعی کارخانجات مبدل نمودند.

سه - شعار مائوتسه دون در امر تولید چنین بود: «انقلاب را دریابید، تولید را افزایش دهید». این شعار سیاست انقلابی را در مقام فرماندهی قرار می‌داد و بر حل تضاد اصلی میان پرولتاریا و بورژوازی در جامعه چین متکی بود. اما رویونیست‌ها تضاد میان مناسبات پیش رفته سوسیالیستی و تولید عقبمانده را تضاد رهبری کننده

میشناسند و نه تضاد طبقاتی را. بر اساس این دید برای آنها افزایش تولید در قدم اول قرار دارد. آنها سیاست انقلابی را از مقام فرماندهی برانداخته و بجای آن «چهار مدرنیزاسیون» را در مقام فرماندهی نشانند. حقیقت شعار چهار مدرنیزاسیون عبارت است از رساندن زراعت، صنعت، علم و فرهنگ و ارتش چین به استانداردهای بین المللی امپریالیستی. برین پایه رویزونیست‌های چینی تلاش پیگیری غرض جلب سرمایه‌های امپریالیستی جاپان، اروپا و آمریکا به خرج میدهند. هم‌اکنون مؤسسات مونتاژ کار که با سرمایه‌های امپریالیستی در چین فعال اند رو به فزونی است.

چهار - تین سیائو پینگ شعاری را بلند کرده است که بنام شعار «یک کشور - دو سیستم» معروف است. وی مدعی است که در یک کشور به اصطلاح سوسیالیستی سیستم تولید سرمایرداری می‌تواند در پهلوی سیستم سوسیالیستی وجود داشته باشد و این تنها شامل عرصه‌های خاص در تولید نمی‌گردد، بلکه می‌تواند بمثابه سیستم کامل و تمام عیار قسمت‌های از قلمرو کشور را نیز در برداشته باشد. رویزونیست‌های چینی بر اساس این شعار امپریالیستی‌های غربی و کاپیتالیست‌های هانکانگ را اطمینان خاطر میدهند که آنها بعد از بسر رسیدن موعد اجاره مستعمراتی بریتانیا بر هانکانگ و انضمام آن به چین سیستم فعلی حاکم بر هانکانگ را همچنان دست نخورده باقی خواهند گذاشت. حتی از این فراتر، آنها قراردادی با سرمایداران امپریالیست منعقد کرده اند که بر اساس آن در داخل قلمرو چین مستعمره اجاره ای تازه شبیه به هانکانگ به‌وجود خواهد آمد. در این قلمرو هفتصد مجتمع صنعتی ایجاد می‌گردد و مدت اجاره آن هفتاد سال خواهد بود.

چگونگی احداث هفتصد مجتمع متذکره نیز امری است که کاملاً به سرمایه گذاران خارجی امپریالیست مربوط می‌باشد.

۳. **در بعد فلسفی:** اساس موضعگیری‌های فلسفی رویونیستی‌های چینی عبارت است از فرمول «دو در یک». بر اساس این فرمولبندی وحدت و مبارزه اضداد نه بصورت تجزیه یک وحدت به دو جنبه متضاد و مبارزه میان آنها، بلکه بصورت تداخل و ترکیب دو جنبه متضاد در یک پروسه واحد می‌باشد. بر این مبنا سنتز حاصل مبارزه دو جنبه متضاد یک پروسه تجزیه شده نبوده و حاصل میانگین حرکت دو جهت متضاد ترکیب شده در یک پروسه می‌باشد. مطابق به این نظر جامعه سوسیالیستی یک جامعه‌ای انقلابی در حال گذار از سرمای‌داری به کمونیزم نه، بلکه جامعه‌ای دارای دو جنبه مفید بحال پرولتاریا و بورژوازی تصور می‌گردد. فرمولبندی «یککشور - دوسیستم» تبلور سیاسی این نظر می‌باشد.

رویزیونیزم چینی از تضاد میان زیربنا و روبنا تصور غیری‌دیکتیک‌ی به دست می‌دهد و موقعیت‌های این دو جنبه را غیرقابل تغییر ارزیابی مینماید. گفتیم که شرایط مساعد عینی مادی شالوده مادی انقلاب را می‌سازد ولی مادامیکه این شالوده ریخته شد انقلاب در روبنا به پیش می‌رود و در تسخیر و یا حفظ قدرت سیاسی توسط طبقات مختلف متمرکز می‌گردد. دوره ساختمان سوسیالیسم از ابتدای پیروزی انقلاب تا رسیدن به جامعه کمونیستی ولو هر قدر طولانی هم باشد در مجموع یک پروسه انقلابی مداوم است که در آن باید سیاست انقلابی در مرکز فرماندهی قرار داشته باشد. این پروسه حرکتی است در جهت آزادی از جبر اجتماعی. جامعه کمونیستی جامعه ایست که انسانها آگاهانه سرنوشت خود و جامعه را به دست می‌گیرند و مناسبات اجتماعی شان را آگاهانه سازمان می‌دهند. ولی دید اکونومیستی رویونیستی نسبت به ساختمان سوسیالیسم این مسئله را درک نمی‌نماید و همچنان روی عمده بودن مطلق زیربنا نسبت به روبنا تکیه نموده و افزایش تولید را در مرکز سازماندهی قرار می‌دهد. نظر پنهان در بطن این عمده سازی مطلق زیربنا آن است که اساسا - مثلا در چین - شرایط مادی برای انقلاب سوسیالیستی مساعد نبوده، براه انداختن انقلاب

سوسیالیستی و تلاش به‌خاطر ساختمان سوسیالیزم و حرکت بسوی کمونیزم و لنتاریستی بوده است. شعار چهار مدرنیزاسیون رویزیونیست‌های چینی در واقع تبلور سیاسی این دید فلسفی می‌باشد. هم‌چنان انگیزه‌های مادی را بعنوان پایه جهت افزایش تولید قراردادادن جنبه دیگری از دید متذکره تلقی می‌گردد.

دگما رویزیونیزم خوجه

مفهوم دگما رویزیونیزم: رویزیونیست‌ها همیشه به نفی اصول ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا دست می‌زنند و این نفی به دو شکل صورت می‌گیرد. در این شکل «تغییر اوضاع و شرایط» برای نفی اصول مبداء قرار می‌گیرد و در شکل دیگر با تکیه بر کمبودات و اشتباهات و محدودیت‌های گذشته جنبش کمونیستی دستاوردهای اصولی نوین مورد انکار قرار می‌گیرد. مواضع برنشتین، خروشچف و تین سیائوپینگ عمدتاً مبتنی بر شکل اول است. درحالی‌که مواضع کائوتسکی، تروتسکی، خوجه و هم‌قماشان آن (نظیر خوجه ایست‌های عیان و نهان وطنی) در قالب شکل دوم می‌گنجد. اساس دگما رویزیونیزم انورخوجه عبارت است از مخالفت علیه دستاوردهای اصولی مائوتسه دون از طریق تائید در بست و کورکورانه مواضع دارای اشتباهات و کمبودات در دوران استالین. روی اساسات دگما رویزیونیزم خوجه از لحاظ سیاسی، اقتصادی و فلسفی مختصراً درنگ می‌نمائیم.

از لحاظ سیاسی:

۱. مخالفت علیه «تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا»: رویزیونیزم خوجه اصولیت انقلاب فرهنگی و تئوری «ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا» را قویاً مورد انکار قرار می‌دهد. تکیه گاه فکری این موضعگیری اشتباهات دوران استالین و در مجموع محدودیت‌های گذشته جنبش بین‌المللی کمونیستی می‌باشد. استالین موجودیت طبقات استثمارگر در شوروی را پس از پیریزی کلیه اساس ساختمان

سوسیالیستی مورد انکار قرار داد. حتی لنین زمانی گفته بود که «در سوسیالیسم تضاد هست اما انتاگونیسم نیست». گذشته از اینها تا زمان انقلاب فرهنگی خطر همیشه در بیرون حزب، در تولید خرده کالایی و در احاطه وسیع خرده بورژوازی بدور پرولتاریا و یا در بیرون از مرزهای کشور سوسیالیستی، در تهاجمات امپریالیستی از بیرون سراغ میگردد. آن چیزی که در انقلاب فرهنگی و در دستاوردهای مائوتسه دون کاملاً تازه گی دارد اینست که وی اعلام نمود: «شما علیه بورژوازی مبارزه میکنید اما نمیدانید که بورژوازی در کجا است . بورژوازی در درون حزب است».

بلی! این بورژوازی درون حزب بود که سوسیالیسم را در شوروی سرنگون ساخت و مائوتسه دون اعلان کرد که در چین نیز خطر در همین جا است .

رویزیونیسم خوجه موجودیت مبارزه طبقاتی انتاگونیستی را در جامعه سوسیالیستی قبول ندارد و چنین مبارزه ای را در داخل حزب کمونیست نیز مورد انکار قرار میدهد. تکیه گاه این موضعگیری نیز اشتباهات و کمبودات و محدودیت‌های گذشته جنبش بین‌المللی کمونیستی است. اینکه پارلمانتاریزم بورژوائی در آلبانیا رسماً مورد قبول قرار گرفته و حزب کار آلبانیا به برگزاری انتخابات و رقابت پارلمانی با احزاب و دسته‌های لیبرال بورژوا تن در داده است، پایه اساسی تئوریک و سیاسی اش در حقیقت مخالفت با «تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا» می‌باشد. این مخالفت اگر دیروز موضعگیری‌های بوروکراتیک انحصاری را باعث می‌شد، امروز عامل موقف‌گیری‌های پارلمانتاریستی می‌باشد.

از آنجای که بنا به مخالفت «تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا» موضعگیری‌های حزب کار آلبانی علیه رویونیسم پایه و اساس محکمی نداشت، سرانجام این حزب مناسبات دوستانه ای با رویونیست‌های حاکم بر چین و حتی سوسیال امپریالیسم شوروی برقرار ساخت .

۲. مخالفت با تزه‌ای انقلاب دموکراتیک نوین: در این مورد مواضع رویزیونیسم خوجه ای با مواضع تروتسکیستی همخوانی دارد. مرکز این همخوانی عبارت است از انکار نقش دهقانان در انقلاب. برین مینا رویزیونیسم خوجه ای با عمده دانستن نقش دهقانان در انقلاب دموکراتیک نوین مخالفت می‌ورزد، استراتژی جنگ توده ای طولانی و محاصره شهرها از طریق دهات را قبول ندارد و کلا ضرورت انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین را بعنوان یک مرحله ضروری در رسیدن به سوسیالیسم و کمونیسم در کشورهای تحت سلطه منتقی میدانند.

از لحاظ اقتصادی:

دید رویزیونیسم خوجه ای نسبت به ساختمان سوسیالیسم اساسا بر اکونومیسم مکتبی است. این دید سوسیالیسم و کمونیسم را به دو مرحله از یک سیستم واحد می‌بیند که صرفا از لحاظ درجه رشد و رسیدگی با هم فرق دارند؛ یعنی فرق کیفی میان شان وجود ندارد و فرق صرفا در درجه رشد نیروهای مولده یعنی در کمیت می‌باشد. از ین دید است که با احکامی از قبیل «انقلاب را دریابید، تولید را افزایش دهید»، «سیاست انقلابی در مقام فرماندهی» و «شور و شوق انقلابی توده‌ها و نه انگیزه‌های مادی بعنوان عامل اصلی در افزایش تولید» مخالفت صورت می‌گیرد.

در واقع همین دید اکونومیستی نسبت به ساختمان سوسیالیسم است که رهبران آن کشور را به طرف انعقاد قراردادهای اقتصادی با امپریالیست‌های اروپایی، سوسیال امپریالیسم شوروی و دولت مرتجع چین کشانده و راه پای آن‌ها را بداخل آلبانی باز نموده است.

از لحاظ فلسفی:

آموزش‌های خوجه در عرصه فلسفی در تناقض با دید دیالکتیکی ماتریالیستی در مورد تضاد و مبارزه اضداد قرار دارد. یک مورد مهم قانون تضاد اینست که دو جنبه تضاد در یک پدیده متقابلا بهم مشروط اند. موجودیت یک جنبه به موجودیت جنبه دیگر مشروط می‌باشد. بدون درک قبول این مسئله نمی‌توان از مطلق بودن تضاد و مطلق بودن مبارزه اضداد سخن گفت. قبول دولت پرولتری و حزب پرولتری یعنی قبول موجودیت پرولتاریا بدون موجودیت بورژوازی در جامعه سوسیالیستی به این مفهوم است که یک جنبه تضاد میتواند بدون موجودیت جنبه دیگر تضاد وجود داشته باشد. موجودیتی که الزاما بعلت فرض عدم موجودیت جنبه دیگر همراه با مبارزه نیست. این چنین است که طرز تفکر متذکره فوق در عرصه فلسفی در نهایت به نفی قانون تضاد بعنوان قانون دیالکتیک ماتریالیستی منجر میگردد.

- در مورد دگمارویزیونیزم باید به یک نکته اساسی توجه جدی داشت. علم انقلاب پرولتاریای بین المللی علمی است پویا و در حال تحرک و رو بتکامل. این علم در هر مرحله معین از تکامل خود جبرا دارای نواقص و کمبودات (بعنوان جنبه تابع) می‌باشد که در مراحل بعدی تکامل، آن نواقص و کمبودات - تا جای که می‌توانند شناسایی شوند - رفع شده و مسیر تکامل ادامه مییابد. در مراحل قبلی پاره ای نواقص اشتباهات و کمبودات اجتناب ناپذیر و یا در واقع جزء طبیعی همان مرحله تکامل محسوب میگردد. ولی وقتی در مراحل نوین اصول علم انقلاب پرولتاریای بین المللی متکامل تر مطرح میگردد، نفی اساسات نوین با تکیه بر کمبودات و اشتباهات قبلی چیزی جز رویزیونیزم نیست، البته رویزیونیزم در شکل دگماتیستی خود. مارکس و انگلس موجودیت دو جریان در انقلاب جهانی را مطرح نکردند، زیرا که در آن زمان آنها یکی از این دو جریان وجود نداشت. لنین بنابر پیدایش امپریالیزم این مطلب را مطرح کرد و از آن پس قبول این مطلب شرط هویت کمونیستی گردید. از آن پس هر فرد و حزبی که موجودیت دو جریان در انقلاب جهانی را مطرح نکند مثل مارکس و انگلس

نیست بلکه یک رویزیونیست است، مثل کائوتسکی. مارکس و انگلس با وجودیکه تضاد را جوهر دیالکتیک خواندند، سه قانون عام در دیالکتیک ماتریالیستی مطرح کردند. مائوتسه دون با تکیه بر تجارت پرولتاریای بین المللی قانون تضاد را قانون اساسی دیالکتیک ماتریالیستی خواند. وی قانون «کمیت - کیفیت» را جلوه ای از این قانون دانسته و قانون نفی - نفی را بعنوان یک قانون عمومی تکامل مردود اعلام نمود. اکنون هر فرد و حزبی که قانون تضاد را قانون اساسی دیالکتیک ماتریالیستی نداند و در پهلوی آن دو قانون عام دیگر نیز مطرح نماید، همانند مارکس و انگلس نیست، بلکه یک رویزیونیست در عرصه فلسفی بشمار میرود. امروز در پناه تجارب انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی فرد و حزبی که شعار: «انقلاب را دریابید، تولید را افزایش دهید» را مردود بداند رویزیونیست است، درحالی که در دوران ساختمان سوسیالیزم در شوروی عدم طرح این شعار و موجودیت گرایشات اکونومیستی در ساختمان سوسیالیزم یک کمبود، محدودیت و اشتباه تلقی می‌گردد.

امروز در پناه تجارب انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی کسی که مدعی شود پس از پیروزی اولیه ساختمان سوسیالیزم طبقات استثمارگر از بین می‌روند، رویزیونیست بشمار میرود، (همانند رویزیونیست‌های فعلی چین)، درحالی که استالین یک رویزیونیست نبود و طرح نابودی طبقات استثمارگر در شوروی از جانب وی یک کمبود و اشتباه ناشی از درک متافیزیکی وی پیرامون برخی مسائل و عدم موجودیت تجربه قبلی در ساختمان سوسیالیزم محسوب می‌شود.

نکته مرکزی در این میان تئوری «ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا» بعنوان عالیت‌ترین دستاورد پرولتاریای بین المللی است که از طرف مائوتسه دون مطرح گردیده است. امروز هرکسی این تئوری را مورد تردید قرار دهد و تکیه اش این باشد که این تئوری را مارکس، انگلس، لینین و استالین طرح کرده اند، نمیتواند چیزی بیشتر از یک رویزیونیست تلقی گردد، البته یک دگمارویزیونیست.

انترناسیونالیزم پرولتری

انترناسیونالیزم پرولتری یک اصل اساسی برای کمونیست‌ها محسوب می‌گردد. این اصل مبین آن است که کمونیست‌ها قبل از همه به‌خاطر انترناسیونالیست بودن شان از سایر انقلابیون تفکیک میشوند. در مورد انترناسیونالیزم پرولتری موارد ذیل از اهم مسائل شمرده میشوند:

انترناسیونالیزم پرولتری از لحاظ ایدئولوژیک:

مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم اساساً ایدئولوژی پرولتاریای بین‌المللی است و نه ایدئولوژی طبقه کارگر در این یا آن کشور مشخص. این قبل از همه به این خاطر است که پرولتاریا اساساً طبقه ایست بین‌المللی.

این مکتب از همان آوان تاسیس خود محصول فکری و مبارزاتی یک ملت خاص نبود. مارکس و انگلس که مارکسیزم را بنیان گذاشتند گرچه آلمانی الاصل بودند اما منابع تغذیه فکری شان در ایجاد مارکسیزم صرفاً آلمانی نبود. از سه منبع مارکسیزم فقط یکی از آنها متعلق به آلمان بود و آن فلسفه کلاسیک آلمان است. درحالی‌که منبع اقتصادی، اقتصاد کلاسیک انگلستان و منبع سوسیالیزم علمی سوسیالیزم {تخیلی} فرانسه محسوب می‌گردد.

مبارزاتی که مارکس و انگلس با شرکت مستقیم و یا با تکیه بر آنها مارکسیزم را بنیانگذاری کرده و آن را به‌پیش سوق دادند مبارزات انقلابی پرولتاریا در یک کشور خاص نبود بلکه شامل مبارزات انقلابی در کشورهای مختلف می‌گردید.

مانیفیست حزب کمونیست، بیانیه حزب کمونیست بمثابه یک حزب جهانی است. اتحادیه کمونیست‌ها صرفاً آلمانی نبود، بلکه یک تشکیلات بین‌المللی محسوب می‌گردید. دومین چوکات تشکیلاتی که مارکس و انگلس در داخل آن مبارزات شان را پیش بردند انترناسیونال اول بود که آن هم یک تشکیلات بین‌المللی بود. وقتی‌که

شرایط و اوضاع جدید تشکیل احزاب جداگانه در کشورهای مختلف را الزام آور ساخت مارکس و انگلس باز هم بر روی مواضع انترناسیونالیزم پرولتری استوار ایستادند و تشکیل انترناسیونال دوم تحقق این استواری محسوب میگردید که در اواخر عمر انگلس بوقوع پیوست.

پس از بروز انحرافات در انترناسیونال دوم و مبدل شدن آن به انترناسیونال زرد، جریان مارکسیزم انقلابی بعنوان دوام راه مارکس و انگلس که منجر به تبارز بلشویزم و راه لنین گردید، در مبارزه بین المللی علیه ارتداد انترناسیونال دوم شکل گرفت. لنینیزم گرچه انقلاب روسیه را به پیروزی رساند اما محصول خاص جامعه روسیه نبود. لنین بلافاصله پس از پیروزی انقلاب در روسیه فکر تشکیل انترناسیونال جدید را عملی نمود و انترناسیونال سوم به وجود آمد که علیرغم کمبودات و اشتباهات خدمات عظیمی برای جنبش بین المللی کمونیستی انجام داد. انحلال کمینترن در سال ۱۹۴۸ ضربه بزرگی بر جنبش بین المللی کمونیستی محسوب می گردد.

سومین مرحله در تکامل علم انقلاب پرولتری یعنی مائوئیسم نیز محصول خاص جامعه چین محسوب نمیگردد. قبل از همه به این دلیل که احکام اساسی آن همان تکامل احکام اساسی مارکسیزم - لنینیزم است که محصول جامعه چین نبود. اصل عمده در مائوئیسم یعنی «تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا» گرچه بصورت برپائی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین عملا پیاده گردید، اما شکلگیری آن اساسا مبتنی بود بر توجه به تجربه منفی احیاء سرمایداری در شوروی.

امروز جمعبندی های مهمی توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم و گذشته جنبش بین المللی کمونیستی به عمل آمده است. این جمعبندی ها محصول جنبش بین المللی کمونیستی اند ولو با نام افراد و یا احزاب معین و مشخص در این یا آن کشور گره خورده باشد. مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم

ایدئولوژی پرولتاریای بین‌المللی است و درست به همین جهت احکام اساسی آن برای مبارزات انقلابی پرولتاریا در هر کشور کار برد دارد که از طریق تطبیق حقیقت عام آن در شرایط خاص هر انقلاب خاص، تحقق پیدا می‌نماید.

مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم علم است، علم انقلاب پرولتاریای جهانی. بهمین جهت می‌تواند - و باید - تکامل یافته و غنای بیشتری حاصل نماید. این، وظیفه و مسئولیتی است که بر دوش جنبش بین‌المللی کمونیستی یعنی بردوش تمامی کمونیست‌های جهان قرار دارد. پیشبرد مبارزه در مورد مسائل عام ایدئولوژیک و دخالت در مباحثات ایدئولوژیک جنبش بین‌المللی کمونیستی مطالبی است که بی‌توجهی و غفلت نسبت به آن‌ها نه تنها به سنتریسم و ناسیونالیسم منجر خواهد شد، بلکه بخصوص در رابطه با کمونیست‌های کشورهای تحت سلطه نشانه‌ای از «سلطه‌پذیری فکری» نیز محسوب می‌گردد.

انترناسیونالیسم پرولتری از لحاظ سیاسی

در این مورد پنج نکته قابل دقت است:

۱. هدف غایی سیاسی کمونیست‌ها رسیده به جامعه بی‌طبقه کمونیستی است. تامین این هدف فقط و فقط در سطح جهانی ممکن است و اولین شرط تامین نابودی جهانی سیستم استثمارگرانه امپریالیستی می‌باشد. دم زدن از ساختمان کمونیسم در کشور خاص درحالی‌که نظام جهانی امپریالیستی موجود باشد، پوچ و بی‌معنی است. بنابراین هدف غایی سیاسی کمونیست‌ها یک هدف جهانی است و نه یک هدف ملی و کشوری. ستمگیری اساسی مبارزات کمونیست‌ها باید متوجه این دور جهانی غایی باشد، دورنمایی که برای یک لحظه نباید به فراموشی سپرده شود. در صورت عدول از ستمگیری بطرف این دورنمای غائی مبارزات ما در بهترین صورت مبارزات ناسیونال سوسیالیستی است نه مبارزات کمونیستی.

این است مفهوم انترناسیونالیزم پرولتری از لحاظ دورنمای غائی سیاسی و سمتگیری اساسی سیاسی.

۲. اوضاع جهانی تعیین کننده‌ترین عرصه مبارزات کمونیست‌ها در جهان است. مفهوم این گفته آن نیست که در پیشبرد وظایف انقلابی و به پیروزی رساندن انقلابات در کشورهای معین، اوضاع خاص آن کشورها نباید مدنظر قرار بگیرند. توجه به این اوضاع داخلی هر کشور خاص در به پیروزی رساندن انقلاب در آن کشور از اهمیت اساسی برخوردار است. اما امپریالیزم یک سیستم جهانی است و امروزه در شرایط بین‌المللی شکل میگیرد و نباید کشورها را بمثابة پدیده‌های مستقل و بیرون از سیستم جهانی امپریالیستی بحساب آورد. کمونیست‌ها مکلفاند مبارزات شان را در کشورهای خاص بر اساس توجه به اوضاع و شرایط بین‌المللی به پیش ببرند، بدون اینکه شرایط خاص کشور شان را از نظر دور بدارند. این است مفهوم انترناسیونالیزم پرولتری از لحاظ برخورد به اوضاع جهانی و اوضاع داخلی کشورهای خاص.

۳. با توجه به هدف غائی جهانی و با توجه به تعیین کننده گی اوضاع جهانی باید روی این مطلب تاکید کرد که برای کمونیست‌ها منافع انقلاب جهانی نسبت به منافع انقلاب خاص در یک کشور خاص مرجحتر و اولی تر است. اگر منافع انقلاب جهانی ایجاب نماید که کمونیست‌های یک کشور منافع انقلاب خاص را که در کشورشان مطرح است، قربانی نمایند، آنها نباید در تقبل این قربانی تردیدی به خود راه دهند.

انقلاب در یک کشور حلقه ای از حلقات انقلاب جهانی است و باید در خدمت آن قرار گیرد. سوسیالیزم در یک کشور پایگاهی برای انقلاب جهانی است و باید بمثابة پایگاهی برای انقلاب جهانی در نظر گرفته شود. سوسیالیزم برای یک کشور و برای تامین منافع و تامین رفاه یک ملت مبتنی بر ناسیونالیزم است و نه کمونیزم. مسئله این نیست که نباید منافع انقلاب در یک کشور خاص مدنظر قرار بگیرد چه در واقع از دید تامین

منافع انقلاب جهانی نیز توجه به این امر، اساسی است. مسئله آن است که در لحظاتی که بظاهر منافع یک انقلاب خاص با منافع انقلاب جهانی در تقابل قرار بگیرد باید منافع انقلاب جهانی را بر منافع انقلاب خاص ترجیح داد. دلیل تکیه روی تقابل ظاهری یک انقلاب خاص یا انقلاب جهانی بدین خاطر است که بین منافع یک انقلاب خاص و منافع انقلاب جهانی از دید استراتژیک توجه به هدف غائی تقابلی وجود ندارد و بروز تقابلات از این لحاظ می‌توانند صرفاً تاکتیکی باشند. قربانی نمودن یک منفعت خاص یک انقلاب معین، خود از لحاظ استراتژیک به نفع همان انقلاب خاص نیز هست.

این است مفهوم انترناسیونالیزم پرولتری از لحاظ ارتباط میان منافع انقلاب جهانی و منافع انقلاب در کشورهای خاص. در نظر داشت دائمی و استوار این مفهوم برای کمونیست‌ها نه در گذشته کار آسانی بوده و نه در حال و آینده سهل و ساده خواهد بود. کوشش مداوم و پیگیر در جهت تحقق این امر اجتناب ناپذیر و الزام آور می‌باشد.

۴. سهم کمونیست‌های کشورهای معین برای ادای وظایف انترناسیونالیستی شان قبل از همه عبارت از تجزیه و تحلیل درست اوضاع سیاسی - اجتماعی کشورهای شان بر پایه تحلیل درست طبقاتی و پیشبرد مبارزه انقلابی پرولتری با اتکاء به اصول عام مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم می‌باشد. کمونیست‌های تمامی کشورها وظیفه دارند با پیشبرد وظایف انقلابی و به پیروزی رساندن انقلابات دموکراتیک نوین و انقلابات سوسیالیستی کشورهای خود را به پایگاه‌های نیرومندی برای پیشبرد انقلاب جهانی تبدیل نمایند. آنها فقط به این صورت می‌توانند از در غلطیدن به ناسیونالیسم و یا فروگذاری وظیفه پیشبرد مبارزه برای انقلاب در کشور خودشان احتراز جویند.

۵. چوکات سیاسی انترناسیونالیزم پرولتری و به بیان مشخصتر چوکات سیاسی انترناسیونال کمونیستی عبارت است از مشی سیاسی عمومی جنبش بین المللی کمونیستی و پیشبرد آن توسط تمامی احزاب و سازمانهای کمونیست جهان.

در حال حاضر که جنبش بین المللی کمونیستی فاقد یک مشی سیاسی عمومی مدون شده می باشد، مبارزه در راه تدوین آن وظیفه ایست که بر عهده تمامی کمونیستهای جهان سنگینی می نماید. پایه های اساسی مشی عمومی جنبش بینالمللی کمونیستی در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مطرح گردیده است اما این پایه ها باید تا سطح یک مشی عمومی مدون تکامل نماید. بدون اجرای این مسئولیت سترگ انترناسیونال نوین کمونیستی ممکن نخواهد بود.

انترناسیونالیزم پرولتری از لحاظ تشکیلاتی

تشکیل و تقویت احزاب کمونیست در تمامی کشورها وظیفه ایست اساسی که کمونیست ها مکلف اند آن را بعنوان یک وظیفه اساسی در نظر بگیرند. این احزاب ولو بر اساس انترناسیونالیزم پرولتری، وظیفه پیشبرد مبارزه انقلابی و به پیروزی رساندن انقلاب در کشورهای خاص را بر دوش دارند. پیشبرد و رهبری انقلاب در سطح جهانی مسئولیتی است به مراتب بغرنجتر و پیچیده تر از انقلاب در یک کشور خاص. از آن جای که انقلاب جهانی صرفا مجموعه عددی انقلابات در کشورهای خاص نیست، بطریق اولی پیشبرد اصولی آن بدون تشکیلات بین المللی، از دید کمونیستی امریست نا ممکن. تا حال در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی سه تشکیلات بینالمللی برای پیشبرد انقلاب جهانی به وجود آمده است: انترناسیونال اول، انترناسیونال دوم و انترناسیونال سوم. از زمان انحلال انترناسیونال سوم در سال ۱۹۴۳ تا حال جنبش بین المللی کمونیستی فاقد ستاد رهبری بین المللی می باشد و در حال حاضر مبارزه در راه تشکیل انترناسیونال کمونیستی وظیفه ایست اساسی. تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از آن رو از اهمیت اساسی بینالمللی برخوردار است که گام کیفی مهمی در این راستا محسوب میگردد. در حال حاضر رزمیدن در صفوف جنبش انقلابی

انترناسیونالیستی به‌خاطر پیشبرد امر انقلاب جهانی و مشخصاً ایجاد انترناسیونال نوین کمونیستی، تحقق انترناسیونالیزم از لحاظ تشکیلاتی عبارت است از مبارزه در راه تشکیل انترناسیونال کمونیستی که در حال حاضر تبارز عملی این مبارزه عبارت از رزمیدن در صفوف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می‌باشد.

اوضاع جهانی و جنبش جهانی کمونیستی

عصر ما عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری است. سیستم اقتصادی و سیاسی امپریالیستی غالب بر جهان کنونی چهارچوب اساسی جوامع مختلف در سطح جهانی را معین می‌نماید. انقلاب پرولتری یگانه راه نابود ساختن امپریالیزم و تمامی سیستم‌های استثمارگرانه از جهان ما می‌باشد و پروسه ایست که با وجود پیچ و خم‌ها عقبگردها، پس از پیروزی انقلاب اکتبر آغاز گردیده است. در اثر خیانت رویزیونیستهای چینی و آلبانی که ضربه ناشی از خیانت قبلی رویزیونیست‌های روسی را عمیقتر ساخت، انقلاب جهانی پرولتری به یک عقبگرد واقعی و خطرناک مبتلا گردید. اکنون با وجودی که پروسه انقلاب جهانی پرولتری توسط مبارزات خلق‌ها و ملل تحت ستم و مبارزات پرولتاریا و متحدینش در کشورهای امپریالیستی و مبارزات کمونیست‌ها در سراسر جهان نمایندگی میشود، ولی با تغییر ماهیت تمامی کشورهای قبلاً سوسیالیستی، پرولتاریا در هیچ کشوری قدرت سیاسی را در دست ندارد. بدین جهت تضاد میان سیستم سوسیالیستی و سیستم امپریالیستی موقتاً از عرصه جهانی رخت بر بسته است. اما تضادهای سیستم امپریالیستی که روز بروز حدت می‌یابند،

گسیختگی روبرشد نظم جهانی امپریالیستی را به نمایش گذاشته و انقلاب جهانی پرولتری را به پیش میرانند.

سیستم امپریالیستی بمثابة یک سیستم جهانی حامل سه تضاد اصلی می باشد:

۱. تضاد خلق ها و ملل تحت ستم با امپریالیزم.

۲. تضاد پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی.

۳. تضاد قدرت های مختلف امپریالیستی با یکدیگر.

از تضاد اولی و دومی روند انقلاب در مقیاس جهانی به وجود می آید. درحالی که تضاد دومی محرک روند جنگ های امپریالیستی در جهان می باشد. کمونیست ها مکلف اند که انقلاب جهانی را به پیش سوق دهند و در صورت وقوع جنگ جهانی امپریالیستی آن را به جنگ انقلابی علیه امپریالیزم مبدل سازند.

تضاد خلقها و ملل تحت ستم با امپریالیزم جهانی همچنان به قوت خود باقی است. چرا که تشدید غارت امپریالیستی باعث مقاومت جدی، و راسخ خلقهای تحت ستم در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین می گردد. مبارزات توده ای عظیمی توسط خلقهای تحت ستم در کشورهای مختلف بر پا شده و ضربات کوبنده ای بر پیکر ارتجاع وامپریالیزم وارد می سازند. امپریالیست ها و مرتجعین مرتبا در سرکوب و یا به انحراف کشاندن این جنبشها تلاش می نمایند، ولی از آنجائی که عوامل عینی این مبارزات روز بروز شدت کسب می نماید، تلاش امپریالیست ها و مرتجعین در نهایت نمیتواند با موفقیت همراه باشد.

از جانب دیگر در کشورهای امپریالیستی مبارزات توده های دامنه داری در مخالفت با تدارکات جنگی، تجاوزگری و لشکر کشی و تحمیل ستم بر خلقهای تحت سلطه و تشدید دامنه استثمار در داخل این کشورها بوقوع می پیوندد. این مبارزات در داخل

شوروی، کشورهای اروپای شرقی، امریکا و برخی از کشورهای متحد آن آشکارا شدت کسب نموده، ضربات مهمی بر پیکر امپریالیزم جهانی وارد مینماید.

خیزشهای توده‌های قدرتمندی که در طی مدت زمان کوتاهی توانست به عمر انحصار قدرت احزاب رویزیونیست در کشورهای اروپای شرقی خاتمه دهد، سلطه سوسیال امپریالیزم شوروی بر اروپای شرقی را به نحو مؤثری مورد ضربت قرار داده نهتنها منجر به فروریختن دیوار برلین شد، بلکه بر ضرورت موجودیت پیمان وارسا نیز خطر بطلان کشید.

گرچه طرفداران پروستریکا و گلاس‌نوست گرباچف در کشورهای اروپای شرقی توانستند با هوشیاری انفجارات توده‌ای را آن طوری سمت وسو دهند که عجلتا به هستی‌شان خاتمه نداد، ولی بحران کماکان به قوت خود باقی است و تحولات نیم بند سیاسی نمی‌تواند از سقوط حتمی آنها در درازمدت جلوگیری نماید.

پس از رویکار آمدن گرباچف، در طول چند سال گذشته امواج قدرتمندی از مبارزات کارگران و ملل تحت ستم در شوروی سر بلند کرده است. مواردی از این خیزش‌ها با قساوت و وحشیگری سوسیال امپریالیستی سرکوب گردیده و خوابانده شده است، اما در موارد متعدد دیگری توانسته است کرملین را بعقب نشینی واداشته و امتیازات نسبی بچنگ آورد. برای دارودسته گرباچف جلوگیری از انعکاس حوادث اروپای شرقی در داخل شوروی ناممکن بوده و این حوادث بر دامنه اغتشاشات ملی در بین ملل غیر روسی افزوده و دامنه خیزشهای توده‌ای را در میان کارگران و سایر اقشار پائینی جامعه شوروی عمق و گسترش بیشتری خواهد بخشید. خلاصه اوضاع برای سردمداران سوسیال امپریالیست کرملین وخیم است. امپراطوری تزاران نوین ثبات و استقرارش را از دست داده و در سراشیب فروپاشی و سقوط قرار گرفته است.

اوضاع در داخل آمریکا و بعضی از کشورهای امپریالیستی متحد آن نیز آرام نیست . طی چند سال گذشته مبارزات حادی از سوی کارگران، سیاهپوستان و مهاجرین مربوط به کشورهای تحت سلطه در آمریکا براه افتاده و پایه‌های حاکمیت بورژوازی امپریالیستی آن کشور را به لرزه انداخت است .

اوضاع چین اعتدالی انقلابی نوینی را در آن کشور بشارت میدهد. با یقین کامل باید ابراز کرد که مبارزات دانشجویان، کارگران، دهقانان و سایر اقشار توده‌های مردم چین علیه نظام حاکم سرمایداری در آن کشور، علیرغم این که یکبار توسط توپ و تفنگ بخاک و خون کشیده شد دوباره و با قدرت بیشتر از پیش سر بلند خواهد کرد و هیئت حاکمه مرتجع را به مصاف خواهد طلبید. آنچه به مبارزات توده‌های چینی خصلت ویژه ای میبخشد این است که خاطره‌ها و میراث مبارزات توفانی دوران انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی همچنان در نزدشان از قدرت و قوت جدی برخوردار است. این امر می‌تواند اتکاء توده ای وسیعی برای مبارزات کمونیست‌های انقلابی در چین فراهم نماید.

به این ترتیب امواج مبارزات توده ای که توسط خلق‌های تحت سلطه به‌راه می‌افتد و مبارزات توده ای مهمی که در کشورهای امپریالیستی صورت می‌گیرد، به وضوح نشان میدهد که روند انقلاب در جهان در حال تکامل بوده و عوامل عینی این روند نه تنها تضعیف نگردیده بلکه قوت نیز کسب نموده است. علیرغم عدم موجودیت رهبری آگاه انقلابی پرولتری در بسیاری موارد، میتوان گفت روند انقلاب همچنان روند عمده در سطح جهانی محسوب میگردد.

عمده دانستن روند انقلاب در سطح جهانی به این مفهوم نیست که تضاد میان امپریالیست‌ها به مثابه یکی از تضادهای اصلی جهان از میان رفته و خطر وقوع جنگ جهانی دیگری کاملاً مرفوع شده است. ولی تحولات رونما شده در اروپای شرقی به

پیمانه زیادی نمایانگر کاهش یافتن خطر جنگ جهانی سوم می‌باشد. امپریالیست‌ها فرصت یافته‌اند همراه با سوسیال امپریالیزم شوروی، بعد از یک دوره پرنش و نسبتاً طولانی جنگ سرد، دوره‌ای را بی‌آغازند که عمدتاً تباری مناسبات شان را شکل دهد. احتمالاً ممکن است این دوره نسبتاً طولانی باشد.

از میان دو تضادی که ماحصل حرکت آنها روند انقلاب را می‌سازد بوضوح تضاد خلقها و ملل تحت ستم با امپریالیزم عمدگی دارد و بناء باید گفت که عمدتاً همین تضاد اوضاع فعلی جهانی و پروسه تکامل اوضاع بین المللی را مشخص می‌نماید.

عامل اساسی‌ای که ضعف روند انقلاب جهانی را رقم می‌زند همانا عدم موجودیت رهبری انقلابی پرولتری بر اکثریت قریب به اتفاق مبارزات خلقها و ملل تحت ستم و مبارزات توده‌های در کشورهای امپریالیستی یعنی عدم رهبری روند انقلاب جهانی توسط پرولتاریای بین المللی می‌باشد. هم‌اکنون علیرغم حضور کمونیست‌های انقلابی در بسیاری از این مبارزات آنها صرفاً در پیرو از نقش رهبری کننده برخوردارند. این ضعف باعث می‌گردد که مبارزات ضدامپریالیستی و ضدارتجاعی که همین حالا در بسیاری از کشورهای سه قاره جریان دارد به سرانجام اساسی خود دست نیابد. از طرف دیگر این کمبود خود باعث می‌شود تا امپریالیست‌ها بدون هیچگونه ترسی در فرو بردن پنجه‌های آهنین خود در حلقوم خلقها عمل نمایند که لشکرکشی دسته جمعی آنها به خلیج خود بزرگترین نمونه تلقی می‌شود. براین اساس تازمانیکه رهبری پرولتاریای بین المللی بر روند انقلاب جهانی تأمین نگردد عمدگی این روند می‌تواند شکننده و متزلزل باشد.

بحرانی که پس از شکست انقلاب در چین و آلبانی دامنگیر جنبش بین المللی کمونیستی گردیده است عامل اصلی عدم موجودیت رهبری انقلابی پرولتری بر روند انقلاب جهانی درمقطع فعلی محسوب می‌گردد. از این جهت بازسازی جنبش بین

المللی کمونیستی در یک انترناسیونال نوین بر اساس ایدئولوژی سیاست و مشی اصولی، شرط تامین رهبری کمونیستها بر انقلاب جهانی محسوب میگردد. تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندشه (مائوئیست) از آن جهت اهمیت بین المللی شایسته ای دارد که پیشرفت کیفی قابل توجهی در این راستا محسوب میگردد.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بر مبنای این دید روشن ایدئولوژیک - سیاسی استوار می باشد که اندیشه مائوتسه دون

(مائوئیسم) مرحله جدیدی در تکامل علم انقلاب پرولتاریایی محسوب میگردد.

بر اساس همین دید روشن ایدئولوژیک است که بیانیه در مورد یک سلسله مسایل پایه ای که برای جنبش بین المللی کمونیستی مطرح است مواضع درست و اصولی اتخاذ نموده است که اهم آنها از این قرار اند:

- در تحلیل از اوضاع فعلی جهانی سه تضاد اصلی را مشخص نموده و روی تشدید روزافزون آنها و گسیختگی بیشتر از پیش نظم جهانی امپریالیستی انگشت گذارده است.

- دو مولفه انقلاب جهانی پرولتاریایی را توضیح نموده و استراتیژی بین المللی پرولتاریایی بین المللی را براساس وحدت این دو مولفه شرح داده است.

- در رابطه با انترناسیونالیسم پرولتری بدرستی روی این مطلب تاکید کرده است که مضمون و خصلت مبارزات کمونیست ها را در سراسر جهان بصورت عمده منافع انقلاب جهانی تعیین مینماید.

- مسایل ناظر بر جنبش بین‌المللی کمونیستی را بدرستی به بحث گرفته و اندیشه مائوتسه دون (مائوئیزم) را بعنوان مرحله تکاملی نوین علم انقلاب پرولتری مشخص ساخته است.

- در مورد اتحاد شوروی و کمینترن روی جنبه‌های عمده ساختمان سوسیالیزم در شوروی درفش کمینترن در پیشبرد انقلاب جهانی پرولتری تکیه نموده و درعین حال نواقص ساختمان سوسیالیزم در شوروی و اشتباهات و کمبودات کمینترن را مشخص نموده است.

- در مورد مائوتسه دون، انقلاب فرهنگی و جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مائوتسه دون اندیشه (مائوئیستی) به توضیح نکات اساسی پرداخته و موارد فوق‌العاده مهم و قابل توجه را به درستی نشانی نموده است.

- وظایف کمونیست‌های انقلابی را در شرایط فعلی توضیح داده و جوانب مختلف این وظایف را در کشورهای تحت سلطه و کشورهای امپریالیستی بصورت اصولی مشخص نموده است.

- جهت گیری جهانی تامین وحدت ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی کمونیست‌ها یعنی ایجاد انترناسیونال نوین کمونیستی را قاطعانه روشن نموده و غرض پیش روی در این راستا وظایف مهمی پیش پای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و کمونیست‌های جهان قرار داده است.

بر مبنای مطالب فوق میتوان با قاطعیت بیان نمود که مبانی ایدئولوژیک - سیاسی ارائه شده در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اساس محکمی برای تامین وحدت جنبش کمونیستی بین المللی محسوب گردیده و محوری است که بر مبنای آن می‌توان پروسه تجمع مجدد نیروهای کمونیستی راستین در جهان را در جهت ایجاد

انترناسیونال نوین کمونیستی به‌پیش هدایت نمود. هم‌چنان تکیه روی این خط ایدئولوژیک - سیاسی در جهت رفع سردرگمی ایدئولوژیک - سیاسی جنبش کمونیستی در کشورهای مختلف جهان، منجمله در کشور ما، ایجاد احزاب کمونیست و به‌پیش راندن پروسه انقلاب در تمامی کشورها، از اهمیت اساسی و تعیین کننده ای برخوردار می‌باشد.

هم‌اکنون این گردانهای انقلابی پرولتری مربوط به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سطح جهانی اند که مبارزه انقلابی علیه امپریالیزم و ارتجاع را به‌پیش می‌برند.

حزب کمونیست پیرو جنگ خلق آن کشور را در طول سالهای گذشته با کفایت اصولی انقلابی سپری کرده و به‌پیش سوق داده است، آن چنان که این جنگ اکنون مایه امیدواری تمامی کمونیست‌ها و انقلابیون جهان می‌باشد.

حزب کمونیست انقلابی آمریکا، حزبی است که در متن مبارزات توده‌ای کارگران و زحمتکشان ایالات متحده حضور فعال دارد و توانمندی انقلاب آن غرض تدارک انقلاب در آن کشور مایه امیدواری است. حزب کمونیست انقلابی آمریکا، حزب انترناسیونالیست کبیری است که علاوه بر خدمات ارزنده تئوریک برای جنبش بین المللی کمونیستی، نقش شایسته و قاطعی در تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ایفا نموده و در پیشبرد مبارزات آن بطور فعالی سهم می‌گیرد.

موجودیت اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) که یکی از اعضای فعال جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بحساب می‌آید، بمثابة گردان پیش‌آهنگ انقلاب دموکراتیک نوین در ایران، زمینه هر چه بیشتر پیروزی انقلاب و شکست رژیم ارتجاعی آخوندی را در آن کشور مساعد نموده است.

یقیناً آن روز دیر نخواهد بود که خلق ایران تحت رهبری حزب کمونیست مائوئیست خویش رژیم ارتجاعی وابسته به امپریالیزم جهانی را به گور سپاریده و انقلاب دموکراتیک نوین را در آن کشور به پیروزی رساند.

حزب کمونیست سیلون، حزب پرولتری پوریانگلا، حزب کمونیست نپال و حزب کمونیست مارکسیست - لنینیست هند که همراه با سایر احزاب و سازمان‌های مائوئیستی در شبه قاره هند حضور فعال و نیرومندی دارند و مجموعاً بخش آسبای جنوبی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را تشکیل می‌دهند، از تجارب جنبش عظیم ناگزالباری برخوردار می‌باشند. این احزاب و سازمان‌ها که علاوه بر پیشبرد فعالیت‌های انقلابی کمونیستی در کشورهای شان، فعالیت‌های مشترک منطقه‌ای در سراسر شبه قاره نیز دارند، گردان‌های انقلابی کمونیستی پیش‌آهنگ در منطقه حساسی از جهان که کانون مهمی از تلاقی تضادهای مختلف است، بشمار می‌روند.

گذشته از این‌ها احزاب و سازمانهای مربوط به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سایر کشورهای جهان نیز به نحو فعالی در امر تدارک و برپایی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی فعال می‌باشند. بنیانگذاری حزب کمونیست مارکسیست - لنینیست - مائوئیست افغانستان گام جدی دیگری در جهت پیشرفت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بحساب رفته و بنوبه خود نقش مهمی در پیشبرد مبارزه ستروگی که این جنبش رسالت رهبری آن را بدوش دارد، ایفا خواهد نمود. باید با صراحت بیان نمود که در شرایط فعلی جهان که ورشکستگی روز افزون رویونیست‌ها و سنتریست‌های رنگارنگ بیشتر از پیش عیان گردیده و همگی آن‌ها در دمسازی با نظم امپریالیستی موجود کوشا می‌باشند، این فقط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و گردان‌های پرولتری آن در سراسر جهان اند که داعیه انقلاب‌های پرولتری را زنده نگهداشته و شعار معروف مانیفیست حزب کمونیست را همچنان به اهتزاز در آورند:

«کمونیست‌ها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند، آنها آشکار اعلام می‌کنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود از راه جبر، وصول به هدف‌های شان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی برخورد ببلرزند. پرولتاریا در این میان جز زنجیرهای شان چیزی از دست نخواهند داد. آنها جهانی برای فتح در پیش رو دارند».

انقلاب دموکراتیک نوین پیشینه تاریخی افغانستان

تا جایی که تاریخ بیاد دارد در دوران شکل گیری و استقرار اولیه دولت‌های برده دار در منطقه، سرزمین افغانستان بخشی از آریانیای قدیم محسوب میگردید؛ اما پس از استقرار دولت‌های برده دار توسط اقوام ترک نژاد در آن، عموماً بنام «باختر» نامیده می‌شد. با آغاز سلطه مهاجمین عرب که جایگزین تثبیت شده برده‌داری به فئودالیزم را در پی داشت، اسم خراسان بر قسمت اعظم این خطه اطلاق گردید.

قبل از برقراری قدرت طبقه حاکم (فیودال) پشتون در وجود سلسله‌های هوتکی و درانی، سرزمین فعلی افغانستان تحت حاکمیت دولت‌های مختلف برده دار و فیودال ترک نژاد یا آریایی نژاد قرار داشته است که مراکز این دولت‌ها زمانی در داخل قلمرو فعلی افغانستان و زمانی بیرون از آن واقع بوده است.

پس از انقراض سلسله تیموریان هرات سرزمین افغانستان به مناطق حاشیه ای مراکز قدرت مستقر در ایران، هند و ماوراءالنهر مبدل گردیده از مسیر اصلی رشد برکنار ماند. عقبماندگی مفروضی که بر حیات اقتصادی و اجتماعی مردمان این سرزمین حاکم بود، پس از رویکار آمدن سلسله‌های هوتکی و درانی نیز دچار تغییرات محسوس نگردید.

قدرت هوتکی‌ها در درون دربار صفویه شکل گرفت و پس از مقابله و سرنوشتی آن بر جایش نشست. هیئت حاکمه و نیروی نظامی درانی‌ها اساساً در زیر درفش نادر شاه افشار زاده شدند و بعدها با جذب عناصری از درون هیئت حاکمه مغولی هند تکمیل گردیدند. ایام سلطنت احمد شاه ابدالی بنیانگذار سلسله درانی اساساً وقف

لشکرکشیهای متعدد بر هند گردید و ایام سلطنت تیمورشاه پسرش در اساس با توجه به حفظ متصرفات پهناور در هند سپری گردید.

لشکرکشیهای احمد شاه ابدالی بر هند که باعث ایجاد خلاء قدرت سیاسی در هند گردید، از یک جهت زمینه ساز استقرار سلطه استعماری انگلیسها بر نیمه قاره محسوب میگردد؛ سلطه ای که در تداوم خود از میان رفتن امپراطوری فیودالی ابدالی و در فرجام مستعمره شدن افغانستان در داخل مرزهای فعلی را در پی داشت. در گیریه و خانه جنگیهای نواده گان احمد شاه ابدالی نه تنها زمینه ساز گسترش و استحکام سلطه استعماری انگلیس در مناطق وسیعی از غرب رود سند گردید، بلکه سرانجام پای استعمار انگلیس را به کابل نیز کشاند. بدین ترتیب فیودالیزم فرتوت و پوسیده بر آستان استعمار سرفرود آورد و شاه شجاع به خاطر حفظ سلطنت به زیر پرچم ارتش هند بریتانوی خزید.

با تصرف کابل توسط ارتش مهاجم استعماری در هفتم آگست ۱۸۳۹ م استقلال مملکت از میان رفت و دوران سلطه استعمار آغاز گردید. درست از همین زمانی که کابل حیثیت مرکز خراسان آزاد از قید استعمار را از دست داد و بیک امیرنشین تحت سلطه انگلیس مبدل گردید، نام رسمی کشور نیز تغییر یافت و اسم افغانستان بجای خراسان نشست.

استعمار انگلیس در افغانستان هرگز روی آرامش بخود ندید. مبارزات مردمان این سرزمین، بارها پوزه خون آلود مهاجمان را بخاک مالید و ارتش «فاتح» انگلیسی را تارومارو نابود کرد. اما تمامی این مبارزات قهرمانانه دلیل عدم موجودیت رهبری انقلابی در راس آنها نتوانستند کشور را از قید استعمار رهایی بخشند. هر بار که مبارزات ضد انگلیس اوج می گرفت سرانجام تحت کنترل و رهبری اشراف درباری واقع میشد و اینان خونبهای را که فقط استقلال کامل کشور میتوانست ارزش حقیقی آن باشد،

در بدل دریافت مستمری ناچیزی از اربابان انگلیس شان زیر پا می‌کردند و سلطه استعمار همچنان پا برجا باقی می‌ماند.

انگلیس‌ها بار اول به بهانه اعاده سلطنت شاه شجاع و همراه با وی به لشکر کشی اشغالگرانه بر کشور اقدام کردند. اما نه تنها ارتش مهاجم انگلیسی با شکست مواجه شد بلکه شاه شجاع نیز به سزای اعمالش رسیده توسط مبارزین ضد انگلیسی کشته شد؛ ولی در فرجام کشور همچنان بصورت یک مستعمره انگلیس باقی ماند.

این حوادث در زمانی اتفاق می‌افتاد که روسها به ماوراء النهر و مرو رسیده بودند. به همین جهت علاوه بر انگلیسها، تزاران روس مرجع دیگری بودند که اشراف در باری می‌توانستند گاهگاهی در پناه شان جای گیرند امیر دوست محمد که در کسوت مخالفت با شاه شجاع به دامان تزاران روسی پناه برده بود در اوج مبارزات ضد انگلیسی مردم به کشور برگشت و رهبری مبارزات ضد انگلیسی را در دست گرفت. دسته‌های نظامی متشکل از مردمان سمت شمال وی را تا نزدیکی‌های کابل همراهی کردند. اما میر شبنام و بصورت مخفیانه از نیروهای تحت رهبری اش فرار کرد و به انگلیس‌ها در کابل تسلیم گردید. با تفویض قدرت توسط انگلیسها به امیر دوست محمد، سلطنت سدوزایی‌ها از میان رفت و امارت بدست شاخه دیگری از اقوام درانی یعنی محمد زایی‌ها افتاد.

دوران اقتدار محمدزایی‌ها در افغانستان از ابتدا تا انتها دوران سلطه امپریالیزم و ارتجاع بوده است. تفاوت‌های جزئی میان امراء مختلف این سلسله هرگز از چوکات عمومی ارتجاع فئودالی و آستان بوسی استعمار و امپریالیزم نه فراتر رفت و نه می‌توانست فراتر رود.

امیر شیر علی خان پسر امیر دوست محمد خان در عین حالی که مستمری خور انگلیسها بود، گوشه چشمی هم به التفات تزاران روس داشت. وی همچنان به پان

اسلامیزم - که در آن موقع در خدمت حفظ و استحکام امپراتوری عثمانی قرار داشت - تمایل نشان می‌داد. وی مدام میان انگلیس‌ها، روس‌ها و پان اسلامیزم درنوسان بود، و از خلال این نوسان به اقدامات جزئی تفاوت از اسلافش می‌پرداخت وی که در هر حال یک امیر فیودالی و مستمری خور انگلیس بود، نهایتاً حتی موجودیت سید روحانی پان اسلامیزم و درباری ای چون سید جمال الدین را نیز در پهلویش حمل نتوانست. بهمین جهت سید جمال الدین به دربار قاجاریه و امراء مصر و سرانجام به دربار خلفاء عثمانی که یگانه نمونه واقعی و موجود امپراتوری بزرگ اسلامی مورد خواست وی بود پناه برد در همان جا بمرد.

انگلیس‌ها که تمایلات روسی و پان اسلامیزمی امیر شیرعلی خان را تحمل نمی‌توانستند بار دیگر به افغانستان لشکرکشی نموده و کابل را اشغال کردند. امیر شیر علی خان که به نیروی توده‌های مردم باور نداشت و بر آنها تکیه نمی‌نمود، به امید دریافت کمک از روس‌ها بطرف شمال گریخت؛ ولی بدون اینکه چنین کمکی بدست آورد، در مزار شریف بمرد.

علیرغم خیانت‌ها و بزدلی‌های بازماندگان امیر شیرعلی خان، مبارزات ضدانگلیس شهرهای کابل و قبایل و اقوام مختلف کشور اوجگیری روزافزونی یافت. موقعی که این مبارزات قهرمانانه ضربات کاری ای بر ارتش مهاجم انگلیسی در نقاط مختلف کشور وارد آورده بود، امیر عبدالرحمن که به‌خاطر مخالفت با امیر شیر علی خان به آغوش تزاران روسی پناه برده بود به کشور برگشت. وی مادامیکه زمام امور مبارزات ضد انگلیسی را کاملاً بدست گرفت و به همت مبارزین ضد انگلیسی صفحات شمال و منطقه شمالی و سایرین تا نزدیکی‌های کابل پیش آمد، استعمار از در تسلیم و سازش درآمده و سلطه آن را در کشور پذیرفت. به این ترتیب یکبار دیگر مبارزات خونین ضد انگلیسی صفحات شمال و منطقه شمالی و سایرین تا نزدیکی‌های کابل پیش آمد، با

استعمار از در تسلیم و سازش درآمده و سلطه آن را در کشور پذیرفت. به این ترتیب یکبار دیگر مبارزات خونین ضدانگلیسی مردمان ما بینتیجه ماند.

امیر عبدالرحمن خان که کاملاً سر در آستان اربابان انگلیسی اش داشت با سرکوب قهری و خشن اقوام و قبایل کشور و برقراری حکومت ارباب و کشتار، مرکزیت فیودالی - استعماری در کشور را تأمین نمود. امیر عبدالرحمن خان با واگذاری مناطق بزرگی از شرق و جنوب کشور به انگلیس ها معاهده دیورند را با هند بریتانوی به امضاء رساند که بر اساس آن خط مرزی دیورند به وجود آمد. همچنان در زمان همین امیر بود که پنجاه توسط روسها اشغال شد و به این ترتیب خطوط مرزی شمال کشور نیز در هیئت امروزی خود بصورت نهایی تثبیت گردید.

در زمان امیر عبدالرحمن با وجودی که بالای هیچیک از اقوام و قبایل منجمله اقوام پشتون کمترین ترحمی نشد، ولی برای بقا حکومت استبدادی سیاست شوونیستی غلیظی علیه اقوام و قبایل غیرپشتون در کشور اعمال گردید. در این ایام نه تنها مقادیر قابل ملاحظه‌ای از زمین ها و چراگاه های مربوط به قبایل واقوام غیرپشتون در اختیار پشتون ها قرار داده شد، بلکه عده زیادی از مردان و زنان متعلق به اقوام مختلف هزاره به برده گی کشیده شدند.

امارت امیر حبیب الله پسر امیر عبدالرحمن با ایام جنگ جهانی اول و فعالیت های تدارکی سالهای قبل از آن از سوی امپریالیست ها مختلف، مصادف بود. در این زمان قدرت های شامل در محور که خلافت اسلامی عثمانی نیز جزء آنها بود تبلیغات شدیدی را در کشورهای اسلامی علیه بلوک طرف مقابل بخصوص انگلیس ها پیش بردند. این امر باعث گردید که در بار فیودالی امیر حبیب الله به دو بخش طرفداران محور و طرفداران انگلیس تقسیم گردد. بخش طرفداران محود شامل نصرالله خان برادر امیر و امان الله و عنایت الله پسران امیر و دیگران بودند. درحالی که بخش

طرفداران انگلیس را عبدالقدوس خان صدراعظم تحت رهبری داشت هر یک از این دو بخش طرفداران و مخالفینی در درون طبقه حاکمه فیودال داشت. ولی بخش طرفداران محور بدلیل پشتیبانی مذهبی توهم آمیز توده‌های عقب مانده در کشور از خلافت عثمانی، از حمایت وسیعتری در میان مردم برخوردار بود؛ بخصوص که روشنفکران درباری، «خوش نام»، پان اسلامیست و پرورده درگاه خلافت عثمانی نیز شامل این دو بخش بودند. پان اسلامیست‌ها طرفدار محور در درون دربار خواهان شرکت در جنگ به طرفداری از نیروهای محور و مشخصا خلافت اسلامی عثمانی بودند و به دور «حزب جنگ» گرد آمده بودند. در جریان جنگ امیر حبیب الله، در میان گرایشات متضاد انگلیسی و پان اسلامیستی اطرافیانش، بزحمت توانست از ورود فعالانه افغانستان به جنگ جلوگیری نموده و به اصطلاح بیطرفی کشور به نفع انگلیس را حفظ نماید. به این ترتیب در خلال جنگ جهانی اول و سالهای قبل از آن با وجودیکه اساس سلطه امپریالیزم انگلیس برکشور همچنان پا برجا باقیماند، اما استحکام قبلی اش را تا حدود زیادی از دست داد.

پس از جنگ جهانی اول، تضعیف امپریالیزم انگلیس، خیزشهای وسیع استقلال طلبانه در سراسر هند و بویژه انقلاب کبیر اکتبر زمینه‌های مساعدی را برای پیشبرد مبارزات استقلال طلبانه مردم افغانستان به وجود آورد.

پان اسلامیست‌ها که پس از مرگ امیر حبیب الله تحت قیادت امیرامان الله بقدرت سیاسی دست یافته بودند توانستند با تکیه بر زمینه‌های مساعد عینی و ذهنی رهبری مبارزات استقلال طلبانه در کشور را در دست گیرند. سرانجام مبارزات تقریباً صد ساله ضد انگلیسی مردمان کشور، پس از پیروزی نسبی جنگ استقلال، سلطه مستقیم و انحصاری امپریالیزم انگلیس برحیات سیاسی کشور را پایان بخشید. اما از آنجائی که جنگ استقلال از رهبری انقلابی بهره مند نبود و تحت قیادت هیئت حاکمه فیودال

پیش برده شد، نه تنها از گستردگی کافی برخوردار نبود، بلکه استقلال و آزادی حقیقی و کامل کشور را نیز به ارمغان نیاورد.

سلطنت امان الله خان سرآغاز حالت نیمه مستعمراتی (نو مستعمراتی) افغانستان و نقطه آغازین آشکار پروسه تبدیلی فیودالیزم به نیمه فیودالیزم محسوب می‌گردد. چنانچه قبلا اشاره شد، قبل از دوران سلطه استعمار انگلیس بر کشور بنا به عوامل مختلف، حرکت رو به رشد تولید خرده کالائی و سرمایه‌های ربائی و تجاری که نطفه‌های سرمایاداری در درون شیوه تولید مسلطه فیودالی محسوب می‌گردید، گستردگی و سرعت چندانی نداشته است. پس از برقراری سلطه استعماری انگلیس بر کشور، علاوه بر فیودالیزم بومی استعمار خارجی نیز در سرکوب رشد نیروهای مولده نوین سهیم گردید. استعمار انگلیس بنا به علل و عوامل متعددی نه خواست و نه توانست به بهره برداری استعمارگرانه اقتصادی از افغانستان بپردازد و تنها روابط خارجی کشور را در انحصار و تحت سلطه خود درآورد. بهمین جهت در طول تقریباً یک قرن حاکمیت استعماری انگلیس بر کشور صرفاً جوانه‌های سرمایاداری ملی مورد سرکوب قرار گرفت بدون اینکه یک بورژوازی خدمتگار امپریالیزم (بورژوازی کمپرادور) حتی از میان طبقه حاکمه فیودال پرورش داده شود. از اینجا بود که تمایلات بورژوائی حتی در میان هیئت حاکمه (دربار فیودالی) که چیزی جز تمایلات بورژوازی بزرگ و بوروکراتیک وابسته به امپریالیزم نمی‌توانست باشد، با خصایل کم و بیش ضد انگلیسی و متمایل به رقباء امپریالیست انگلیس یعنی روسیه تزاری، ایتالیا، آلمان و بویژه خلافت اسلامی عثمانی تبارز می‌یافت و آغشته به سموم ارتجاعی - امپریالیستی پان اسلامیزم بود.

رشد ناچیز جوانه‌های بورژوازی تا زمان جنگ استقلال و توهمات عقبمانده ایدئولوژیک و سیاسی باعث گردید که عناصر بورژوا- ناسیونالیست هم در جریان جنگ و هم در طول

ایام سلطنت امان الله تحت رهبری دربار فیودالی که دارای تمایلات بوروکراتیک بورژوازی بزرگ بوده و در هیئت استقلال طلبی ضد انگلیسی برآمد داشت، قرار بگیرد.

ایام سلطنت امان الله خان با نمایشات غلیظ بورژوا-کمپرادوری بوروکراتیک و اصلاحات مضحک غرب گرایانه در روبنا مشخص میگردد، بدون اینکه حتی یک گام اساسی زیربنایی در جهت نابودی سلطه فیودالیزم برداشته شود. البته تجددگرایی نومستمراتی امانی نمیتوانست با قانونیت برده داری در کشور سازگار باشد و لذا خریدوفروش و نگهداری برده از طرف دولت امانی ممنوع اعلام گردید. گام مهمی که از لحاظ اقتصادی برداشته شد انعقاد قراردادهای تجارتي و اقتصادی با قدرتهای مختلف امپریالیستی، منجمله امپریالیزم انگلیس بود که سرآغاز فعالیتهای اقتصادی سرمایه داری امپریالیستی مختلف در افغانستان محسوب می‌گردد.

از لحاظ سیاسی «دموکراسی امانی» در سطح بسیار محدودی باقی ماند. دموکراسی بازی‌های دوران امانی فقط سرخاب و سفیدآبی بود برچهره فرتوت و پوسیده سلطنت مستبد، فیودالی و بهمین جهت دموکراسی امانی حتی به سطح پادشاهی مشروطه نیز نرسید.

دربار امانی از کمک‌های اقتصادی و حمایت سیاسی دولت انقلابی شوروی نیز بهره مند شد. دولت شوراها اولین دولتی بود که استقلال افغانستان از انگلیس را برسمیت شناخت و مناسبات سیاسی با کابل برقرار نمود. رژیم امانی که در ایام جنگ استقلال از گسترش فعالانه نبردهای ضد انگلیسی سرباز زد و آن را توطئه گرانه در محدوده مرزهای پذیرفته شده دوران امیرعبدالرحمن (پدر کلان امیر امان الله) منحصر نگهداشت، در سالهای بعد در توافقی با دولت شوراها و در بدل دریافت کمکهای اقتصادی و نظامی از آن دولت، فعالیتهای ضدانگلیسی معینی را در مورد شبه قاره پیش برد. اما این فعالیتهای در اساس بر پایه توهمات پان اسلامیستی استوار بود. امیر

امان الله که رویای خلافت بزرگ اسلامی را در سر میپروراند. در سالهای اخیر سلطنتش امتیازات روحانیون را مجدداً اعاده نموده و تا حدود زیادی از اصلاحات روبنایی مخالف با فرهنگ فیودالی و مذهبی مسلط بر جامعه صرفنظر نمود. وی همچنان به دست اندازی به مناطق خارج از سرحدات شمالی کشور مبادرت نموده و مرتجعین بخارایی را مورد حمایت و پشتیبانی قرار داد.

روی همرفته سیاست‌های دولت امانی مورد توافق امپریالیزم انگلیس که هنوز بر هند مستقیماً مسلط بود قرار نداشت، نخبانان فرهنگ مذهبی فیودالی را علیرغم گذشته‌های مکرر به نفع آنها از دامان دربار راند و خواسته‌های توده‌های مردم بخصوص دهقانان را نه تنها برآورده نکرد بلکه فشار و ستم بر آنها را تشدید نمود.

مخالفتها علیه دولت امانی در کشور با انگیزه‌ها و پایه‌های متفاوتی از هر طرف سربلند کرد و با دخالت‌های مستقیم و غیرمستقیم انگلیس‌ها و تثبیت روز افزون رهبری مرتجعین محافظه کار فیودال بر آن، روز بروز دامنه و وسعت بیشتری حاصل نمود و سرانجام منجر به تشکیل دولت سقوی گردید. اما مبارزاتی که توسط طرفداران امیر امان الله در کشور پیشبرده شد سرانجام تحت رهبری نادرخان (قهرمان کمپرادور درجه دوم جنگ استقلال) قرار گرفت و منجر به نابودی دولت سقوی و رویکار آمدن دودمان طلائی شد.

در زمان سلطنت نادرشاه اصلاحات روبنایی مضحک امانی کنار گذاشته شد و استبداد فیودالی تحکیم گردید؛ اما سیاست‌های دولت امانی در عرصه‌های اقتصادی و مناسبات خارجی اساساً ادامه یافت. به این ترتیب حالت نو مستعمراتی (نیمه مستعمراتی) و وابستگی کشور به قدرت‌های مختلف امپریالیستی ادامه یافت و پروسته تبدیلی فیودالیزم به نیمه فیودالیزم همچنان رو به جلو حرکت نمود. سیاست شوونیستی اسکان پشتون‌ها در مناطق متعلق به اقوام و قبایل غیرپشتون، در زمان سلطنت

نادرخان یکبار دیگر به شیوه عبدالرحمن خانی در پیش گرفته شد و زمین‌های زیادی در مناطق شمال کشور در اختیار ناقلین پشتون قرار گرفت.

سیاست‌های ارتجاعی نادری در سالهای اول سلطنت ظاهرشاه (در طول دوران صدراعظمی هاشم خان) نه تنها بلا تغییر باقی ماند، بلکه در ابعاد معینی تشدید نیز گردید. در این ایام شوونیزم طبقه حاکمه بیشتر از پیش سیستماتیزه شد و در ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اعمال گردید. مبارزات پراکنده و منفرد ضد استبداد فیودالی که با اختتام دوره امانی، نه در درون دربار و یا با تکیه بر آن، بلکه در بیرون از آن و در مخالفت با آن پیش رفت، مداوما به بی رحمانه ترین صورتها ب خاک و خون کشیده شد.

دودمان طلایی پس از اختتام دوره صدراعظمی هاشم خان، در مواجهه با وخامت اوضاع اقتصادی، نارضایی روزافزون مردم و اوضاع بین المللی نوین پس از جنگ جهانی دوم که احیاء گرایش مشروطه خواهی بویژه در میان قشر روشنفکر را در پی داشت، از حصار دیرین استبداد فیودالی با گامهای لرزان بیرون خزید و زمینه سازی در بار فیودالی بمنظور جلب سرمایه‌های امپریالیستی جهت تجهیز اردو و غلبه بر بحران اقتصادی در شکل ناهنجار دموکراسی کذائی شاه محمود تبارز نمود.

محدودیت‌های عینی و ذهنی ناشی از عقبماندگی فوق العاده کشور و تاثیرگذاری بسیار اندک مبارزات انقلابی جهان بر نیروهای سیاسی مترقی کشور باعث گردید که مبارزات دوره هفت شورا در مجموع نتواند از محدوده مبارزات دموکراتیک طراز کهن و مشروطه خواهی فراتر رود. ولی پیدایش بسیار ضعیف پایه طبقاتی مبارزات کمونیستی در کشور و تاثیرپذیری اندکی از ظهور و شگوفایی اردوگاه سوسیالیستی، بذرافشانان جانباز ایدئولوژی کمونیستی را در کشتزار خونین دوره هفت شورا پرورش

داد. بذره‌های افشاندۀ شده توسط این پیشگامان توانست پس از سپری نمودن یک دهه سردی و برودت دوره استبداد داودخانی جوانه زند.

جنبش دموکراتیک دوره هفت شورا در تقابل با سرکوب قهری و خونین استبداد فروکش نمود. بدنبال آن در دوره استبداد داودخانی، در بار با سوسیال امپریالیزم نوخاسته شوروی عمیقاً در پیوند قرار گرفته و سرمایه کمپرادوری بوروکراتیک روسی در درون کشور قویا بحریان افتاد و به سرعت در تاروپود اقتصاد کشور ریشه دواند. این امر از یکجانب پروسه تبدیلی فیودالیزم کهن به نیمه فیودالیزم را تکمیل کرد و از جانب دیگر باعث پیدایش دو طبقه اجتماعی جدید یعنی بورژوازی - عمدتاً بورژوازی کمپرادور بوروکرات - و پرولتاریا در جامعه گردید.

استحکام و گسترش پایه‌های بورژوازی کمپرادور بوروکرات و وابسته شدن هیئت حاکمه کشور به سوسیال امپریالیزم شوروی که پیدایش نهادهای فرهنگی و سیاسی وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی را به همراه آورد و ارتش افغانستان را در بست تحت کنترل آن قرار داد؛ زمینه‌های مساعدی برای تطبیق سیاست‌های توسعه طلبانه کرم‌لین در افغانستان به وجود آورد. استبداد داودخانی با خشونت و سفاکی یک دهه کامل برکشور حاکم بود. در این دوره نه تنها هرگونه صدای اعتراضی علیه دستگاه حاکمه با خشونت سرکوب گردید، بلکه سیاست شوونیستی اسکان پشتونها در مناطق مربوط به اقوام غیر پشتون شکل قانونی یافته و «قانون ناقلین» توسط دولت مورد تصویب و انفاذ قرار گرفت.

در دوره ده ساله «دموکراسی تاجدار» ظاهرخانی با وجودی که گرایش دربار بطرف غرب بیشتر شد، اما سوسیال امپریالیزم شوروی همچنان بزرگترین طرف «معاملات اقتصادی» و نزدیک ترین «دوست سیاسی» رژیم باقی ماند.

قانون اساسی ظاهر خانی که در اصل به خاطر آرایش ظاهری دستگاه دولتی مفلوک و پوسیده بمیان آمد، ضمناً آزادی‌های نیمبند سیاسی نیز «اعطاء» نمود و این امر زمینه نسبتاً مساعدی را برای تبارزات علنی نیروهای سیاسی گوناگون که تضادهای طبقاتی و ملی در کشور را تا حدودی بازتاب مینمودند فراهم آورد. در این دوره برای اولین بار در تاریخ افغانستان نیروهای سیاسی گوناگون با گرایش‌ها و مواضع مشخص ایدئولوژیک - سیاسی و دیدگاه‌های معین طبقاتی و ملی در سطح نسبتاً وسیعی پا بر عرصه وجود نهادند.

بذرهای که در دوره هفت شورا و بعد از آن افشانه شده بود، بر پایه طبقاتی طبقه کارگر جوان کشور و تحت تاثیر مواضع ضد رویزیونیستی حزب کمونیست چین، انقلاب فرهنگی و مبارزات آزادیبخش ملی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین؛ در وجود سازمان جوانان مترقی در سال ۱۳۴۴ جوانه زد و به این ترتیب جنبش کمونیستی (مائوئیستی) کشور زاده شد. جنبش دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) که بدست سازمان جوانان مترقی دامن زده شد، بمثابة پیشروترین و در عین حال گسترده‌ترین جنبش ضدارتجاع، امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم در کشور قد برافراشت.

«حزب دموکراتیک خلق افغانستان» بر پایه طبقاتی بورژوازی کمپرادور بوروکرات که تا آن زمان رشد نسبتاً گسترده ای یافته بود، به عنوان مبلغ و مروج رویزیونیزم روسی و کارگذار سیاسی سوسیال امپریالیزم شوروی، با صفاتی چون جبهه سائی نوکرمآبانه به درگاه سوسیال امپریالیستها، سازشکاری و تسلیم طلبی در قبال دربار، پارلمانتاریزم و مواضع شوونیستی ملی تشکیل گردیده و عمدتاً در دو شاخه اصلی «خلق» و «پرچم» آشکار به فعالیتهای ضدانقلابی و ضد ملی پرداخت.

علاوفا دسته‌ها و گروههای سیاسی متعدد دیگری نیز با مواضع و دیدگاه‌های طبقاتی و ملی گوناگون در عرصه جامعه پدیدار شده و به فعالیت پرداختند. برای اولین بار

گروه‌ها و دسته‌های سیاسی ای در افغانستان پدیدار شدند که بر پایه رشد نسبی بورژوازی ملی ملیت‌های مختلف کشور دارای مواضع بورژوا - ناسیونالیستی مربوط ملیت‌های مختلف بودند.

عکس العمل ارتجاع فیودالی و مذهبی در مقابل این اوضاع بصورت ظهور جنبش سیاه اخوانی که از حمایت محافظه کاران دربار، پشتیبانی علنی ارتجاع منطقه و التفات امپریالیزم غرب برخوردار بود، تبارز نمود. علیرغم انتظارات دربار، اوضاع از جهات مختلف به وخامت می‌گرائید و بطور روزافزونی غیرقابل کنترل میشد. هیئت حاکمه راه خروج از این تنگنا را در تقویت مواضع نیمه فیودالیزم، تشدید گرایش بطرف غرب و محدودیت دامنه «دموکراسی تاجدار» سراغ کرد و به این ترتیب زمینه را برای کودتای ۲۶ سرطان مساعد ساخت.

کودتای ۲۶ سرطان که به موجودیت نظام سلطنتی در افغانستان خاتمه بخشید، با اعلام سیاست تحدید نیمه فیودالیزم به نفع گسترش و تقویت بورژوازی بوروکرات، هیئت حاکمه کشور را از پایه اجتماعی دیرینش محروم نموده و حمایت امپریالیست‌های غربی از آن را فوق العاده ضعیف کرد. از جانب دیگر اثناء تقریباً یکجانبه بر سوسیال امپریالیزم شوروی و پذیرش ناگذیر وابستگی کمر شکن اقتصادی و قیود اسارتبار سیاسی و نظامی آن نه تنها سیادت قهار و انحصاری سوسیال امپریالیزم شوروی را در پیش پای جمهوری داودخانی قرار می‌داد، بلکه آن را با خطرات عیان نیمه فیودالیزم و توطئه‌های غرب نیز مواجه می‌ساخت.

بدین ترتیب در میان کشمکشها، فشارها و تهدیدات جناحهای مختلف رژیم، طرحهای بلندپروازانه و فریب دهنده «ضدامپریالیستی» و «ضدفیودالی» بدست فراموشی سپرده شد و بحران اقتصادی آنچنان وخامتی کسب کرد که در نتیجه آن کتله‌های عظیم نیروی کار آواره و دربدر شده و به خارج از مرزهای کشور سرازیر شدند.

رژیم که نه تنها با دشواریها و فشارهای سرسام آور اقتصادی و سیاسی بلکه با باج خواهی غدارانه سوسیال امپریالیزم شوروی مواجه شده بود، ناگزیر بسوی غرب تغییر جهت داد. با این تغییر جهت هر دو جناح «خلق» و «پرچم» حزب دموکراتیک خلق افغانستان که در کودتای ۲۶ سرطان سهم معینی داشتند و برای مدت چند سال بخشی از هیئت حاکمه رژیم داود خانی محسوب میشدند یکی پس از دیگری از مقامات عالی دولتی برکنار گردیدند.

تغییر جهت رژیم بسوی غرب زمانی مشهود شد که از یکجانب سوسیال امپریالیزم شوروی در سطح بین المللی حالت تهاجمی گرفته بود و از جانب دیگر مستشاران نظامی و دستهای مزدور افغانی‌اش (خلق و پرچم) به سلطه عظیمی بر ارتش افغانستان دست یافته بودند. بدینجهت سوسیال امپریالیزم شوروی و باندهای خلق و پرچم توانستند تعرضات حریف را با به راه انداختن کودتای هفت ثور با خشونت و قاطعیت جواب بگویند.

در دوره پنج ساله جمهوری داودخانی، باندهای خلق و پرچم بر اساس سیاست نفوذ در دستگاه‌های سیاسی و نظامی دولت بشدت تقویت شده و برای براه انداختن کودتای هفت ثور آماده شدند. اخوان بمثابه عامل فشار قوی از سوی ارتجاع بومی نیمه فیودالی بر رژیم، آنچنان عمل کرد که زمینه گرایش رژیم بطرف غرب را فراهم ساخت و در نتیجه علیرغم ضرباتی که در خلال فعالیتهای نظامی و کودتاها متحمل گردید در مجموع تقویت شد. اما جنبش دموکراتیک نوین و جنبش مائوئیستی کشور بنا به عوامل متعدد داخلی و بین المللی، با انحرافات عدیده ایدئولوژیک- سیاسی و تشتت روز افزون تشکیلاتی دست و گریبان شده و بیشتر از پیش تضعیف گردید.

کودتای هفت ثور با بقدرت رساندن باند مزدور به اصطلاح دموکراتیک خلق، بورژوازی کمپرادور بوروکرات را در راس قدرت دولتی نشانده و حالت نیمه مستعمراتی کشور را

بیشتر از پیش به نفع سوسیال امپریالیزم شوروی تقویت نمود و آن را به مرز حالت مستعمراتی رساند.

رژیم کودتا به تبعیت از سیاستهای حاکم بر کرملین، با شدت دیوانه واری در صدد تعمیق گسترش پایههای بورژوازی کمپرادور بوروکرات برآمد. در اثر اجرای این سیاستهای اقتصادی خردهبورژوازی با رقابتها و تهدیدات هستی برانداز دولت و سوسیال امپریالیزم مواجه شده سرمایه ضعیف ملی از بیم اختناق، باجدهمی و غضب، راه فرار را در پیش گرفت و نیمه فیودالیزم از موضع بورژوازی کمپرادور بوروکرات و در جهت تامین منافع آن، علیرغم امتیازاتی که برایش محفوظ ماند، مورد سرکوب قرار گرفت. تمامی این سیاستها بصورتی اعمال می گردید که برای دهقانان و کارگران جز تبلیغات دهن پرکن عوام فریبانه و خانه خرابی روز افزون هیچگونه دستاورد اساسی ای ببار نیاورد.

دیکتاتوری فاشیستی رژیم کودتا و توحش بی مانند آن، یک سیاست ماوراء ارتجاعی در جهت نفی کامل دموکراسی را بنمایش گذاشت. این رژیم بنا به ماهیت ضد انقلابی، ضددموکراتیک و ضدملی خود نه تنها با نیروهای سیاسی طبقاتی مردمان کشور با خشونت و وحشیگری برخورد کرد، بلکه هر گونه نارضایتی و اعتراض و حتی سکوت بیطرفانه افراد را با درندگی سبانه پاسخ گفت. رژیم کودتا تمامی اقدامات خود را با اعمال شوونیستی مشمئز کننده ای همراه ساخت و در تلاش جهت نفاق افگنی میان مردمان ملیت های مختلف کشور حتی شعارهای سخیفانه برتری نژادی ملیت حاکم را بلند کرد.

از لحاظ ایدئولوژیک رژیم کودتا از یکجانب اختناق گسترده فرهنگی و تفتیش عقاید قرون وسطائی را با ابعاد گسترده ای اعمال نمود و از جانب دیگر با توسل به خشنترین

شیوه‌های زورگویی به تبلیغ اندیشه‌های رویزیونیستی پرداخت و فساد و هرزگی اخلاقی را منظم‌ا دامن زد.

مواضع و عملکردهای اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی باند حاکم بمثابه نماینده بورژوازی کمپرادور بوروکرات مورد مخالفت تمامی طبقات و اقشار دیگر جامعه و تمامی نیروهای سیاسی کشور قرار گرفت. این مخالفتها سریعا به سطح مبارزات مسلحانه وسیع تکامل نمود و با وارد آوردن ضربات جدی بر پیکر رژیم کودتا آن را تا مرز نابودی سوق داد. علیرغم شرارتها و ویرانگریهای نظامی وسیع و وحشیانه رژیم کودتا این مبارزات اوجگیری روز افزونی یافت و بدین صورت بقای ننگین رژیم کودتا به مداخله مستقیم نظامی روسها و اشغال کشور توسط قشون متجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی مشروط گردید.

تهاجم نظامی سوسیال امپریالیزم شوروی در ۶ جدی ۱۳۵۸ به افغانستان و اشغال کشور توسط آنها که استقلال، آزادی ملی، منافع و حقوق خلقهای کشور را زیر چکمه‌های سربازان متجاوز پا مال نمود، آن حرکتی بود که کشور ما را به یک مستعمره تحت اشغال مبدل کرد. در عین حال این حرکت سوسیال امپریالیستی تجاوزکارانه گامی بود در جهت نزدیک شدن تزاران نوین به آبهای گرم بخرهند و خلیج فارس که منافع بلوک امپریالیستی رقیب «شوروی» و نیروهای وابسته اش را در منطقه مورد ضربت و تهدید جدی قرار داد.

مبارزهای که بعد از کودتای ۷ ثور علیه رژیم مزدور در افغانستان براه افتاد و مقاومت وسیع و سرتاسری ای که علیه قوای متجاوز سوسیال امپریالیزم کران تا کران کشور را در بر گرفت، بشکل مخلوطی از مبارزات و مقاومت‌های خود جوش توده‌های مردم، تحریکات و مبارزات سیاسی و نظامی نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیزم غرب و مبارزات نیروهای انقلابی و ملی تبارز نمود. تسلط فرهنگ فیودالی بر جامعه، موجودیت

ماسک دروغین دموکراسی و ترقیخواهی بر چهره رژیم مزدور و ادعاهای کمونیستی سوسیال امپریالیزم شوروی، موجودیت رژیم‌های ارتجاعی در ایران و پاکستان و حمایت بیدریغ امپریالیست‌های غربی، رویونیست‌های چینی و ارتجاع عرب، عوامل مساعدی بودند که تسلط روز افزون نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیزم غرب را بر مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی در افغانستان باعث گردیدند. از طرف دیگر عدم مساعدت اوضاع در سطح بین المللی، منطقه و کشور برای انقلابیون از یکسو و انحرافات و راه‌گمی‌های ایدئولوژیک - سیاسی کمونیست‌های کشور و بویژه عدم موجودیت یک حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست که قادر به رهبری انقلابی مبارزات و مقاومت مردم باشد از سوی دیگر باعث گردیدند که کمونیست‌ها و نیروهای انقلابی ملی نتوانند نقش موثر، مستقل، پیشرونده و رهبری کننده ای در مقاومت مردم بازی نمایند. این نیروها عمدتاً به دنباله روی از مبارزات و مقاومت خود بخودی توده‌های مردم پرداختند و حتی در قبال نیروهای ارتجاعی فیودالی مواضع تسلیم طلبانه‌ای اتخاذ کردند که بعضاً حتی تا سطح تسلیم طلبی در مقابل سوسیال امپریالیست‌های شوروی و مزدوران شان انکشاف نمود. این امر اگر از یکجانب باعث ضربت خوردن پیه‌م و مداوم نیروهای متذکره گردیده و نقش آنها را در مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی از لحاظ سیاسی و نظامی روز بروز کاهش داد، از جانب دیگر در پهلوی سایر عوامل مساعد بحال نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیزم غرب، زمینه مساعد دیگری نیز به وجود آورد تا آنها بتوانند بطور روز افزونی مبارزات و مقاومت خود جوش توده‌های مردم را در تحت سلطه خود قرار دهند.

در هر حال مقاومتی که سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان به آن روبرو شد، فصل خونی از مبارزات ملل و خلق‌های تحت ستم علیه امپریالیزم جهان را تشکیل میدهد. این مقاومت از یکجانب ضربه پذیری و شکست پذیری سوسیال امپریالیست‌ها و امپریالیست‌ها را علیرغم توانایی‌های مهیب نظامی و تسلیحاتی شان نشان داد و از

جانب دیگر ظرفیت جانبازی بی همتای مردمان کشور را در مقابله علیه یک قدرت اشغالگر به نمایش گذاشت. سببیت نظامی سوسیال امپریالیست‌ها در طول دوره تقریباً یک دهه اشغال و مقاومت علیه آن، در حدود دو میلیون کشته و معلول، شش میلیون آواره و تخریب وسیع هزاران روستا و چندین شهر را بر مردم افغانستان تحمیل نمود. اما مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی علیرغم عدم موجودیت رهبری انقلابی در راس آن، با فتور جدی مواجه نشده و فروکش نکرد، بلکه خروشان به پیش رفت و ضربات کاری بر پیکر اشغالگران وارد آورد.

مقاومت مردم افغانستان یکجا با سایر عوامل بین المللی و عوامل داخلی «شوروی» باعث گردید که سوسیال امپریالیزم شوروی در چوکات استراتژی عمومی گرباچف (پروستریکا و گلاسنوست) در صدد عقب‌کشی نظامی از افغانستان برآید. اولین نشانه‌های این تصمیم سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان عبارت بودند از سرنگونی ببرک کارمل، بقدرت رساندن نجیب و اعلام «مشی مصالحه ملی» از جانب رژیم مزدور کابل.

اعلام مشی مصالحه ملی و آتش بس یکجانبه از طرف رژیم مزدور و حصول اطمینان امپریالیست‌های غربی و وابستگان شان در منطقه از تصمیم سوسیال امپریالیزم شوروی مبنی بر خروج قوایش از افغانستان، مناسبات میان دو طرف متخاصم امپریالیستی - ارتجاعی در کشور را از تقابل عمومی خارج کرده و بمثابه حلقه ای از حلقات بین المللی روند تبانی - تقابل میان سوسیال امپریالیزم شوروی و امپریالیست‌های غربی به مرحله جدید تبانی - تقابل وارد نمود.

امضاء موافقت نامه ژنو که رنگ و روغن آبرومندانه ای برای خروج قوای شوروی از افغانستان فراهم کرد، سرآغاز جدی و آشکارا و در عین حال چهار چوبه رسمی مرحله

جدید تبانی - تقابل مناسبات نیروهای متخاصم امپریالیستی - ارتجاعی در افغانستان را معین نمود.

در امضاء موافقت نامه ژنو هر یک از طرفین معاهدین، اهداف و برنامه‌های خاصی را تعقیب میکردند. سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور کابل که شکست نقشه‌های اشغالگرانه استعماری شان را می‌دیدند، در چهارچوبه استراتیژی عمومی گرباچف در جهت سازش با غرب و نیروهای وابسته اش و به منظور حفظ و تثبیت سلطه شان بر افغانستان می‌خواستند سلطه مستقیم استعماری را به سلطه نومستعمراتی تبدیل نموده و در ضمن خروج قوای متجاوز از کشور را شکل به اصطلاح محترمانه ای بدهند. اما طرف دیگر یعنی احزاب پشاور، ارتجاع پاکستان و عرب، چین و امپریالیست‌های غربی به این نظر بودند که در صورت خروج قوای شوروی از افغانستان، رژیم کابل به زودی از میان خواهد رفت و آنها بر کشور مسلط خواهند شد. امضاء موافقت نامه ژنو در عین حال نشان دهنده اطمینان پاکستان، ارتجاع عرب و امپریالیزم غرب در مورد سلطه شان بر مقاومت و قبول این امر از جانب سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور کابل بود.

پس از امضای موافقت نامه ژنو و آغاز خروج قوای شوروی هر یک از طرفین معاهدین آن در جهت عملی نمودن اهداف و نقشه‌های شان آمادگی گرفتند. سوسیال امپریالیست‌های شوروی و مزدوران شان از یکجانب به تسلیح و تجهیز فوق العاده رژیم پرداختند و از جانب دیگر طرح مصالحه و آشتی ملی را با ایجاد کمیسیون عالی مصالحه ملی، تدویر لویه جرگه از متنفذین طرفدار شان، تدوین و قانون اساسی جدید بنام قانون اساسی آشتی ملی، تغییر نام دولت به جمهوری افغانستان و همچنان تدوین قوانینی در مورد مالکیت آب و زمین، سرمایه گذار خصوصی و سایر موارد بیشتر از پیش وضاحت بخشیدند. گذشته از این‌ها فعالیت‌های شان را در جهت جلب و یا خنثی نمودن سران فیودالی جبهات جنگی افزایش داده و به‌خاطر پیشرفت در این راه تمامی

شیوه‌های ممکنه را بکار گرفتند. از طرف دیگر نیروهای ارتجاعی وابسته به غرب و باداران منطقوی و جهانی آنها که در تصور سرنگونی فوری رژیم مزدور کابل بعد از خروج قوای شوروی از افغانستان بودند، برای تسخیر کامل قدرت در کشور آماده شده و تلاش نمودند صفوف متفرق شان را یکجا گرد آورند که سرهمبندی شورای نام نهاد راولپندی و تشکیل به اصطلاح حکومت مؤقت، تدارک برای حمله به جلال آباد و سایر شهرها و نهایتا کابل اوج تلاشهای شان را نشان میداد.

در این میان نقش نیروهای کمونیست، انقلابی، دموکرات و ملی در مخالفت علیه قرارداد ژنو و آغاز روند تباری - تقابل میان دو طرف امپریالیستی - ارتجاعی در کشور، صرفا در حدود نشر و پخش نوشته‌ها و اعلامیه‌هایی آن هم در سطوح بسیار محدود و توأم با تبلیغات شفاهی کم دامنه در میان مردم باقی ماند. سه جهانی‌ها و خوجه ایست‌های آشکارونهان و بعضی دسته‌های «دموکرات و ملی» با دفاع کم و بیش آشکار از قرارداد ژنو و یا سکوت توأم با رضایت در قبال آن، در جهت همراهی و همگامی با روند جدید امپریالیستی - ارتجاعی آماده شدند.

در چنین شرایطی توده‌های مردم و بدنه مقاومت، سرخوش از نزدیکی حصول استقلال و فرارسیدن روز آزادی و غره از پیشروی‌های نظامی و اساسا به لحاظ فقدان دورنمای سیاسی روشن از لحاظ سیاسی در واقع منتظر باقی ماندند.

اوضاع پس از خروج قوای شوروی

تکمیل خروج قوای شوروی از افغانستان حالت مستعمراتی برکشور را خاتمه داده و آنرا مجددا به حالت نیمه مستعمره - نیمه فیودالی قرار داد. اما مبارزه مسلحانه علیه رژیم مزدور سوسیال امپریالیزم شوروی ادامه یافت، زیرا که رژیم کابل همچنان پا برجا باقی ماند. درین حالت نیروهای وابسته به امپریالیزم غرب، ارتجاع پاکستان و عرب که از سلطه شان بر مقاومت اطمینان داشتند و خود را درچند قدمی تسخیر قدرت سیاسی

در کابل می‌دیدند بدستور وهادیت اربابان غربی شان پلان حمله و تسخیر شهرهای جلال آباد، خوست و قندهار را بمثابة‌پیش درآمدی برای حمله و تسخیر کابل روی دست گرفتند. اما این سلسله عملیات نظامی همانگونه که با سروصدای زیاد براه افتاد با سروصدای زیاد نیز به شکست انجامید. عوامل مختلف این شکست را می‌توان مختصرا بصورت ذیل بیان نمود:

۱. **عوامل ایدئولوژیک:** نیروهای ارتجاعی وابسته به امپریالیزم غرب در پیشبرد مبارزات شان از مذهب و «جهاد مقدس درراه اسلام» بعنوان حربه اصلی ایدئولوژیک استفاده می‌نمایند. این حربه علیرغم اینکه هنوز هم بصورت مؤثری به نفع این نیروها قابل استفاده بود، اما تاحدودی کارآئی و برائی خود را از دست داده بود. علل این امر عبارت بود از: تحمیل استبداد و ستم ماوراء ارتجاعی به نام مذهب و اسلام برمردم، «مسلمان کشی»های ناشی از جنگ‌ها و درگیری‌های فی‌مابین نیروهای مختلف مجاهدین، ترویج وهابیت و اخوانیت در مخالفت با اعتقادات مذهبی سنتی مردم توسط بعضی از احزاب اسلامی و چنگ انداختن رژیم کابل به عامل مذهب تا سرحد اساسی قرار دادن اسلام برای تمامی قوانین کشور در قانون اساسی اش.

۲. **عوامل سیاسی:** علل سیاسی گوناگونی درین مورد دخالت داشته اند که مهمترین و نزدیکترین آنها عبارت بوده اند از:

الف) برگذاری شورای سرهم‌بندی شده راولپندی و دخالت‌های بسیار آشکار عوامل پاکستانی و عرب و هم قماشان دیگرشان درجریان کار آن. این شورا اگرچه منجر به ایجاد حکومت مؤقت صبغت الله مجددی گردید، اما حکومت متذکره به علت اینکه مردم حتی صفوف متوسط و پائینی نیروهای منسوب به خود احزاب پشاورى آن را نه از خود شان بلکه ساخته عوامل پاکستانی و سعودی می‌دانستند، نمی‌توانست از

پایه واقعی درمیان مردم برخوردار باشد. بدین سبب احزاب پشاورى قادر نشدند برای نقشه تهاجم عمومى نظامى شان بسیج توده اى كافى به وجود بیاورند.

ب) بر ملا شدن بسیار آشکار نفاق غیر قابل علاج میان احزاب پشاورى واحزاب وابسته به رژیم ایران در جریان برگذارى شورای راولپندى و تشکیل حکومت صبغت الله مجددى که باعث شد حکومت مؤقت مجاهدین بدون شرکت احزاب وابسته به ایران تشکیل شد.

ج) آشکار بودن صریح شوونیسم غلیظ حاکم بر اکثریت قریب به اتفاق سران و گردانندگان احزاب پشاورى در جریان تشکیل شورا و حکومت مؤقت صبغت الله مجددى که نه تنها باعث برانگیخته شدن احساسات ملیتى درمیان ملیت‌هاى غیر پشتون در مخالفت علیه آنها گردید، بلکه چنین احساساتى را در میان «جمعیت اسلامى» یعنى یکى از پایه‌هاى شورا و حکومت متذکره نیز به شدت دامن زد.

د) وحشیگرى‌هاى ددمنشانه مشاوران و مجاهدین وهابى و اخوانى عرب در جریان جنگ جلال آباد که باعث برافروخته شدن احساسات ناسیونالیستى مردم علیه عرب‌ها، وهابى‌ها و اخوانى‌ها گردید.

۳. عوامل نظامى:

الف) برآورد نادرست از توانمندی نیروهاى نظامى دولت مزدور کابل.

ب) عدم آمادگى رزمى مجاهدین در دست زدن به عملیات بزرگ منظم برای تسخیر شهرهاى بزرگ.

ج) تدوین نادرست نقشه‌هاى جنگى که ناشى از افکار خیال پردازانه جنرالان پاکستانى و مشاوران عرب و آمریکایى آنها بود.

د) ارتباطات مخفی، نیمه مخفی و حتی علنی فرماندهان نظامی جبهات مربوطه بادولت کابل و دریافت رشوه‌های کلان دولتی توسط آنها.

ه) قتل و کشتار بیمورد سربازان تسلیم شده دولتی توسط مجاهدین که انعکاس آن در میان قوای دولتی باعث پایداری بیشتر سربازان دولتی گردید.

شکست لشکر کشی انگلیس مآبانه حکومت مؤقت مجاهدین به نحو مؤثری در بی آبرویی سیاسی و تضعیف نظامی احزاب ارتجاعی مستقر در پشاور نقش بازی نموده و روند شناسایی حکومت مؤقت آنها را توسط دولت‌های خارجی در حد شناسائی همان سه دولت اولیه (سعودی - سودان، امارات متحده عرب) متوقف ساخت. این امر همچنان اطمینان رژیم کابل را برای بقاء و دوام حیاتش بیشتر گردانیده و روحیه نظامی اشرا تا حدودی بهبود بخشید.

انکشافاتی که بدنبال شکست متذکره در اوضاع افغانستان رونما گردید در همسوئی با اوضاع بین المللی پروسه سازش و مصالحه امپریالیستی - ارتجاعی را بیشتر از پیش بجلو سوق داده و عملی بودن سیاست سرنگونی قهری رژیم کابل توسط نیروهای وابسته به امپریالیزم غرب را تحت سوال قرار داد.

افتضاحات حاصله از تشکیل شورای راولپندی و حکومت مؤقت صبغت الله مجددی و شکست نقشه‌های نظامی این حکومت به ادامه افتضاحات سیاسی قبلی احزاب ارتجاعی پشاور باعث گردید که بعضی از سران فیودالی جبهات مربوط به این احزاب درداخل کشور در جهت تامین منافع شان بیشتر ازپیش بطرف سازش با رژیم کابل متمایل شده وپایه‌های فیودالی روند تباری را تقویت کردند. همچنان عده زیادی ازسران نیروهای داخلی مربوط به احزاب اسلامی شیعه مذهب (احزاب مزدور رژیم ایران) به‌خاطر تامین منافع شان و دستیابی به پول واسلحه بطرف رژیم کابل نزدیک شده و در مسیر مصالحه و سازش با آن قرار گرفتند.

از جانب دیگر رژیم کابل بمثابه یک رژیم نومستمراتی و بازمانده تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی بر کشور نیز به هیچوجه نتوانست از ثبات و استقرار قابل اطمینانی برخوردار گردد. با وجودیکه مشی مصالحه ملی رژیم نتوانست تا حدودی پایه‌های فیودالی اشرا مستحکم کرده و براین مبنا پایه‌های اجتماعی ارتجاعی اشرا گسترش داد، اما از طرف دیگر از هم گسیختگی درونی و تزلزل پایه‌های اصلی رژیم را روز بروز بیشتر کرد. پیشرفت روند سازش و مصالحه با نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور غربی از طریق امتیازدهی‌های روز افزون سیاسی و اقتصادی رژیم کابل بطرف دیگر حاصل گردید. این امر بهمان میزانی که منافع بورژوازی کمپرادور بوروکرات وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی را محدود ساخت تشنج و شایستگی بیشتری درمیان پایه‌های اصلی رژیم (حزب مزدور و سازمان‌های رویونیست متحدش) به وجود آورد و رژیم را بیشتر از پیش از درون متزلزل ساخت.

بحران ایدئولوژیک - سیاسی ایکه در سالهای اخیر تمامی سوسیال امپریالیست‌ها و رویونیست‌ها را در سطح جهانی فراگرفته است باز تاب عمیق و گسترده‌ای درمیان نیروهای رویونیستی سراسر جهان داشته و بحران‌ات ایدئولوژیک - سیاسی داخلی آنها را بشدت دامن میزند. در واقع بر پایه همین بحران‌ات ایدئولوژیک - سیاسی بود که دسته‌هایی از درون رژیم بر مبنای سازشهای مستقل از رهبری دولت مزدور با نیروهای وابسته به امپریالیزم غرب طرح کودتاهای مشترک ناکام با آنها ریختند.

در چنین حالتی توده‌های مردم کما اینکه بمثابه گوشت دم توپ منافع مرتجعین رنگارنگ قربانی شدند و یا در مسیر سازش و مصالحه میان آنها مورد معامله و خرید و فروش قرار گرفتند، روز بروز بیشتر از پیش نسبت به اوضاع جاری کشور سردرگم و سرخورده شده و بدون دورنمای روشن از آینده در مسیر دوری گزیدن از نیروهای ارتجاعی وابسته به غرب و رژیم کابل قرار گرفتند. در چنین وضعیتی به علت عدم موجودیت حزب کمونیست انقلابی و عوامل دیگری، کار چندانی از دست نیروهای

کمونیست، دموکرات و ملی ساخته نشد و سردرگمی سیاسی موجود در جامعه همچنان بحال خود باقی ماند.

اوضاع عمومی سیاسی فعلی افغانستان

چنانچه ملاحظه گردید مقاومت خونین و حماسی یک دهه علیه ارتش مهاجم سوسیال امپریالیستی شوروی اگر از یکجانب توانست در پهلوی سایر علل و عوامل، قوای متجاوز را بخروج از افغانستان مجبور سازد، ولی ازجانب دیگر قادر نشد منافع اساسی توده‌های مردم ما را تامین نموده آنها را از چنگ سوسیال امپریالیزم - امپریالیزم، نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور رهایی بخشد. در افغانستان نومستعمره - نیمه فیودالی فعلی که نیروهای ارتجاعی گوناگون وابسته به امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم بخش‌های مختلف آن چنگ انداخته و عملاً این کشور را به پارچه‌های مختلف تجزیه کرده‌اند و در حدود یک سوم مجموع نفوس آن بعنوان پناهنده در کشورهای دیگر یا در واقع تحت سلطه دولت‌های ارتجاعی و امپریالیستی خارجی مختلف بسر می‌برد، وضعیت بسیار بغرنج، پیچیده و در عین حال سیال و متحول است.

از زمان به امضاء رسیدن موافقتنامه ژنو و بدنبال آن خروج قوای سوسیال امپریالیزم از کشور تا حال همچنانکه جریان تباری و سازش میان امپریالیست‌ها و سوسیال امپریالیزم شوروی در سطح بین‌المللی بیشتر از پیش برجسته تر گردیده، تلاش آنها غرض تحقق سازش و مصالحه در افغانستان نیز بصورت روز افزونی تشدید یافته است. به یقین دستیابی به این امر برای سوسیال امپریالیزم، امپریالیزم و مزدوران شان در

افغانستان آسان نخواهد بود. در اینجا تضادهای متعددی چنان باهم گره خورده و اوضاع پیچیده ای را به وجود آورده اند که حل آنها جهت مصالحه و سازش برای سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم به سختی ممکن خواهد بود. اما علیرغم این واقعیت باید پذیرفت که جریان سازش و مصالحه میان آنها سیر رو برشد دارد ولو اینکه باکندی و بطأت توأم می باشد. در واقع باید پذیرفت که بنا به وضعیت خاص افغانستان تحقق سازش و مصالحه امپریالیستی - ارتجاعی در اینجا، آگاهانه بمثابه یک جریان دراز مدت مد نظر گرفته شده است. در شرایط فعلی تبانی و سازش میان امپریالیست های غربی و سوسیال امپریالیزم شوروی خیلی بر جسته بنظر می رسد.

حوادث اروپای شرقی، فرو ریختن دیوار برلین، و حدت مجدد آلمان، موافقه روی الغای رسمیت پیمان نظامی وارسا و جنگ خلیج نمونه های بسیار روشن این تبانی و سازش را به نمایش گذاشته است. در رابطه با اوضاع افغانستان دو طرف متذکره روی حل و فصل صلح آمیز قضیه به موافقه رسیده اند و در نتیجه امکان تحقق تبانی و سازش امپریالیستی - ارتجاعی بصورت کامل بیشتر از پیش تقویت گردیده است. ولی از آنجائیکه تضاد میان نیروهای مختلف امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی بمثابه یک تضاد اصلی جهانی عملکردها و نتایج معین و مشخص خود را دارند مناسبات میان آنها در مجموع مخلوطی از تبانی و تقابل می باشد، منجمله در افغانستان.

در حال حاضر نیروهای جنگ طلب در درون رژیم مزدور کابل شدیداً ضعیف بنظر می رسند. مخالفین «پروستریکا» و «مشی مصالحه ملی» از درون حزب حاکم وسیعاً تصفیه شده و حاکمیت نجیب بر رژیم مزدور بلامنازع بنظر می رسد. اما در میان نیروهای وابسته به امپریالیست های غربی گرچه جنگ طلبان تا حدود زیادی نسبت به گذشته ضعیف بنظر می رسند، اما تا هنوز هم از قدرت زیاد برخوردارند، بخصوص که شفقت و ارفاق حلقات معینی از ارتجاع منطقه و امپریالیست های غربی هم چنان شامل حال شان می باشد.

رژیم مزدور کابل در رابطه با «مشى مصالحه مى» اش بخصوص پس از تبديل شدن «حزب دموکراتىک خلق» به «حزب وطن» توانسته است «پيشرفت» زيادى نمايد، آنچنانکه غرض تحقق کامل اين مشى يکسره فاتحه «انقلاب ثور» را خوانده و «راه رشد غير سرمايه دارى» را کاملاً باطل اعلام نموده است.

از جانب ديگر هواداران شاه سابق، احزاب اسلامى سه گانه، بخشى از احزاب اخوانى، احزاب اسلامى وابسته به جمهورى اسلامى ايران و تعداد زيادى از فرماندهان نظامى داخل کشور نيروهاى اندک که طرحات، راه حل پيشنهادهى و عملکردهاى شان با مسير مصالحه و سازش به اصطلاح راه حل سياسى قضيه افغانستان منطبق است. اين نيروها با رژيم مزدور کابل و همچنان سوسيال امپرياليزم به درجات مختلفى مصروف سازش و زد و بند بوده و بعضاً آشکارا در پهلوى رژيم قرار گرفته اند. در چنين حالتى حتى فعاليت‌هاى نظامى احزاب اخوانى جنگ طلب نيز در اساس نه بمنظور سرنگونى قهرى رژيم کابل، بلکه به خاطر کسب امتيازات بيشتر بر سر ميز مذاکرات به پيش برده مى‌شود.

در اين ميان نقش خائنانه و وطنفروشان بخشى از نيروهاى سابقا «چپ» را نيز نبايد به فراموشى سپرد. نيروهاى از اين‌ها از قبيل "حزب عدالت دهقانان" آشکارا در پهلوى نجيب مزدور ايستاده و بمثابه بخشى از رژيم مزدور کابل در راه تحقق "مشى مصالحه مى" به تپ و تلاش مشغول اند. اما بخش ديگرى از آنها که تا حال جرئت برآمد آشکارا را ندارند خيانت‌ها و وطنفروشى‌هاى شان را با استفاده از راه‌هاى توطئه آميزى از قبيل مبارزه در راه تحقق دموکراسى پارلمانى و صلح در افغانستان پيش مى‌برند که مناسبترين بستر براى دستيابى به آنها همانا "مشى مصالحه مى" رژيم مزدور کابل مى‌باشد.

جریان فاصله گرفتن توده‌های مردم از نیروهای ارتجاعی اسلامی همچنان ادامه دارد و با توجه به بحرانی شدن جدی اوضاع پشتوانه امپریالیستی و ارتجاعی این نیروها در رابطه با اوضاع خلیج و شرکت مستقیم بعضی از این نیروها در جنگ خلیج، بیشتر از پیش تشدید خواهد شد. رژیم مزدور کابل که از یکجانب نتوانسته است و نمیتواند از ثبات و استقرار مطمئنی برخوردار باشد و همچون گذشته فاقد پایه توده‌ای وسیع و غیر محبوب است و از جانب دیگر پشتگاه سوسیال امپریالیستی اش به نحو فوق العاده‌ای بحران زده است، کما اینکه از جریان متذکره به علت غیر فعال شدن روز افزون جبهات جنگی مخالفین تاحدود معینی سود می‌برد؛ قادر به جذب فعالانه توده‌های مردم نیست.

وضع طبقات و مواضع طبقاتی نیروهای سیاسی افغانستان

مطالعه اوضاع طبقات مختلف جامعه و مواضع نیروهای سیاسی نماینده این طبقات حلقه کلیدی شناخت از وضعیت اقتصادی - اجتماعی و سیاسی کشور بوده و بر مبنای

موقف نیروهای سیاسی مختلف، شناخت از دوستان انقلاب را برای ما میسر می‌سازد

.

طبقاتی که در جامعه نیمه مستعمره - نیمه فیودالی افغانستان موجود اند عبارت اند از:

طبقه فیودال، طبقه بورژوازی کمپرادور، طبقه بورژوازی ملی، طبقه خرده بورژوازی، طبقه دهقان، طبقه کارگر و علاوتاً اراذل و اوباش بمثابة قشر انفعالی جامعه.

طبقه فیودال

طبقه فیودال، طبقه ایست که در چوکات نظام استثمار فیودالی دهقانان را مورد استثمار قرار می‌دهد. از آنجائیکه این طبقه حامل و عامل عقبمانده ترین وارتجاعی ترین مناسبات تولیدی در افغانستان می‌باشد، مانع پیشرفت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه بوده و هیچگونه نقش متری و پیشرونده بازی نمی‌نماید. طبقه فیودال یکی از پایه‌های اصلی اجتماعی سلطه امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی می‌باشد و بستر اصلی برای رشد و تقویت بورژوازی کمپرادور بشمار می‌رود. طبقه فیودال براساس مناسبات نیمه فیودالی مسلط بر جامعه به استثمار دهقانان می‌پردازد

.

مناسبات نیمه فیودالی آن مناسباتی است که اساس تولید خود کفایتی دوران کهن در آن ویران شده اما اساس نظام استثمار فیودالی یعنی استثمار دهاقین بدست فیودال‌ها بحال خود باقی مانده است. در حال حاضر طبقه فیودال افغانستان به سه بخش تقسیم شده است. یک بخش در اتحاد با بورژوازی کمپرادور غربی به امپریالیزم غرب وابسته است، بخش دیگر در اتحاد با بورژوازی کمپرادور بوروکرات به سوسیال امپریالیزم شوروی وابسته است و بخش سومی که در حالت نوسان بین دویخش متذکره قرار دارد.

نمایندگان سیاسی بخش اول شامل هفت تنظیم مقیم در پشاور و نیروهای وفادار به آنها در میان جبهات نظامی داخل کشور و مهاجرین بوده و پیوند محکمی با امپریالیزم غرب بخصوص امپریالیزم آمریکا دارند و همچنان از اتحاد نزدیکی باخوان بین المللی، ارتجاع عرب و ارتجاع پاکستان برخوردارند. تضادهای مهمی که میان این نیروها حتی تا سرحد برخوردهای خونین دامنه دار وجود دارد هم شامل تضاد میان اخوانی ها و غیر اخوانی ها است و هم شامل تضاد میان جناح های مختلف اخوان این تضادها مانع از آن است که آنها بتوانند اتحاد محکمی میان برقرار سازند.

نمایندگان سیاسی بخش دوم شامل تمامی نیروهای و افرادی است که در اتحاد باورژوازی کمپرادور بوروکرات وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی قرار داشته و بخشی از ساختار سیاسی و نظامی دولت مزدور را تشکیل می دهند. جرگه های قبائلی و شورا های ملیتی ساخته دست رژیم مزدور، حزب اسلامی مردم افغانستان و جبهات فیودالی تسلیم شده به دولت شامل این نیروهای است. وابستگی این بخش از نیروهای فیودالی به بورژوازی کمپرادور- بوروکرات و سوسیال امپریالیزم شوروی فوق العاده شدید بوده و بمثابة تکیه گاهی برای کشاندن دو بخش دیگر بطرف رژیم تکامل می نماید.

نیروهای سیاسی ای که در حال حاضر نمایندگان سیاسی بخش نوسانی نیروهای فیودالی را تشکیل می دهند عبارت اند از:

۱. تقریباً تمامی سازمان ها و احزاب اسلامی وابسته به جمهوری اسلامی ایران. از آنجائی که رژیم جمهوری اسلامی ایران در وابستگی به سوسیال امپریالیزم شوروی و امپریالیزم غرب در حال نوسان بوده گاهی به یکطرف و زمانی بطرف دیگر میلان پیدا می نماید نیروهای مزدور آن در افغانستان نیز در حال نوسان میان سوسیال امپریالیزم

شوروی و رژیم مزدور کابل از یکطرف و امپریالیست‌های غربی و عمال افغانی آنها از طرف دیگر قرار دارند.

پس از خروج قوای شوروی از افغانستان و بهبودی نسبی مناسبات میان رژیم ایران و دولت «شوروی» نیروهای وابسته به جمهوری اسلامی ایران بسرعت بطرف رژیم پوشالی کابل نزدیک شده و در رابطه پروتوکولی و آتش بس با آن قرار گرفتند که در نتیجه دریافت کمک‌های پولی، جنسی و تسلیحاتی رژیم توسط این نیروها آغاز گردید. از جانب دیگر ارتباط این نیروها با احزاب هفتگانه مقیم پشاور و همچنان ارتباطات مستقیم شان با محافلی از امپریالیست‌های غربی ادامه دارد. گرچه تا هنوز سخنگویان این سازمان‌ها و احزاب در خارج از کشور در ضدیت و دشمنی با رژیم سخن پراگنی می‌نمایند، اما میزان کمک‌های که جبهات مربوط به آنها در داخل افغانستان از رژیم کابل دریافت مینمایند، بوضوح از میزان کمک‌های ارسالی از پشاور و حتی ایران بیشتر می‌باشد. رژیم کابل وحدت میان نیروهای متذکره را که در نزدیکی با خودش قرار داشته باشد به شدت تشویق می‌نماید. به همین جهت تشکیل حزب وحدت اسلامی با استقبال گرم دولت پوشالی مواجه شد.

تشکیل حزب وحدت اسلامی باعث وحدت تام و تمام سازمانها و احزاب متذکره نگردیده است. بخش‌های معینی از سازمان‌های نه گانه در مخالفت شدید با حزب وحدت باقی مانده اند و در نتیجه نفاق و تفرقه میان این بخش از نیروهای فیودالی همچنان ادامه یافته است.

۲. نیروهای نظامی ای که در گذشته متعلق به احزاب هفتگانه پشاور بوده و تا حال نیز رابطه شان را با این احزاب حفظ کرده اند، اما میان آنها و رژیم مزدور کابل حالت نه جنگ نه صلح برقرار است. بخشی از این نیروها رسماً با رژیم مزدور پروتوکول‌های آتش بس امضاء نموده و کم و بیش کمک‌های نظامی و غیرنظامی نیز از دولت پوشالی

دریافت مینمایند. در حالیکه بخش دیگر بدون امضای پروتوکول و دریافت کمک‌های نظامی و غیر نظامی عملادر حالت آتش بس با نیروهای نظامی رژیم کابل قرار گرفته اند.

۳. برخی از جبهات اسلامی که شکل قومی داشته و به احزاب اسلامی مقیم پشاور و یا تهران وابسته نمی‌باشند - مثل جبهه نورستان - یا بصورت رسمی و مطابق به پروتوکول‌های آتش بس و یا صرفاً در عمل تا حدودی به دولت پوشالی نزدیک شده و بعضی از آنها کمک‌های معینی از رژیم کابل دریافت می‌دارند.

چگونگی مناسبات میان بخش‌های مختلف نیروهای فیودالی در نهایت تابع وضعیت و چگونگی مناسبات میان امپریالیست‌های غربی و وابستگان شان در منطقه از یکجانب و رژیم مزدور کابل و سوسیال امپریالیزم شوروی از جانب دیگر می‌باشد. در حال حاضر امپریالیزم غرب و نیروهای فیودالی وابسته به آن تلاش دارند تا نیروهای فیودالی وابسته به رژیم کابل را به سوی خود جلب نموده و در حکومت ائتلافی دارای قاعده وسیع مورد نظرشان جایی برای آنها به عنوان عناصر مسلمان حکومت کابل، تقدیم نمایند، و نیز سعی می‌نمایند از نزدیکی بیشتر نیروهای فیودالی در حال نوسان بطرف رژیم کابل ممانعت بعمل آورده و حتی الامکان روابط شان را مجدداً با خود مستحکم سازند. اما از طرف دیگر سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم کابل تلاش می‌نمایند تا تمامی نیروهای فیودالی را در چوکات مشی مصالحه ملی و بر مبنای سازش کلی و عمومی سوسیال امپریالیزم، امپریالیزم و مترجعین در قدرت شریک نمایند. رژیم مزدور کابل مطابق به خط "پروستریکا" نه تنها از طریق تعدیل "قانون اساسی" دولت به نفع نیمه فیودالیزم بلکه از طریق تبدیل "حزب دموکراتیک خلق" به "حزب وطن" که در قبال فیودال‌ها بر مبنای همزیستی طویل المدت حرکت می‌نماید، در واقعیت امر برنامه اصلاحات ارضی را یکسره کنار گذاشته و زمینه قانونی و اساسی مناسبات برای مصالحه و سازش عمومی امپریالیستی - ارتجاعی را به وجود آورده است.

بورژوازی کمپرادور

بورژوازی کمپرادور اهرم اصلی نفوذ سوسیال امپریالیسم شوروی و امپریالیسم غرب در کشور می‌باشد که در دو بخش تحت کنترل و اداره آنها قرار دارد.

الف - بورژوازی کمپرادور روسی: از همان آوانیکه افغانستان برای اولین بار از قرضه یکصد میلیون دالری روسها در زمان خروشچف «بهره مند» شد، بورژوازی کمپرادور روسی در کشور شکل گرفت و با گسترش بیشتر در سالهای بعد بصورت قطعی نسبت به بورژوازی کمپرادور غربی از اهمیت و گستردگی بیشتری برخوردار شد. بورژوازی کمپرادور روسی تا زمان اعلام «مشی مصالحه ملی» از جانب رژیم مزدور منحصرأ شکل بوروکراتیک داشته است. اما پس از آن به تبعیت از پروستریکای گرباچف برخش خصوصی نیز یورش برد که در نتیجه آن در طی چند سال گذشته بورژوازی کمپرادور روسی در بخش خصوصی نیز در حال شکل گیری بوده است.

نمایندگان سیاسی بورژوازی کمپرادور روسی عبارت اند از:

۱. «حزب دموکراتیک» خلق افغانستان دیروزه و «حزب وطن» امروزه که حکومت کابل را در دست دارد، نماینده اصلی بورژوازی کمپرادور روسی بشمار می‌رود و درعین حال پرچمدار سازش و مصالحه امپریالیستی - ارتجاعی در کشور محسوب می‌گردد.

۲. دسته‌ها و گروه‌های سنتریست - رویونیست وابسته به «شوروی» مثل «سازا»، «گروه کار» و «حزب عدالت دهقانان» نیز در پهلوی «حزب وطن» نمایندگان سیاسی بورژوازی کمپرادور روسی بحساب می‌آیند.

ب - بورژوازی کمپرادور غربی - با وجودیکه بورژوازی کمپرادور غربی نسبت به بورژوازی کمپرادور روسی از موجودیت و سابقه درازتری در افغانستان برخوردار است اما تا حال نتوانسته است رشد و گسترش چندانی داشته باشد.

در دوره سلطه تقریباً یک قرن استعمار انگلیس بر کشور، انگلیسها به علت مقاومت‌های خونینی که در اینجا با آنها مواجه شدند و به علت مشکلات و موانع طبیعی و جغرافیائی نتوانستند و نخواستند که جهت پرورش بورژوازی خدمتگزارشان در افغانستان اقدام نمایند. لذا به ناچاری و در یک توافق کلی با روسیه تزاری افغانستان را بعنوان یک دولت حائل (buffer state) تحت سلطه شان میان هند بریتانوی و متصرفات روسیه تزاری در آسیای میانه مدنظر قرار دادند. تجارت محدودی که در این دوره میان افغانستان و هند برتانوی وجود داشت نتوانست بورژوازی تجاری کمپرادور انگلیسی را به آن صورتی که بعنوان یک قشر در سطح جامعه قابل رویت باشد به وجود آورد با آغاز دوره امانی قراردادهای تجارتی با بعضی از کشورهای اروپائی منجمه انگلیس به امضاء رسید. اما از آنجائی که استعمار انگلیس بمثابه قدرت اصلی امپریالیستی در منطقه که برهند مسلط بود و ایران را تا حدود زیادی تحت نفوذ داشت، بهمان سیاست قبلی اش (سیاست دولت حائل) در مورد افغانستان و این بار در رابطه با شوروی سوسیالیستی ادامه داد، بورژوازی کمپرادور غربی - که در آن موقع در اساس فقط می‌توانست بورژوازی کمپرادور انگلیسی باشد - نتوانست رشد قابل ملاحظه و قابل چشم دیدی داشته باشد.

پس از جنگ جهانی دوم جای امپریالیزم انگلیس را امپریالیزم آمریکا در منطقه گرفت و پیمان سینتو را به اشتراک ترکیه، عراق، ایران و پاکستان در مقابل شوروی به وجود آورد. دولت افغانستان به خاطر تیرگی مناسبات با پاکستان بر سر مسئله پشتونستان نتوانست در پیمان سینتو شامل گردد. بدین جهت امپریالیزم آمریکا بر اساس همان سیاست قبلی (انگلیسی) منطقه حائل (در مورد دولت افغانستان به بی التفاتی حسابگرانه ای مبادرت ورزیده و سرمایه‌های اندکی به کشور سرازیر نمود.

امپریالیست‌های آمریکایی و سایر امپریالیست‌های غربی در طول تقریباً دودهه صدارت داود خان و "دموکراسی تاجدار" ظاهرخان افغانستان را منطقه تحت نفوذ شوروی‌ها

ولی همچنان بمثابة یک منطقه حائل مد نظر داشتند . و بدین جهت کمتر به سرمایه گذاری درین کشور پرداختند .

کودتای ۲۶ سرطان نقش سنتی مورد قبول امپریالیست‌ها درباره افغانستان را تا حدودی مورد ضربت قرار داد. اما کودتای هفت ثور و بخصوص تجاوز قوای شوروی "بیطرفی سنتی" افغانستان را بنفع سوسیال امپریالیست‌ها کاملاً از میان برد و بورژوازی کمپرادور غربی را شدیداً مورد ضربت قرار داد.

پس از خروج قوای شوروی از افغانستان علیرغم تقاضاهای مکرر و درخواست‌های ملت‌مسانه رژیم مزدور کابل مبنی بر سرمایه گذاری غرب و جاپان در کشور تا حال چنین سرمایه گذاری‌هایی آغاز نگردیده است .

علیرغم تمامی مسایل فوق الذکر سرمایه کمپرادور غربی و جاپان فعلاً بشکل قرضه‌های دولتی گذشته و سرمایه‌های تجاری دلال در افغانستان وجود دارد . همچنان نوع خاصی از بورژوازی کمپرادور، ازدرون مناسبات کمکی تسلیحاتی، پولی و "خبریه" امپریالیست‌های غربی و جاپان به نیروهای وابسته افغانی‌شان، در داخل و خارج کشور شکل گرفته است .

بورژوازی کمپرادور غربی به‌خاطر ضعف و ناتوانی ذاتی از داشتن نماینده یا نماینده گان سیاسی مستقل بشکل سازمان‌ها و احزاب مستقل محروم است. حاملین گرایشات سیاسی نماینده بورژوازی کمپرادور غربی که در میان بخش‌های از احزاب و نیروهای وابسته بغرب موجوداند، تا حال نتوانسته اند از استقلال عمل برخوردار باشند. آنها در واقع در زیر سایه رهبری‌های فئودالی حرکت می‌نمایند .

بورژوازی کمپرادور که نقش اصلی را در اعمال استعمار نوین بر کشور بعهدده دارد، نقش مخرب دوگانه ای علیه رشد نیروهای مولده بازی می‌نماید . از یک جانب در اتحاد با نیمه فئودالیزم جلو رشد نیروهای مولده را می‌گیرد و از جانب دیگر رشد معوج

و غیر مستقل آنها را باعث می‌گردد در هر حال بورژوازی کمپرادور یکی از دشمنان اساسی و قسم خورده انقلاب بشمار می‌رود.

بورژوازی ملی

بورژوازی ملی (بورژوازی متوسط) طبقه ایست که نماینده مناسبات سرمایه‌داری خود جامعه افغانستان می‌باشد. این طبقه در تحت اختناق دو جانبه نیمه فئودالیزم و بورژوازی کمپرادور تا حال نتوانسته است رشد چندانی داشته و نقش مؤثری در جریان تولید بازی نماید.

بورژوازی ملی ضرورت مبارزه علیه نیمه فئودالیزم، بورژوازی کمپرادور، سوسیال امپریالیسم و امپریالیسم را درک نموده از دید منافع خود درانقلاب شرکت مینماید؛ اما از آن جای که بندهای ارتباطی فراوانی با نیمه فئودالیزم و بورژوازی کمپرادور دارد، از لحاظ سیاسی در موقعیت بینابینی قرار داشته و در امر انقلاب ناپیگیر می‌باشد.

نمایندگان سیاسی بورژوازی ملی در افغانستان بعلت چند ملیتی بودن کشور اکثرا شکل گروه‌های سیاسی ملیت‌های خاص تبارز یافته‌اند؛ مثل حزب سوسیال دموکرات افغانستان (افغان ملت)، سازمان مجاهدین مستضعفین افغانستان و دسته‌ها و افراد دیگری که بصورت نیمه مستقل و با ترکیب هویت ملی خاص در درون جبهات ضد دولتی و یا در میان مهاجرین فعالیت مصروف‌اند. علاوه‌ا گرایشات بورژوازی ملی، چه در شکل شوونیسم عظمت طلبانه ملیت پشتون و چه در شکل ناسیونالیسم ملیت‌های تحت ستم، پس از خروج قوای شوروی از کشور، تبارزات نسبتا وسیعی در میان مردمان ملیت‌های مختلف افغانستان پیدا نموده است.

آن بخش از این نیروها که متعلق به ملیت‌های تحت ستم در کشوراند مواضع شان نسبت به انقلاب مساعدتر از بخشی است که متعلق به ملیت پشتون می‌باشد؛ چه

بخش اخیر به درجات مختلف شوونیسم ملیت حاکم را - که یکی از آماج‌های انقلاب دموکراتیک نوین در کشور است، با خود حمل می‌نماید.

بعلت رشد ناکافی بورژوازی ملی ملیت‌های مختلف کشور تمایلات سیاسی بورژوا-ناسیونالیستی متعلق به آنها اکثراً آغشته به سموم فکری فیودالی و حتی دارای نشانه‌های از مناسبات قبیلوی می‌باشد.

جناح‌های چپ این نیروها میتوانند مواضع نسبتاً روشنی در مخالفت علیه نیمه فیودالیزم بورژوازی کمپرادور، امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم داشته باشند و خواهند توانست بدرجات مختلفی درهمکاری با کمونیست‌های انقلابی گام بردارند و در جریان انقلاب دوست و متحد آنها باقی بمانند. اما جناح‌های راست این نیروها موقعی که در اثر رشد مبارزات پرولتاریا احساس نماید که جریان مبارزه به نفع آنها پیش نمی‌رود ممکن است در مخالفت علیه انقلاب قرار بگیرند.

خرده بورژوازی

اقتشار کثیرالعهده خرده بورژوازی را بعلت خصایل طبقاتی خاص و قدرت کم شان باید مورد توجه جدی قرارداد. اهل کسبه، دوکانداران و تاجران خرده پا، صاحبان منفرد وسایل ترانسپورتی اکثریت معلمین، استادان و سایر روشنفکران، مأمورین پائین رتبه و غیره در زمره اقتشار مختلف خرده بورژوازی محسوب می‌گردند.

اقتشار فوقانی خرده بورژوازی از لحاظ موقعیت اقتصادی و تمایلات سیاسی به بورژوازی ملی نزدیک است، درحالی‌که اقتشار پائینی و میانی آن که از لحاظ کمی گسترده تر است با پرولتاریا قرابت نزدیک دارد.

درشرایطی که مبارزات پرولتاریا دچار ضعف باشد، مانند شرایط دهه گذشته، اقتشار فوقانی خرده بورژوازی به تبعیت از بورژوازی متوسط بطرف مواضع تسلیم طلبانه درمقابل نیمه فیودالیزم، بورژوازی کمپرادور، سوسیال امپریالیسم و امپریالیسم کشانده

می‌شوند واقشار میانی و تحتانی خرده بورژوازی را نیز کم و بیش با خود همراه می‌سازند. اما زمانیکه مبارزات انقلابی در حالت شگوفایی و اوجگیری قرار داشته باشد، مثل اوضاع نیمه دوم دهه چهل، اقشار تحتانی خرده بورژوازی و همچنان اقشار متوسط آن در مبارزات انقلابی شرکت می‌جویند. در این حالت اقشار فوقانی خرده بورژوازی نیز چاره ای جز همراهی با امواج مبارزات انقلابی پرولتاریا و اقشار تحتانی و متوسط خرده بورژوازی نداشته و به نسبت معینی در انقلاب شرکت می‌نمایند.

نیروهای سیاسی خرده بورژوائی در افغانستان اکثرا دارای تمایلات چپی بوده و ادعاهای کمونیستی دارند. این نیروها از جانب نیروهای فیودالی - کمپرادوری، سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم نیز عموما در تحت نام نیروهای کمونیستی مورد سرکوب و تهدید قرار می‌گیرند. می‌توان گفت که تمامی سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی خرده بورژوائی و اتحادیه‌های روشنفکری متعلق به معیوبین جریان دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) شامل همین نیروها اند. بخشی از این نیروها از زمان کودتای هفت ثور تا همین اواخر به دنباله روی از نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور غربی دچار بوده و شعار جمهوری اسلامی را بلند کرده بودند. ولی اکنون در تحت تاثیر عوامل داخلی، منطقوی و جهانی ازین شعار صرف‌نظر کرده اند که در هر حال تحول مثبتی در میان این نیروها به‌شمار می‌رود. اما از جانب دیگر پاسیفیزم خرده بورژوائی دامن گیر آنها شده و با روند سازش و مصالحه سوسیال امپریالیستی - امپریالیستی هم‌نوا و هم‌آواز گردیدند که در نتیجه باز هم وجهی از تسلیم طلبی طبقاتی ملی را با خود حمل می‌نمایند.

اگر شگوفایی مبارزات انقلابی کمونیستی نتواند جلو تسلیم طلبی ملی و طبقاتی این نیروها سد شده و آنها را به طرف انقلاب سوق دهد، این خطر وجود دارد که آنها به مثابه بخشی از روند مصالحه و سازش سوسیال امپریالیستی - امپریالیستی در کشور کاملا تثبیت شده و در ضدیت آشکار با انقلاب قرار بگیرند. آن بخشی از این نیروها که نه تنها با تقابل، بلکه با تبانی سوسیال امپریالیستی - امپریالیستی نیز مخالف هستند در حال حاضر نزدیکترین دوستان حزب کمونیست به‌شمار می‌روند. هر قدر مبارزات

انقلابی کمونیستی بیشتر شگوفا گردد و حزب کمونیست بطرف نیرومندی پیش برود، فعالیت‌های انقلابی این نیروها بیشتر خواهد شد و چنانچه مبارزات انقلابی کمونیستی و توانمندی حزب کمونیست کیفیت و کمیت مطلوبی را حاصل نماید ممکن است بتوانند نیروهای میانه و راست خرده بورژوازی را نیز بطرف مبارزات انقلابی تشویق نمایند.

دهقانان

در جامعه نو مستعمره - نیمه فیودال افغانستان که تولید نیمه فیودالی برآن مسلط است دهقانان طبقه مولد اصلی محسوب می‌گردند. دهقانان را می‌توان در مجموع به سه بخش تقسیم نمود: دهقانان مرفه، دهقانان متوسط و دهقانان فقیر. دهقانان مرفه به آن دهقانانی گفته می‌شود که علاوه بر فعالیت برروی زمین‌های تحت مالکیت شان، دهقانان دیگری را نیز یا از طریق اجاره بها و یا از طریق بهره مالکانه مورد استثمار قرار می‌دهند. سطح زندگی این دهقانان بالاترین سطح زندگی میان دهقانان بوده و بلافاصله بعد از سطح زندگی ملاکین قرار دارد. دهقانان مرفه بخش کوچکی از مجموع دهقانان کشور را تشکیل می‌دهند دهقانان میانه آنهایی اند که به اندازه کفایت فامیل شان زمین در اختیار دارند و معمولاً به استثمار دهقانان دیگر نمی‌پردازند. تعداد دهقانان میانه حال نسبت به دهقانان مرفه بیشتر بوده و بخش قابل توجهی از دهقانان را تشکیل می‌دهند.

دهقانان فقیر یا اصلاً زمینی در اختیار ندارند و یا مقدار کمی زمین که حاصلات آن کفایت مصارف سالانه شان را نمی‌نماید در اختیار دارند. دهقانان بی زمین یا درروی زمین ملاکین و یا درروی زمین‌های دهقانان مرفه به فعالیت می‌پردازند و دهقانان کم زمین نیز بصورت قسمی به چنین فعالیت‌های مصروف اند. دهقانان فقیر بخش اصلی دهقانان کشور را تشکیل می‌دهند.

تعداد زیادی از دهقانان که بخصوص از زمان آغاز جنگ به این طرف خانه خراب شده یا به خارج از کشور آواره شده اند و یا به حومه‌های شهرهای بزرگ داخل کشور پناه برده اند، علیرغم اینکه فعلا بکار و فعالیت درروی زمین نمی‌پردازند اما کماکان دارای روحیات قوی دهقانی بوده عموماً می‌توانند درزمره دهقانان محسوب گردند.

دهقانان بعلت موقعیت خاصیکه درتولید دارند و به علت فقر و فرهنگی شدیدی که دامنگیر آن‌ها بوده وهست تا حال قادر نگردیده اند نیروی سیاسی متعلق بخودشان را به وجود آورند و لذا عموماً در تحت رهبری طبقات دیگر در مبارزات سیاسی شرکت می‌نمایند.

موقعیکه رژیم کودتا برنامه اصلاحات ارضی خود را اعلام نمود و به موقع اجرا گذاشت تعداد معینی از دهقانان فقیر، بخصوص دهقانان بی زمین، برای مدت کوتاهی بطرفداری از رژیم کشانده شدند و درمناطق معینی از کشور زمین دریافت نمودند، درحالیکه دهقانان میانه حال در حالت تزلزل و نوسان قرار گرفته ودهقانان مرفه با ترس وواهمه بطرف فیودالها متمایل گردیدند. اما موقعی که ماهیت ضد انقلابی برنامه اصلاحات ارضی رژیم آفتابی شد، دهقانان فقیر از حمایت رژیم روگردان شدند و نوسان و تزلزل قبلی دهقانان میانه حال بسرعت به تمایل بطرف دهقانان مرفه و درنتیجه بتمایل بطرف فیودال‌ها مبدل شد. در این حالت موج کشتار و قتل عام دهقانان فقیر بجرم دریافت زمین از رژیم وحامیت از آن، توسط نیروهای فیودالی براه افتاد.

تعدادی از این دهاقین از بین رفتند، تعدادی در پهلوی رژیم ماندند و به بخشی از نیروهای سرکوبگر آن مبدل شدند، اما بخش بزرگتر و اصلی آنها بدون اینکه همچنان بتواند منافع طبقاتی خود رادرنظر داشته باشد، درمقابل رژیم قرار گرفت . هرقدر جریان مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم شوروی به نفع نیروهای فیودالی کمپرادور

غربی پیش رفت، بخش‌های مختلف دهقانان نیز بیشتر از پیش تحت رهبری این نیروها قرار گرفتند.

بار اصلی جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی در افغانستان به دوش دهقانان بود و این طبقه در طول این جنگ بزرگترین صدمات و قربانی‌ها را متحمل شده‌اند. اکنون در حالیکه نیروهای فیودالی استبداد قرون وسطائی را بالای آنها اعمال می‌نمایند ورژیم کابل حتی همان شعارهای کاذب و نواستعماری قبلی اشرا در مورد اصلاحات ارضی هم کنار گذاشته و مصروف ساخت و باخت علنی و آشکارا با فیودالیزم است و کمونیست‌ها و انقلابیون نیز ضعیف و ناتوان‌اند؛ به سردرگمی و بی‌سرنوشتی سیاسی در حال گسترش مبتلا گشته‌اند.

حالت کرختی و بی‌حالی دهقانان در وضعفیت فعلی در واقع ممد مشی مصالحه ملی رژیم مزدور کابل بوده و باعث می‌گردد که جبهات جنگ ضد دولتی روز بروز بیشتر غیر فعال شوند و در حالت آتش بس با قوای دولتی قرار بگیرند و حتی وارد مراوده پروتوکولی با دولت گردند. اما در عین حال این حالت شامل یک جنبه دیگر نیز هست و آن جریان وسیع و گسترده فاصله گرفتن و دور شدن دهقانان از نیروهای فیودالی و کمپرادوری می‌باشد.

در هر حال دهقانان با وجودیکه بزرگترین قربانی‌ها را در جریان جنگ مقاومت متقبل شدند هیچ چیزی بدست نیاورده و همچنان تحت حاکمیت نظام فیودالی - نیمه استعماری بسر می‌برند. در دوران جنگ مقاومت ضد تجاوز موارد بسیار معدودی از تصاحب زمین‌های فیودالان توسط دهاقین در مناطق تحت کنترل مقاومت به وقوع پیوستند که گستره بسیار محدود و محل داشته و به جنبش سرتاسری و حتی به جنبش‌های منطقوی وسیع مبدل نگردیدند. البته این موارد معدود و محدود نیز نیز

نه در اثر جنبش‌های خود دهقانان برای دریافت زمین، بلکه بنا به نقشه‌ها و برنامه‌های نیروهای سیاسی معینی محلی روی دست گرفته شدند.

اکنون که در شرایط عدم موجودیت قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی خواهی نخواهی برخوردها و کشمکش‌های طبقاتی و ملی داخلی حدت کسب خواهد کرد این امکان وجود دارد که زمینه‌های مساعدی برای خیزش‌های دهقانان به وجود بیاید و پاسیفیزم فعلی آنها بیک حالت مبارزاتی فعال مبدل گردد. حتی در صورت عدم تبارز چنین خیزش‌های تجارب جنگ دوران مقاومت و تجارب بعد از آن، شناخت دهاقین را در مجموع نسبت به نیروهای فیودالی و کمپرادوری تا آن حد ارتقاء داده است که بتواند زمینه ساز فعالیت‌های مبارزاتی حزب کمونیست و سایر انقلابیون در میان آنها باشد. شعار "زمین از آن کشتگر" که شعار مرکزی انقلاب دموکراتیک نوین و محور اصلی برای ایجاد ارتش توده ای و جبهه متحد ملی ضد فیودالی - ضد امپریالیستی - سوسیال امپریالیستی بر پایه اتحاد طبقه کارگر و طبقه دهقان می‌باشد، شعاری است که باید در میان دهقانان مطرح گردد. حزب کمونیست و سایر انقلابیون باید با در دست داشتن این شعار میان دهقانان بروند.

طبقه کارگر

طبقه کارگر افغانستان طبقه اجتماعی جوانی است که یک دوره مبارزات اقتصادی - سیاسی صنفی را تحت تاثیر جنبش‌های سیاسی دهه چهل از سر گذرانده است. منظور از طبقه کارگر پرولتاریای صنعتی و کارگران غیر صنعتی در شهر و بخش کشاورزی می‌باشد. صفت مشخصه ای که در حال حاضر طبقه کارگر افغانستان از آن برخوردار می‌باشد این است که این طبقه صرفاً توسط بورژوازی کمپرادور و بورژوازی ملی در افغانستان مورد استثمار قرار نمی‌گیرد بلکه در عین حال مورد استثمار بورژوازی کشورهای دیگر و بخصوص بورژوازی ایران و پاکستان نیز است.

بخش اعظم کارگران مهاجر افغانستان در ایران متمرکز هستند. تعدادی از این کارگران دائمی بوده تعداد دیگری فصلی هستند. این ها در بخش‌های مختلف صنعتی، ساختمان، سنگ بری، خشت پزی و نیز در بخش‌های زراعت و مالداري مصروف هستند. این کارگران علاوه از تحمل فشار استثمار مضاعف بار شوونیسم ایرانی را نیز بر دوش دارند و از هرگونه حقوق اجتماعی و صنفی محروم می‌باشند.

در پاکستان بخش اعظم کارگران استخراج ذغال سنگ بلوچستان که ساحه اصلی استخراج ذغال سنگ در این کشور می‌باشد، از کارگران فصلی یا دائمی افغانستان تشکیل گردیده است. برعلاوه تعداد زیادی از مهاجرین افغانستان که در پاکستان مقیم اند، در کارخانجات شهرهای مختلف این کشور، مزارع و باغات و کارهای ساختمانی و سرکسازی مصروف فعالیت هستند. این کارگران علیرغم اینکه مانند کارگران مهاجر افغانی در ایران فشار شوونیسم بورژوازی خارجی را چندان حس نمی‌نمایند، اما از آن جای که از هرگونه حقوق اجتماعی - صنفی محروم اند، به شدت مورد استثمار قرار می‌گیرند و با تکنیک‌های بسیار کهنه و قدیمی تولید سروکار دارند، وضع شان بهتر از کارگران افغانستان در ایران نیست.

علاوه از این‌ها تعدادی از مهاجرین افغانی در کشورهای عربی، ترکیه، استرالیا و کشورهای اروپایی و امریکایی بحیث کارگر مصروف کاراند که آنها نیز بخشی از کارگران افغانستان محسوب می‌گردند. وضع کارگران مهاجر افغانی در ترکیه بعلت کمک‌های معین دولت ترکیه به آنها نسبت به وضع کارگران داخل و نیز کارگران مهاجر در ایران و پاکستان بهتر است اما به سطح وضع کارگران مهاجر افغانی، در اروپا، آمریکا و استرالیا نمی‌رسد.

آن کارگران مهاجر افغانی که در کشورهای عربی منطقه خلیج مصروف کاراند، در مقایسه با حد متوسط درآمد در افغانستان از درآمد خوبی برخوردارند و می‌توانند در

طی چند سال کار در آن کشورها پولدار شده و موقع برگشت به خرده بورژواهای مرفه تبدیل شوند.

سطح درآمد کارگران مهاجر افغانی در کشورهای آمریکایی، اروپایی و استرالیا در مقایسه با سطح درآمد در افغانستان بسیار بالا بوده و این کارگران با در نظرداشتن سطح زندگی در افغانستان در رفاه و آسایش بسر می‌برند. اینها با وجودیکه در کشورهای مورد سکونت شان کارگر هستند، اما در مقایسه با سطح زندگی در افغانستان از زندگی بورژوائی و یا حداقل از زندگی خرده بورژوائی مرفه برخوردارند. وضعیت این کارگران از وضعیت عینی کارگران مهاجر در ایران و پاکستان و همچنین کارگران محروم داخل کشور فرق داشته و با وضع کارگران مهاجر افغانی در کشورهای عربی منطقه خلیج مشابهت دارد.

کارگرانی که در مناطق تحت کنترل رژیم پوشالی کابل به فعالیت مصروف اند، شامل دوبخش می‌باشند. بخش کوچکی ازین کارگران که مدافع رژیم بوده و با نهادهای سرکوبگران ارتباط دارند از زندگی نسبتاً خوب و امتیازات و اختیارات معینی برخوردارند. اینها که فعالیت کمیته‌های دفاع از کارخانجات، مهره‌های «واد» و عوامل حزب مزدور بر سر اقتدار می‌باشند در خدمت بورژوازی کمپرادور - بوروکرات روسی قرار داشته، برای آن خدمت کرده و در دفاع از آن سلاح بر می‌دارند. اما بخش بزرگتر این کارگران که صرفاً به خاطر امرار معاش و بدست آوردن نان بخور و نمیری بکار می‌پردازند زندگی رقت باری دارند و وضع آنها حتی از وضع کارگران مهاجر افغانی در ایران و پاکستان نیز بدتر است. اینها علاوه بر تحمل فشار بسیار شدید استثمار با خطر اعزام اجباری به جبهات جنگی و جنگیدن ناخواسته به نفع رژیم مزدور نیز مواجه بوده و امنیت جانی ندارند.

کارگران زن بخش قابل توجهی از کارگران شهرهای تحت کنترل رژیم کابل را تشکیل می‌دهند. این کارگران که اکثراً به علت کشته شدن نان‌آور خانواده هایشان در جنگ و یا فرار آنها بخارج از کشور مجبور شده اند دست به کارگری بزنند شدیداً مورد استثمار قرار دارند و ارزشمندی را نمی‌بینند، اما با نیروهای ارتجاعی اسلامی عموماً به شدت مخالف بوده و از آنها نفرت دارند.

در کارخانجات صنایع سبک و همچنین بخش‌های ساختمانی در شهرهای تحت کنترل دولت استثمار نیروی کار اطفال نیز رواج دارد و چون اطفالیکه بکار گمارده می‌شوند از فامیل‌های بی سرپرست فقیر اند استثمار شدید بالایی شان اعمال می‌گردد.

کارگران وسایل ترانسپورتی که بخش مهمی از طبقه کارگر کشور را تشکیل می‌دهند و در سراسر افغانستان حضور داشته و فعالیت مهم حمل و نقل را به پیش می‌برند، باید مورد توجه ویژه قرار بگیرند. تعداد این کارگران که ارتباط ترانسپورتی شهرها و دهات و ارتباط ترانسپورتی میان مناطق مختلف کشور را تأمین می‌نمایند قابل توجه بوده و نقشی را که بر عهده دارند نیز از اهمیت برخوردار است. تعدادی از این کارگران توسط دولت کابل استخدام گردیده و برای "واد" کار می‌نمایند. اما بخش بزرگتر آنها با دولت مخالف بوده از نیروی فیودالی وابسته به غرب نیز حمایت می‌نمایند. عیب بزرگ این کارگران آن است که تعداد زیادی از ایشان دارای عادات لومپنانه بوده و به مفاسد اخلاقی دچار می‌باشند.

در زمان آغاز جنگ علیه رژیم مزدور کابل و در طول دوران جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیسم درحالی‌که بر میزان کارگران داخل کشور افزایش بعمل نیامد و حتی از تعداد آنها کاسته شد . بر تعداد کارگران مهاجر افغانی در کشورهای خارج روز بروز افزایش بعمل آمد . تناسب میان تعداد کارگران داخل کشور و کارگران مهاجر پس از خروج قوای شوروی از افغانستان به علت فروکش نمودن نسبی جنگ و تضعیف فوق

العاده جریان مهاجرت بخارج تغییرات اندکی حاصل نموده است . ولی بهر حال میتوان گفت که در حال حاضر اگر تعداد کارگران مهاجر بیشتر از تعداد کارگران داخل کشور نباشد، کمتر از آنها و یا خیلی کمتر از آنها نمی باشد.

طبقه کارگر افغانستان تا حال از داشتن حزب مستقل سیاسی محروم بوده است. «سازمان جوانان ترقی» که بنیانگذار جنبش کمونیستی - مائونیستی کشور محسوب می گردید، موفق به تشکیل حزب کمونیست افغانستان نگردید. سازمان ها و گروه های خرده بورژوائی ای که در طول سالهای حاکمیت جمهوری دودخانی و در طول دوران جنگ مقاومت ادعاهای کمونیستی و نمایندگی از پرولتاریا را داشتند و حتی تا حال دارند با مواضع، برنامه ها و مشی های اپورتونیستی، اکونومیستی، رویزیونیستی سه جهانی، رویزیونیستی خوجه ای و سنتریستی نمی توانستند و هرگز نه خواهند توانست درفش مستقل پرولتاریا را در سنگرهای نبرد مبارزات ملی و طبقاتی کشور برافرازند. این نیروها بخصوص در دوران جنگ مقاومت و بعد از آن به انحاء و انواع مختلف دنباله روی از بورژوازی کمپرادور و نیمه فیودالیزم وابسته به غرب را پیشه کرده و در عین حال در مقاطع معینی از در تسلیم طلبی و سازش با سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور نیز درآمده اند، چنانچه بخشی از آنها در واقع بطرف دفاع از مشی مصالحه ملی رژیم وروند تبانی امپریالیستی - ارتجاعی متمایل شده اند. بدین طریق آنها توانستند برای مدت طولانی در راه تشکیل حزب کمونیست افغانستان موانع جدی به وجود آورند.

از آن جایی که حزب کمونیست، حزب پیش آهنگ و نماینده سیاسی طبقه کارگر در کشور محور اصلی درتأمین رهبری پرولتری بر مبارزات ضد امپریالیستی و ضد فیودالی خلقهای ما محسوب می گردد عدم موجودیت آن تا حال نقیصه بزرگی بود که در میدان مبارزات طبقاتی و ملی افغانستان به نحو روشنی مشهود بوده است.

اکنون که مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی ای که طی چند سال گذشته بمنظور ایجاد حزب کمونیست افغانستان به پیش برده شد، سرانجام منجر به تشکیل این حزب گردید، مرحله جدیدی از مبارزات انقلابی پرولتاریا و خلقهای کشور آغاز می گردد، مرحله ای که طبقه کارگر با درفش مستقل و شعارهای ویژه خود درمیدان مبارزات انقلابی طبقاتی و ملی به پیکار می پردازد و تلاش می نماید رهبری انقلابی پرولتاریا بر این مبارزات را تامین نماید.

اوباشان و اراذل

گرچه پیدایش این قشر انفعالی جامعه ما با موجودیت و تسلط مناسبات ارتجاعی نیمه مستعمره - نیمه فیودالی و یا مناسبات مستعمراتی - نیمه فیودالی پیوند ناگسستنی دارد، ولی گسترش بیحد آن و تبدیل شدنش به نیروی سرکوبگری در خدمت ارتجاع ناشی از اعمال سیاست های ارتجاعی و ضد مردمی سوسیال امپریالیستی - امپریالیستی و مزدوران افغانی شان در طول دوران جنگ مقاومت و بعد از آن می باشد .

قشر اراذل و اوباش نه تنها در شهرهای تحت کنترل دولت کابل، بلکه در مناطق تحت کنترل احزاب اسلامی نیز موجود بوده عملاً زمینه ساز گسترش هرچه بیشتر فحشاء و اعتیاد به مواد مخدره می باشد. افراد این قشر با دزدی و چپاول و براه انداختن جنگ های متعدد بمنظور سرکوبی حریفان خود، گاهی درصاف دولت مزدور کابل قرار می گیرند و گاهی در صف این و یا آن نیروی ارتجاعی اسلامی. در حال حاضر هم دولت مزدور کابل و هم احزاب ارتجاعی اسلامی بالای این قشر تکیه می نمایند. چنانچه تعداد زیادی از جواسیس و تروریست های آنها را افراد منسوب به همین قشر تشکیل می دهند . خلاصه این قشر انفعالی به بخشی از نیروهای سرکوبگر مردمان ما و دشمن انقلاب تبدیل شده و پادو بورژوازی نیمه فیودالیزم، سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم تلقی می گردد.

در مورد ستم ملی و ملیت‌های ساکن افغانستان

افغانستان کشوریست که ملیت‌ها و اقلیت‌های ملی گوناگونی در آن زندگی می‌نمایند. این ملیت‌ها و اقلیت‌های ملی که از لحاظ ورودشان به مناسبات نیمه فیودالی - نیمه مستعمراتی و زندگی در یک کشور واحد برای مدت طولانی، دارای وجوه مشترکی هستند، از لحاظ اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی میان خود تفاوت‌های معینی نیز دارند. ملیت‌های پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ و نورستانی آن ملیت‌های ساکن در افغانستان شمرده می‌شوند که بمثابه ملیت‌های مختلف مشخص شده‌اند و افراد منسوب به آنها بر هویت ملی شان آگاه بوده و در اظهار آن صریح و روشن هستند. اقوام مختلف ایماق که در جوار ملیت‌های هزاره، پشتون، تاجیک و ازبک و همچنان بصورت پراکنده در نقاط مختلف سمت شمال زندگی دارند، مجموعاً ملیت در حال تشکل ایماق را تشکیل می‌دهند. پشه‌ای‌ها که در جوار پشتون‌ها و نورستانی‌ها زندگی دارند، به احتمال زیاد در آینده در درون ملیت نورستانی جای خواهند گرفت.

اقلیت‌های ملی عرب، مغول، قزلباش، قونقورات، لقی، قزاق، قرغز، دروازی، شغنایی و غیره با وجودی که بصورت پراکنده در میان ملیت‌های مختلف کشور حیات بسر می‌برند، سعی می‌نمایند هویت شان را مطرح نمایند. "سادات" به عنوان یک اقلیت ملی صاحب امتیاز مذهبی تقریباً در میان تمامی ملیت‌های کشور وجود دارند که معمولاً از امتیازات ویژه اقتصادی و اجتماعی و حتی سیاسی نیز بهره‌مند می‌شوند.

اهل هنوز و سیک‌ها در شهرهای معینی از کشور بود و باش دارند و اقلیت مذهبی غیرمسلمان افغانستان را تشکیل می‌دهند.

یکی از خصوصیات ملیت‌های مختلف افغانستان اینست که اکثریت قریب به اتفاق آنها در کشورهای همسایه از پیوندهای ملیتی برخوردارند؛ مثلاً تاجیک‌ها، ازبک‌ها، و ترکمن‌ها در شوروی، نورستانی‌ها و پشتون‌ها در پاکستان، بلوچ‌ها در ایران و پاکستان و حتی هزاره‌ها بصورت یک اقلیت ملی در پاکستان. این پیوندها در ایران و پاکستان قبلاً نیز تا حدود معینی استحکام داشت ولی در طول سالهای جنگ بیشتر از پیش تقویت گردیده است. اما پیوندهای ملیتی با ملیت‌های داخل شوروی قبلاً نیز تا حدود زیادی سست گردیده بود. و در طول سالهای جنگ به نحو شدیدتری ضعیف گردید، ولی در هر حال همچنان وجود دارد و ممکن است به علت اعتلای روز افزون مبارزات ملی ملل غیر روسی در "شوروی" تقویت نیز گردد. در کشور نیمه مستعمره - نیمه فیودال چند ملیتی افغانستان، علاوه بر موجودیت ستم ملی امپریالیستی که توسط امپریالیست‌ها و سوسیال امپریالیست‌ها بالای ملیت و اقلیت‌های ملی اعمال می‌گردد، ستمگری ملی دیگری نیز وجود دارد که توسط طبقه حاکمه ملیت حاکم پشتون بر سایر ملیت‌ها و اقلیت‌های ملی بعمل می‌آید و همانند ستم ملی امپریالیستی و در پیوند با آن جزء لاینفکی از ساختار اقتصادی - سیاسی حاکم بر جامعه محسوب می‌گردد و از ریشه عمیقی در گذشته تاریخی کشور برخوردار است.

درست از همان زمانی که سلسله مغولی هرات از میان رفت ریشه‌های این ستمگری نطفه بست. در دوره میان انقراض سلسله مغولی هرات و قدرت‌گیری سلسله‌های هوتکی و درانی، افراد منسوب به قبایل واقوام مختلف پشتون وسیعاً به خدمات لشکری دربارهای صفوی و مغولی در ایران و هند جذب شدند و با دست یافتن به مقام‌های عالی نظامی تیول‌های وسیع و بیشمار در مناطق مربوط به اقوام و قبایل غیرپشتون به دست آوردند.

پس از تشکیل سلسله‌های هوتکی و درانی که حاکمیت سلطنتی طبقه حاکمه پشتون بر سایر اقوام و قبایل کشور تحمیل گردید. جریان تصاحب سرزمین‌های مربوط به اقوام و قبایل غیرپشتون با حمایت مستقیم دولت تا زمان سلطه استعمار انگلیس بر کشور با حدت و شدت زیادی همچنان ادامه یافت.

سلطه استعمار انگلیس بر افغانستان، ستمگری طبقه حاکمه پشتون بر سایر اقوام و قبایل را از میان نبرد بلکه آن را به زائیده و تابع ستمگری استعماری و امپریالیستی مبدل کرد. از این پس طبقه حاکمه ملیت پشتون در همدستی با استعمار انگلیس بمنظور تحکیم و گسترش حاکمیت ارتجاعی خود بر سایر اقوام و قبایل کشور ستم در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را بر آنها اعمال نمود. این ستمگری در دوره عمارت عبدالرحمن با وحشیگری بیمانند تبارز نمود.

از آنجایی که بعد از کسب "استقلال" از انگلیس‌ها ساخت اقتصادی - اجتماعی جامعه بصورت اساسی تغییر نخورد و حاکمیت طبقه حاکمه ملیت پشتون همچنان ادامه یافت، اعمال ستم بر ملیتهای در حال تشکل غیرپشتون نیز در ابعاد مختلف خود از میان نرفت. البته در دوره امانی با غیر قانونی شدن برده داری ستم بردگی بر هزاره‌ها رسماً از میان رفت.

در دوره حاکمیت خاندان طلائى ستمگری ملی بر ملیتهای غیرپشتون نه تنها تخفیف نیافت بلکه در ابعاد مختلف تشدید نیز گردید و در عرصه‌های مختلف شکل قانونی بخود گرفت. در این دوره پشتو تولنه تاسیس شده و فراگیری زبان پشتو برای مامورین دولت و القاب پشتو در ارتش اجباری گردید، تبلیغ بی بندوبار شوونیسم پشتون در مورد غیرت، علو همت و شجاعت پشتون‌ها به نحو وسیعی در اسناد و رسانه‌های دولتی روی دست گرفته شد، مسئله پشتونستان علم گردید. قانون ناقلین بمنظور واگذاری زمین‌های ملیتهای غیرپشتون به پشتونهای ناقل تصویب شده و مورد اجرا قرار

گرفت، امتیازات ویژه اقتصادی برای پشتون‌ها و مناطق پشتون نشین در نظر گرفته شده ممنوعیت شمول افراد ملیت‌های معین در وزارت دفاع، خارجه و داخله به‌پیش برده شد، "افغانستان سازی" اجباری کل کشور از طریق جایگزینی وسیع نام‌های پشتو بجای نام‌های قدیمی مناطق و محلات مختلف کشور ادامه یافت، بر مبنای سیاست "افغان سازی" اجباری تمامی ملیت‌های کشور، مقرر گردید که "هرکس از افغانستان است، افغان است" و هویت ملی تمامی ملیت‌های غیر پشتون مورد انکار رسمی قرار گرفت و از همه مهم‌تر حاکمیت سیاسی طبقه حاکمه ملیت پشتون بر تمامی ملیت‌های کشور برقرار باقی ماند.

پس از کودتای هفت ثور از آن جایی که رژیم مزدور در اثر حاکمیت انحصاری باند مزدور شوونیست آغشته به سموم غلیظ شوونیستی بود، ستم ملی بر ملیت‌های غیر پشتون به هیچ‌وجه از میان نرفت. موقعیکه رژیم مزدور با خطر سقوط مواجه شد تلاش بعمل آورد تا با استفاده از شوونیسم ملیت حاکم بقایش را تضمین نماید.

در طول دوره مقاومت علیه قوای مهاجم سوسیال امپریالیستی چون مبارزه علیه اشغالگران تمامی تضادهای داخلی را تحت تاثیر شدید قرارداد بود تضادهای ملی داخلی چندان تبارزی نداشت. در این دوره علیرغم اینکه ستمگری بر ملیت‌های غیر پشتون همچنان ادامه یافت، اما مناسبات درونی ملیت‌های مختلف کشور و مناسبات ملیت‌های مختلف کشور با هم، بخصوص مناسبات ملیت‌های تحت ستم با ملیت حاکم پشتون دچار تغییرات معینی گردید.

البته در جریان جنگ اهرم اصلی قدرت سیاسی همچنان در دست طبقه حاکمه ملیت پشتون باقی ماند، اما مناطق وسیعی از سرزمین‌های مورد سکونت ملیت‌های تحت ستم در دست نیروهای محلی ملیتی افتاد و حاکمیت مستقیم طبقه حاکمه ملیت پشتون بر آن مناطق پایان یافت. این امر از یکجانب کلا باعث تقویت بافت‌های ملیتی

ملیت‌های تحت ستم در کشور گردید و از جانب دیگر باعث ضربت خوردن جدی مناسبات حاکمیت و محکومیت میان ملیت پشتون و سایر ملیت‌های کشور نشد زیرا که اکثریت مطلق نیروهای محلی ملیتی که ماهیت فئودالی دارند در واقع در حکم پادوهای شوونیست‌های پشتون بشمار می‌روند.

سیاست‌های شوونیستی نفرت انگیز اکثریت مطلق سران و متنفذین احزاب پشاور از یکجانب و مکاری‌ها و نیرنگ بازی‌های رژیم مزدورکابل در عین دفاع از شوونیزم ملیت حاکم از جانب دیگر بر زمینه حدت یابی تضادهای ملی داخلی تاثیرات جدی بر جای گذاشته، شوونیزم ملیت پشتون را از یک طرف و ناسیونالیزم ملیت‌های تحت ستم را از طرف دیگر تقویت نموده است. سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدورش در عین حالیکه بر شوونیزم ملیت حاکم به عنوان اهرم اصلی ثبات شان در برخورد به مسئله ملیت‌ها و اقلیت‌های ملی در افغانستان تکیه می‌نمایند، بمثابه یک زمینه احتیاطی در جهت تطبیق نقشه تجزیه کشور به شمال و جنوب، ناسیونالیزم ملیت‌های غیرپشتون را نیز مدنظر داشته و در تلاش اند آنرا تحت کنترل و اداره خویش درآورند.

بر پایه چنین سیاستی است که ستمی‌های ضد پشتون می‌توانند بخشی از ساختار سیاسی فعلی رژیم کابل را تشکیل دهند. نیروهای وابسته به امپریالیزم غرب همانطوری که منافع فئودالی - کمپرادوری خود و منافع امپریالیستی و ارتجاعی باداران خارجی شان را در مجموع لباس تقدیس می‌پوشانند، شوونیزم شان را نیز پوشش "وحدت صفوف جهاد در راه تشکیل حکومت اسلامی" بخشیده و خواست تامین منافع ملیت‌های و اقلیت‌های ملی مختلف کشور را یک خواست ضداسلامی می‌دانند. اتخاذ این سیاست از سوی این نیروها باعث گردیده است که سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور بتوانند احساسات ملی ملیت‌های غیرپشتون را بامکاری و نیرنگ بازی تا حدودی به نفع خود شان سمت و سو دهند.

ستم ملی بر ملیت‌های غیر پشتون از جانب فیودال کمپرادورهای پشتون به حمایت و پشتیبانی سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم و با همراهی و همپاری فیودال - کمپرادورهای متعلق به ملیت‌های غیر پشتون اعمال می‌گردد. به همین جهت مبارزه طبقاتی در میان ملیت‌های تحت ستم با مبارزه علیه ستم ملی شوونیست‌های پشتون گره می‌خورد، همانگونه که مبارزه طبقاتی در سطح کل کشور با مبارزه علیه ستم ملی امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی پیوند ناگسستنی دارد. بدین ترتیب مبارزه اساسی علیه ستم ملی بخشی از مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم، امپریالیزم و مزدوران داخلی شان می‌باشد که نه تنها نیروهای فیودال - کمپرادور پشتون بلکه نیروهای فیودال کمپرادور غیر پشتون نیز آماج آن می‌باشد.

مبارزه علیه ستم ملی باید بر دو پایه اساسی استوار باشد. یکی حق تعیین سرنوشت هر ملیت بدست خودش مطابق به اراده آگاهانه تا سرحد جدائی و دیگری وحدت همه زحمتکشان ملیت‌های مختلف کشور در مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم - امپریالیزم و ارتجاع.

مسئله کوچی‌ها: تعداد کوچی‌ها در حدود یک میلیون نفر تخمین زده می‌شود. تعدادی از این‌ها در میان مناطق مختلف افغانستان به کوچ نشینی می‌پرازند، ولی تعداد دیگری از آنها چند ماه سال را در قلمرو پاکستان و چند ماه دیگر آن را در افغانستان بسر می‌برند. اینها به قبائل مختلف پشتون تعلق دارند.

دوام و بقاء شیوه زندگی بدوی کوچی‌ها از یک جهت محصول سیاست‌های ارتجاعی و شوونیستی هیئت‌های حاکمه ملیت پشتون در افغانستان می‌باشد. هیئت‌های حاکمه به‌خاطری که آنها را چون آلت سرکوبی علیه ملیت‌های غیر پشتون در افغانستان در دست داشته باشند در صدد بر نیامدند تا شیوه زندگی آنها را که فلاکتی بیش نیست تغییر دهند.

موجودیت کوچی‌ها و رفت و آمد آنها در مناطق مربوط به ملیت‌های غیر پشتون و استفاده از چراگاه‌های آن مناطق یک منبع مهم ناآرامی‌های ملیتی و جنگ میان ملیت پشتون و سایر ملیتها است. بناء یکی از جنبه‌های همه حل و فصل منازعات ملیتی و رفع شوونیسم و ستم ملی را حل درست اصول مسئله کوچی‌ها تشکیل می‌دهد.

اما مقدم برآن، مسئله نجات این جمعیت بزرگ انسانی از زندگی فلاکت بار بدوی از اهمیت برخوردار است. بافت جمعیت کوچی‌ها یک بافت طبقاتی است و درآن استثمارگران و اقشار تحت استثمار وجود دارند. مگر مناسبات قبیلوی در جمعیت کوچی‌ها بسیار قوی است و این امر از قطب بندی شدید طبقاتی درمیان آنها جلوگیری می‌نماید، کمااینکه درعین حال باعث تداوم عقبماندگی و بدویت نیز می‌باشد.

حل مسئله کوچی‌ها از طریق اسکان آنها در چوکات عمومی انقلاب دموکراتیک نوین، یکی از وظایف مهمی است که پیش پای حزب کمونیست و نیروهای متحدش قرار دارد.

ستم بر زنان

ستم بر زنان دارای ریشه تاریخی بس طولانی است. از همان زمانی که نظام مادرسالاری فروپاشید و سیستم کهن کمونی از میان رفت اعمال ستم بر زنان ازسوی مردان آغاز گردیده و در تمامی نظامهای تحت سلطه طبقات استثمارگر برده‌دار، فئودال و سرمایه‌دار ادامه یافته است. همانند هر جامعه طبقاتی دیگری ستم بر زنان افغانستان جزء مهمی از ساختار اقتصادی- اجتماعی استثمارگرانه مسلط بر جامعه می‌باشد، یعنی ستم بر زنان بخشی از ساختار نیمه مستعمره - نیمه فئودالی برافغانستان بوده و در خدمت تامین منافع سوسیال امپریالیزم، امپریالیزم و مرتجعین قرار دارد.

همانند هر جامعه دیگری در حدود نصف نفوس افغانستان را زنان تشکیل می‌دهند. عدم شرکت فعال آنها در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی یکی از عواملی بود که هم بسود سوسیال امپریالیست‌ها و مزدوران شان تمام شد و هم به سود امپریالیست‌های غربی و مزدوران شان. این امر باعث شد که نصف نفوس جامعه در حالت غیرجنگی قرار گرفته و نتواند در مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم و عمال آنها از خود فعالیت و رشادت لازم بخرچ دهند. هکذا این امر بمثابة عاملی در تحکیم بیشتر پایه‌های فرهنگ فئودالی خدمت کرده و باعث استحکام پایه‌های اجتماعی نیروهای فئودالی وابسته به امپریالیزم غرب نیز گردید.

شرکت فعال زنان در مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم، امپریالیزم و ارتجاع درجهت به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک نوین، انقلاب سوسیالیستی و ساختمان کمونیسم یک ضرورت اساسی است زیرا که بدون شرکت فعال نصف نفوس جامعه امکان پیشبرد چنین مبارزه ای متصور نیست. اما این تمام مطلب در مورد شرکت فعال زنان در مبارزات انقلابی نیست. مقدم بر آن مسئله اساسی این است که فعالیت‌های انقلابی زنان ستم پدرسالارانه بر آنها را که بخشی از نظام استثمارگرانه و ستمگرانه حاکم بر جامعه است مورد ضربت جدی قرار میدهد و خشم زنان را به مثابه عامل قدرتمندی در راه انقلاب رها می‌نماید.

ستم بر زنان که باعث پدید آمدن تضاد اجتماعی میان زنان و مردان بطور عموم می‌شود نباید بمثابة یک پدیده غیر مرتبط با طبقات اجتماعی و مبارزات طبقاتی انگاشته شود. زنان مربوط به طبقات استثمارگر از مزایای زندگی استثمارگرانه این طبقات بهره مند هستند و همین امر اساس جهتگیری اجتماعی و سیاسی آنها را معین می‌نماید، اما زنان مربوط به طبقات تحت استثمار که علاوه بر تحمیل ستم و استثمار از سوی سوسیال امپریالیزم — امپریالیزم و ارتجاع بارستم مردان را نیز بردوش می‌کشند

بصورت بالقوه دارای شوروشوق انقلابی عظیمی می‌باشند که اگر در جهت انقلاب رها شود تأثیرات بالفعل بزرگی بر پیشرفت پروسه انقلاب خواهد داشت.

آوارگی و مهاجرت

هم‌اکنون در حدود شش میلیون از اهالی افغانستان پناهنده کشورهای خارجی اند که بزرگترین رقم آواره گان یک کشور در جهان را تشکیل می‌دهند. این تعداد که روی هم‌رفته یک سوم نفوس کشور را تشکیل می‌دهند، در بیشتر از ۲۵ کشور مربوط به پنج قاره جهان پراکنده اند و تقریباً هشتاد درصد آنها در دو کشور همسایه یعنی پاکستان و ایران در بدترین وضع زندگی می‌نمایند. قسمت عمده مهاجرین افغانی همان‌های اند که در اثر حملات نظامی و تطبیق نقشه‌های جنگی وحشیانه سوسیال امپریالیزم و مزدوران شان نه تنها آخرین داروندار خود را از دست دادند، بلکه مجبور به ترک کشور شده و تن به آوارگی و مهاجرت دادند. اما وحشیگری‌های سوسیال امپریالیست‌ها و مزدوران شان یگانه علت آواره گی شش میلیون اهالی کشور به اطراف و اکناف جهان نمی‌باشد. در واقع بخش دیگری از آواره گان فراریان جنگ‌های داخلی ای هستند که از ابتدای جنگ تا حال میان دسته‌های مختلف وابسته به امپریالیست‌های غربی جریان داشته است گذشته ازین دو، بخش دیگر مهاجرین افراد و دسته‌های اند که بشکلی از اشکال هوادار نیروهای انقلابی، ملی، دموکرات و وطنپرست می‌باشند. بخشی از این آوارگان به دلیل وحشیگری‌های نیروهای مربوط به احزاب اسلامی مستقر در پشاور و تهران نتوانستند حتی در دو کشور ایران و پاکستان باقی بمانند.

در این میان تبلیغات مذهبی احزاب اسلامی پشاورنشین در مورد مهاجرت اسلامی بر محور شعار "مهاجرت نصف جهاد است" نیز بی تأثیر نبوده است. این احزاب در گذشته پیوسته کوشیدند که با براه انداختن تبلیغات مذهبی در مورد مهاجرت مردم را وادار سازند تا هرچه بیشتر ترک دیار گفته و به پاکستان پناهنده شوند تا پایه‌های اجتماعی

نفوذ و قدرت آنها هر چه بیشتر گسترش پیدا نماید و امروز در تلاش اند که از برگشت مهاجرین نه تنها به شهرهای تحت کنترل رژیم کابل، بلکه حتی از برگشت آنان به مناطق تحت کنترل خود شان نیز جلوگیری نمایند.

گرچه پناهندگان شامل تمامی اقشار اهالی جامعه افغانستان می‌باشند، اما آن‌های که در داخل افغانستان به کشاورزی اشتغال داشته اند بخش تعیین کننده آنها را تشکیل می‌دهند. گرچه وضع فعلی آنها از آن وضعیتی که در داخل افغانستان (منحیث کشاورز) داشته اند فرق می‌نماید، اما تمایلات و گرایش‌ات دهقانی در میان آنها بسیار قوی است و عموماً می‌توانند دهقان محسوب شوند. تعدادی از این‌ها که معمولاً شامل دهقانان صاحب زمین می‌باشند هر ساله بصورت فصلی به کشت و زراعت در داخل افغانستان مصروف می‌شوند و بعد از ختم کار دوباره به خارج از کشور بر می‌گردند.

در بین پناهندگان بخش اصلی نیروی فعاله در خارج از کشور را آن‌هایی تشکیل می‌دهند که به‌صورت کارگران دائمی و یا فصلی در کارخانجات، کارهای ساختمانی، سرکسازی، مزارع، پروژه‌های مالداری، باغات، معادن، کارگاه‌ها و دکاکین مصروف فعالیت اند. پس از آنها اقشار مختلف خرده بورژوازی از گسترش برخوردار هستند که شامل دست فروشان، اهل کسبه، دکانداران، تاجران خرده پا، موترداران منفرد، بخش‌های مختلف روشنفکران و... می‌باشند. یکتعداد از سرمایه‌داران متوسط که تمام و یا بخشی از سرمایه‌های شانرا از کشور خارج کرده اند در ایران و پاکستان به فعالیت‌های تجارتی مصروف هستند و خصایل کمپرادوری شدیدی پیدا کرده اند. فیودال‌ها و کمپرادورهای وابسته به امپریالیست‌های غربی اقشاری اند که در خارج از کشور و بخصوص در پاکستان با کر و فر فراوان زندگی نموده سرمایه‌های عظیم، دستگاه‌های عریض و طویل و حتی به اصطلاح دولت و حکومتی از آن خود دارند.

یک قشر لومپن شامل قاچاقچیان مواد مخدر، اسلحه فروشان، جواسیس و اوباشان تروریست مربوط به احزاب اسلامی و دولت، کیسه بران و سارقین نیز در میان پناهندگان افغانی بخصوص در پاکستان و ایران موجود هستند. برای محافل حاکمه در ایران و پاکستان این قشر حیثیت بلاگردان را دارد. آنها تمامی مفاسد و نابسامانی‌های اجتماعی موجود در کشورهای خود را که جزء لایتجزای ساخت طبقاتی و استثمارگرانه و وابسته این جوامع است به گردن قشر متذکره می‌اندازند تا از آن بحیث بهانه ای برای زیر فشار قرار دادن پناهندگان افغانی و همچنان به‌عنوان وسیله ای برای جلوگیری از نارضایتی‌های فعال مردم کشورهای خود استفاده نمایند.

علاوه از این‌ها تعداد نسبتاً زیادی از مهاجرین در کمپ‌های پاکستان غیر از "رشن" بخور ونمیر و "خیر و خیرات" مؤسسات کمک رسانی غربی ممر دیگری برای امرار معاش ندارند. این‌ها که یا نمی‌توانند بکار و فعالیتی دست بزنند و یا کار و کاسبی برای شان میسر نمی‌شود وضع حقارت آمیزی دارند و از لحاظ خصوصیت اخلاقی به گدایان شباهت پیدا کرده اند.

پناهندگان افغانی همانگونه که کم و بیش در اقتصاد کشورهای مورد سکونت شان ادغام شده اند در یک رابطه و تاثیر گذاری متقابل فرهنگی با اهالی این کشورها نیز قرار می‌گیرند و از این بابت تغییراتی در آنها به‌وجود می‌آید. همچنان آنها تا حدودی از اوضاع، تفکرات و نیروهای سیاسی کشورهای متذکره متأثر می‌گردند که این تاثیر پذیری تا حدودی در تفکرات و برخوردهای سیاسی شان نقش بازی می‌نماید.

پناهندگان ساکن در پاکستان و ایران که جو سیاسی ایران و پاکستان علاوه بر جو سیاسی ناشی از تسلط نیروهای ارتجاعی در داخل کشور شدیداً بر آنها تاثیر می‌گذارد، پایه‌های اجتماعی نیروهای ارتجاعی اسلامی مستقر در پشاور و تهران را تشکیل می‌دهند. این پایه‌های اجتماعی نیروهای ارتجاعی در سالهای گذشته تا حدود زیادی

برای این احزاب اطمینان بخش بنظر می‌رسیدند، اما در دو سه سال اخیر این وضع بصورت محسوسی در حالت تغییر قرار گرفته است. با وجودی که بجز تعداد اندکی از این پناهندگان در طول چند سالی که از اعلام مشی مصالحه ملی رژیم مزدور کابل می‌گذرد به افغانستان برگشته اند و از این بابت در واقع دعوت رژیم را جواب رد داده اند، اما برای خدمت به احزاب ارتجاعی - اسلامی بخصوص از لحاظ نظامی نیز روز بروز علاقه کمتری نشان می‌دهند و مثل سالهای قبل ارتش حاضر به قربانی برای آنها نمی‌باشند.

انقلاب افغانستان

مضمون انقلاب: تضادهای که بصورت مرتبط بهم و متقابلاً متداخل تضادهای اصلی جامعه افغانستان را تشکیل می‌دهند عبارتند از:

۱. تضاد خلق‌های ملیت‌های مختلف با نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور.

از آنجائی که سلطه نظامی و اداری بورژوازی کمپرادور وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی و فیودال‌های متحد آن یعنی رژیم کابل بر مرکز کشور و بسیاری از شهرهای بزرگ و قسمتی از روستاها و سلطه نیروهای فیودالی و بورژوازی کمپرادور وابسته به امپریالیست‌های غری بر بخش عظیمی از روستاهای کشور و تعدادی از شهرهای کوچک و متوسط برقرار می‌باشد و سوسیال امپریالیزم و امپریالیست‌ها نه بصورت مستقیم، بلکه از طریق همین نیروها سلطه سیاسی، اقتصادی و نظامی شان را بر افغانستان اعمال می‌نمایند، تضاد توده‌های وسیع خلق‌های ملیت‌های مختلف با نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور تضاد عمده فعلی جامعه ما را تشکیل می‌دهد.

۲. تضاد تمامی ملیت‌ها با سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم.

پس از خروج قوای شوروی از کشور با وجودی که از شدت تضاد ملی با سوسیال امپریالیزم کم و بیش کاسته شد، اما این تضاد همچنان بدشت عمل می‌نماید، زیرا که

رژیم کابل بمثابه بازمانده ای از دوران اشغال، توسط سوسیال امپریالیزم قویا تقویت می‌گردد و مبارزه علیه آن همچنان ادامه دارد.

تضاد ملی با امپریالیست‌های غربی و نوکران منطقوی شان که در زمان موجودیت قوای شوروی در افغانستان ضعیف بود، پس از بیرون رفتن آن قوا تا حدودی شدت کسب کرده است. از آن جایی که فعلا هر دو طرف سوسیال امپریالیستی و امپریالیستی از طریق مزدوران شان سلطه نئوکولونیالیستی بر افغانستان اعمال می‌نمایند؛ در حال حاضر نمیتوان گفت که خطر یکی از آنها کمتر از دیگری می‌باشد. آنها به عین سویه دشمن استقلال و آزادی حقیقی خلق‌های ما بوده و منافع آنها را مورد چپاول و غارت قرار می‌دهند.

چون کشور در اشغال مستقیم سوسیال امپریالیستی – امپریالیستی قرار ندارد، تضاد ملی با سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم تضاد عمده جامعه ما محسوب نمی‌گردد. اما از جانب دیگر به خاطریکه:

الف) مداخلات سوسیال امپریالیزم و امپریالیست‌ها بسیار شدید و علنی بوده و به مرز تجاوز مستقیم نزدیک است.

ب) نیمه فیودالیزم زائیده امپریالیزم و بورژوازی کمپرادور مولود آن بوده و وابستگی آنها در حالت وضعیت فعلی افغانستان به امپریالیزم جهانی آنچنان شدید و ملموس است که تصور نمی‌رود بدون حمایت فعال سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم بتوانند به حیات و بویژه به سلطه سیاسی شان ادامه دهند.

میتوان گفت که تضاد ملی ملیت‌های مختلف با سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم شدید بوده و بلافاصله پس از تضاد عمده قرار دارد.

۳. تضاد میان دسته بندی‌های ارتجاعی (عمدتاً به شکل دودسته بندی ارتجاعی مربوط به سوسیال امپریالیزم و امپریالیست‌های غربی.)

تضاد میان رژیم مزدور کابل و نیروهای فیودال - کمپرادور مخالف آن بازتاب کننده منافع متضاد بخش‌های مختلف نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور و در عین حال انعکاس دهنده تضاد میان سوسیال امپریالیزم و امپریالیست‌های غربی در افغانستان است.

در حال حاضر با وجودیکه تباری به جنبه مهم مناسبات میان این دودسته بندی ارتجاعی مبدل گردیده است اما تضاد میان آنها بعنوان یکی از تضادهای اصلی جامعه همچنان وجود دارد و از عملکرد شدیدی برخوردار است. تا زمانی که نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور بر حیات اقتصادی و سیاسی جامعه مسلط باشند، رقابت تبهکارانه و کشمکش سبعانه بر سر چپاول و غارت توده‌ها میان بخش‌های مختلف آنها ادامه خواهد داشت.

تضاد میان بخش‌های مختلف نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور به تضاد میان رژیم مزدور کابل و مخالفان فیودال - کمپرادور آن محدود نمی‌باشد. در واقع تضادهای مهمی نیز میان دسته‌های مختلف دو بخش متذکره وجود دارد.

تضاد میان دسته‌های مختلف ارتجاعی وابسته به امپریالیست‌های غربی دارای تاریخ طولانی است و در حال حاضر نه تنها وجود دارد بلکه شدت زیادی نیز کسب کرده و بصورت درگیری‌های نظامی شدید و پردامنه درآمده است. از جانب دیگر تضاد و برخوردهای سیاسی و نظامی میان بخش‌های مختلف مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی مداوماً وجود داشته است. از زمان تکمیل خروج قوای شوروی از افغانستان تا حال نقشه چند کودتای نظامی در درون ارتش رژیم مزدور کشف و خنثی شده و حد

اقل یک کودتای بزرگ و پر دامنه به رهبری وزیر دفاع دولت پس از یک درگیری وسیع و خونین سرکوب گردیده است.

۴. تضاد ملیت‌های تحت ستم با شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون.

تضاد میان ملیت‌های تحت ستم و شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون یکی از تضادهای اصلی جامعه چندین ملیتی افغانستان محسوب می‌گردد. انکار موجودیت شوونیزم ملی پشتون و اعمال ستم ملی بر ملیت‌های غیر پشتون که بر پایه انکار موجودیت ملیت‌های مختلف در کشور و باور به موجودیت یک ملیت واحد "افغان" استوار بود و در آخرین تحلیل به نفع شوونیزم طبقات حاکمه ملیت پشتون تمام می‌شد، در سالهای گذشته جنبش کمونیستی افغانستان را از برخورد مشخص به یک مسئله اصلی جامعه بازداشت و مانع جدی بر سر راه پیشرفت مبارزات کمونیست‌ها به وجود آورد.

۵. تضاد زنان با شوونیزم مرد سالارانه.

این تضاد با وجودی که با تضادهای طبقاتی و ملی فرق داشته و اسلوب حل آن نیز متفاوت است، اما در هر حال موجودیت آن یک خصیصه اصلی جامعه نیمه مستعمره - نیمه فیودال افغانستان شمرده می‌شود. مسئله ستم بر زنان نباید بمثابه یک قضیه فرعی تلقی گردد، زیرا که از یکجانب به محرومیت نصف نفوس جامعه از حقوق اجتماعی و فردی مربوط است و از جانب دیگر مناسبات غیر انسانی مرتبط با آن جامعه را به نحو بسیار عمیق و گسترده - از خانواده که کوچکترین سلوی جامعه است تا گستره‌های وسیع اجتماعی - بصورت منفی متأثر می‌نماید و بمثابه یک عامل اصلی در حفظ واستحکام مناسبات نیمه مستعمراتی - نیمه فیودالی مسلط نقش بازی می‌کند.

علاوه از پنج تضاد اصلی فوق الذکر، تضاد میان آواره گی و تعلق وطنی افغانستانی (درمورد مهاجرین) یکی از تضادهای مهم جامعه است. چون آواره گان ثلث نفوس کشور را تشکیل می‌دهند، مسایل مربوط به آنها نمی‌توانند مسایل غیر مهم محسوب گردند. آواره گان که از یکجانب از وطن خود شان رانده شده اند و از جانب دیگر در کشورهای بخصوص ایران و پاکستان حتی از همان حقوق ارتجاعی - امپریالیستی هموطنی معمول در جهان معاصر به علت افغانستانی بودن شان برخوردار نمی‌باشند، دارای مشکلات ویژه خود شان هستند. باید توجه داشت که امروز بازی با سرنوشت آواره گان حلقه مهمی از سیاست‌های ارتجاعی - امپریالیستی ای که در مورد افغانستان اعمال می‌گردند بحساب می‌آید.

تضادهای فوق الذکر مجموعاً سیمای نیمه مستعمراتی - نیمه فیودالی افغانستان را تشکیل می‌دهد. انقلاب افغانستان بمثابة یک تحول سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی بنیادی باید تمامی این تضادها را درجهت کسب آزادی حقیقی و تامین منافع خلقهای کشور حل نماید. بدین صورت انقلاب افغانستان دارای مضمون ضد امپریالیستی - ضد ارتجاعی بوده و انقلابی است ملی - دموکراتیک که شامل نکات اصلی ذیل می‌باشد:

۱. سرنگونی نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور و استقرار حاکمیت دموکراتیک توده‌های وسیع خلق‌های کشور.
۲. سرنگونی سلطه سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم و تامین استقلال کشوری و آزادی ملی حقیقی.
۳. برانداختن شوونیسم ملی و برقراری تساوی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی میان ملیت‌های مختلف کشور بر اساس قبول حق تعیین سرنوشت برای تمامی ملیت‌ها.

۴. رفع شوونیزم مرد سالارانه و برقراری تساوی میان مردان و زنان در تمامی امور سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی.

علاو‌تاً پایان دادن به آواره گی ثلث نفوس کشور از طریق مساعد ساختن شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مناسب جهت برگشت آبرومندانه آنها به وطن نیز یک مطلب مهم می‌باشد.

جهت گیری انقلاب: در عصر حاضر که سیستم امپریالیستی بر تمام جهان مسلط است انقلاب ملی - دموکراتیک در کشور تحت سلطه ای مثل افغانستان باید در جوهر خود یک انقلاب ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی تا به آخر باشد. چنانچه تحولات ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی توسط انقلاب تا به آخر دنبال نگردد حتی یک انقلاب پیروزمند در فرجام فقط و فقط تغییراتی در درون سیستم به وجود می‌آورد و سلطه امپریالیستی و ارتجاعی در اساس پا بر جا باقی خواهد ماند.

انقلاب ملی - دموکراتیک افغانستان زمانی می‌تواند یک انقلاب ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی تا به آخر محسوب گردد که بمثابه جزء جدایی ناپذیری از انقلاب جهانی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی پرولتاریا و خلقهای جهان تلقی شود. چنین انقلابی نه تنها مستلزم بر چیدن سلطه امپریالیستی و ارتجاعی از افغانستان است، بلکه دارای جهت گیری علیه کل سیستم مسلط جهانی نیز باید باشد. بدین جهت انقلاب ملی - دموکراتیک افغانستان نمی‌تواند دارای جهت گیری سرمایه دارانه باشد. در واقع در عصر حاضر زمینه ای برای رشد مستقل سرمایه دارانه در کشور تحت سلطه ای مثل افغانستان وجود ندارد.

با وجودی که این انقلاب را نمی‌توان یک انقلاب سوسیالیستی محسوب کرد اما باید راه را برای انقلاب سوسیالیستی هموار سازد. چنین انقلابی نه یک انقلاب دموکراتیک

تیپ کهنه بلکه یک انقلاب دموکراتیک تیپ جدید، یعنی انقلاب دموکراتیک نوین است.

انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان حلقه ای از حلقات انقلابات ضد امپریالیستی، و ضد ارتجاعی خلق‌های تحت سلطه و بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریایی است و در خدمت آنها قرار دارد. این انقلاب با وجودیکه ملی – دموکراتیک است اما دارای جهت گیری انترناسیونالیستی سوسیالیستی – کمونیستی می‌باشد، آن چنانکه نادیده گرفتن این جهت گیری در واقع جز انکار خود انقلاب چیز دیگری نمی‌تواند بحساب آید.

آماج، نیروهای محرکه، نیروی عمده نیروی رهبری کننده انقلاب

الف) آماج انقلاب دموکراتیک نوین

انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان یک انقلاب ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی پیگیر است. نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور، سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم، شوونیزم ملی طبقه حاکمه ملیت پشتون، شوونیزم مردسالارانه و بر علاوه آواره گی آماج‌های این انقلاب محسوب می‌گردند که در شرایط فعلی نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور آماج عمده انقلاب شمرده می‌شود.

ب) نیروهای محرکه انقلاب دموکراتیک نوین

توده‌های وسیع خلق‌های کشور یعنی کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی بویژه توده‌های وسیع ملیت‌های تحت ستم، زنان ستم‌دیده و آواره گان فقیر و بی پناه که

درفر فوق العاده و محرومیت شدید از حقوق سیاسی بسر برده مورد بهره کشی، تعدی، اجحاف و ستم قرار میگیرند، مجموعاً نیروهای محرکه انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان را تشکیل می‌دهند.

بورژوازی ملی نیز نیروی محرکه انقلاب دموکراتیک نوین محسوب می‌گردد ولی با نالاستواری و تزلزل مختص بخود در پیشبرد امر انقلاب. کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی، بورژوازی ملی، ملیت‌های تحت ستم، زنان و آواره گان هر کدام از دید منافع و براساس و وضعیت خاص خود شان در پیشبرد انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان دینفع اند و از پیروزی آن سود می‌برند.

ج) نیروی عمده انقلاب دموکراتیک نوین

در جامعه نیمه مستعمره - نیمه فیودال افغانستان که تولید نیمه فیودالی برجامعه مسلط است طبقه دهقان، طبقه مولد اصلی محسوب می‌گردد و بخش عمده نفوس کشور را تشکیل می‌دهد. انقلاب دموکراتیک نوین نه تنها از لحاظ اینکه یک انقلاب ضد فیودالی است، بلکه از لحاظ این که یک انقلاب ضدسوسیال امپریالیستی - ضد امپریالیستی و ضد شوونیستی است نیز یک انقلاب دهقانی محسوب می‌گردد. شعار "زمین از آن کشتکار" یعنی شعار مرکزی انقلاب دموکراتیک نوین یک شعار دهقانی است و بدین جهت دهقانان مقدم بر هر طبقه و قشری از پیشروی و پیروزی این انقلاب بهره مند می‌شوند. مزید بر آن مسئله ملی چه در رابطه با ستم ملی سوسیال امپریالیستی - امپریالیستی وجه در رابطه با ستم ملی شوونیستی طبقه حاکمه ملیت پشتون یک مسئله دهقانی است. بدین جهت دهقانان نیروی عمده انقلاب دموکراتیک نوین بوده و بار اصلی پیشبرد این انقلاب بردوش آنان قرار دارد.

د) نیروی رهبری کننده انقلاب دموکراتیک نوین

گفتیم که انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان باید در جوهر خود یک انقلاب ضدامپریالیستی و ضدارتجاعی پیگیر باشد. دهقانان بنا به پراکندگی ذاتی خود نمی‌توانند رهبری چنین انقلابی را برعهده بگیرند. همچنان واضح است که بورژوازی ملی و خرده بورژوازی هرگز قادر نخواهند بود این انقلاب را بصورت درست و اصولی و با پیگیری رهبری نمایند. این طبقات نمی‌توانند مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیزم جهانی را تا به آخر پیش ببرند زیرا که درنهایت بندهای مشترک قوی ویا ضعیفی با مالکیت خصوصی سرمایدارانه یعنی اساس مالکیت نظام جهانی امپریالیستی دارند و قادر نیستند علیه کل سیستم جهانی موجود جهتگیری نمایند.

پرولتاریا یگانه طبقه ایست که در جهان معاصر هیچگونه نفعی در حفظ نظام جهانی امپریالیستی ندارد و نفعش در سرنگونی قطعی این نظام نهفته است. ازین جهت است که انقلاب ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی پیگیر در افغانستان یعنی انقلاب دموکراتیک نوین فقط و فقط می‌تواند تحت رهبری پرولتاریا پیش برده شود. واضح است که منظور از رهبری پرولتاریا برانقلاب دموکراتیک نوین عبارت است از رهبری حزب این طبقه یعنی رهبری حزب کمونیست بر انقلاب مذکور. بدین صورت پرولتاریا نیروی رهبری کننده انقلاب دموکراتیک نوین است در حالی که دهقانان نیروی عمده این انقلاب محسوب می‌گردند. خرده بورژوازی متحد استوار و بورژوازی ملی متحد نا استوار و متزلزل پرولتاریا و دهقانان درانقلاب دموکراتیک نوین محسوب می‌گردند.

سه سلاح انقلاب

سه سلاح مورد نیاز برای انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان عبارتند از: حزب کمونیست افغانستان، ارتش انقلابی خلقهای افغانستان بادرسته‌های نامنظم توده ای همکار آن و جبهه متحد ملی.

۱ - رهبری طبقه کارگر بر انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان ازطریق رهبری حزب کمونیست بر این انقلاب تامین می‌گردد. حزب کمونیست اساسی ترین سلاح مبارزاتی

انقلاب دموکراتیک نوین محسوب می‌شود؛ زیرا که درواقع همین حزب است که باید ارتش انقلابی و دسته‌های نامنظم توده ای همکار آن (دومین سلاح مبارزاتی انقلاب دموکراتیک نوین) را به‌وجود آورده و آنها را رهبری و هدایت نماید و همچنان جبهه متحد ملی (سومین سلاح انقلاب دموکراتیک نوین) را سازماندهی و رهبری کند. بدون موجودیت حزب کمونیست نه ارتش انقلابی و دسته‌های توده ای نامنظم همکار آن می‌تواند به وجود آید و نه جبهه متحدی که تبلوری از اتحاد اقشار و طبقات مختلف خلقهای کشور در مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم، امپریالیسم و ارتجاع محسوب گردد.

از آنجائی که ملیت‌های مختلف افغانستان طی مدت زمانی طولانی در یک کشور واحد زندگی کرده و علایق مشترک سیاسی، اقتصادی و فرهنگی زیادی پیدا نموده اند و بویژه از آن جائی که علیه استعمارگران انگلیسی و سوسیال امپریالیست‌های شوروی مشترکا جنگیده اند، ضروری است که مبارزه متحدانه خلق‌های تمامی این ملیت‌ها علیه دشمنان مشترک شان تحت رهبری حزب کمونیست سرتاسری افغانستان پیش برده شود. تنها یک حزب پرولتاریایی سرتاسری می‌تواند مبارزات خلق‌های ملیت‌های مختلف کشور درجهت به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان، تامین وحدت انقلابی داوطلبانه ملیت‌های از بند رسته و حرکت بطرف انقلاب سوسیالیستی و کمونیسم را رهبری نماید.

حزب کمونیست افغانستان حزب سیاسی پرولتاریا و پیش‌آهنگ پرولتاریا در افغانستان است. ایدئولوژی رهنما، اهداف سیاسی و مشی استراتژیک حزب در این مرام‌نامه و اساسات و خصایل تشکیلاتی آن در اساسنامه اش توضیح داده شده است.

۲. لزوم بکار برد قهر انقلابی اصل عام در انقلابات تمامی کشورهای جهان است. این اصل در کشور نیمه مستعمره - نیمه فیودالی مثل افغانستان نه بصورت قیام همگانی بلکه بصورت جنگ توده ای طولانی (جنگ خلق) تطبیق می‌گردد. در جریان این

جنگ است که نیروی انقلابی رشد و تکامل نموده و توده‌ها روز بروز متشکلاتر می‌شوند. برای این که بتوان چنین جنگی را آغاز نموده و بطرف پیروزی هدایت نمود وجود نیروی نظامی انقلابی حتمی است. این نیروی نظامی عبارت است از ارتش انقلابی و دسته‌های نامنظم توده ای همکار آن که توسط حزب کمونیست به وجود آمده، سازماندهی و رهبری می‌گردد. چگونگی تشکیل، استحکام - گسترش و خصایل و مشخصات نیروی نظامی انقلابی در فصل "مشی استراتژیک برای انقلاب دموکراتیک نوین" این مرام‌نامه تشریح گردیده است.

۳. در انقلاب دموکراتیک نوین علاوه بر حزب کمونیست، موجودیت یک جبهه متحد ملی وسیع که تمامی اقشار و طبقات مختلف خلقهای ملیت‌های مختلف کشور را در مبارزات ضدسوسیال امپریالیستی - امپریالیستی و ارتجاعی در بر گرفته و آنها را متحد می‌گرداند نیز ضروری میباشد. این جبهه فقط در صورتی میتواند سلاح کارآمدی برای انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان محسوب گردد که تحت رهبری طبقه کارگر به پیش‌آهنگی حزب کمونیست افغانستان قرار داشته باشد.

پایه اصلی جبهه متحد ملی را اتحاد کارگران و دهقانان تشکیل می‌دهد. از این رو حزب کمونیست نه تنها به‌خاطر تدارک، برپائی و پیشبرد جنگ خلق، بلکه به‌خاطر ایجاد ستون فقرات جبهه متحد ملی نیز باید میان دهقانان رفته، عمیقاً در توده‌های دهقانی نفوذ کرده و با آنها متحد شود. تنها پس از آنکه مبارزات مسلحانه حزب کمونیست و توده‌های دهقانی تحت رهبری آن رشد نماید و قدرت سیاسی سرخ در بعضی مناطق برقرار گردد، زمینه واقعی و استوار برای پیوستن نیروهای خرده بورژوازی و بورژوازی ملی به جبهه متحد تحت رهبری حزب کمونیست به وجود می‌آید.

ساختمان جبهه متحد ملی به تبعیت از رشد و توسعه مبارزات ضد سوسیال امپریالیستی - امپریالیستی و ارتجاعی یک دوره طولانی را در بر گرفته و از مراحل

مختلفی عبور خواهد کرد. هر قدر جنگ خلق سیر روبه رشد داشته باشد و هر قدر قدرت سیاسی سرخ استحکام و گسترش بیشتر حاصل نماید، امکانات بیشتری برای تقویت جبهه متحد ملی فراهم می‌گردد. از این رو ترکیب مجموعی نیروها و ساختمان تشکیلاتی جبهه متحد ملی همیشه یکسان نبوده تناسب و اشکال متفاوتی بخود خواهد گرفت.

جبهه متحد ملی جبهه مشترک تمامی طبقات و اقشار توده‌های وسیع خلق‌ها در مبارزه علیه سیستم نیمه مستعمراتی - نیمه فئودالی حاکم بر کشور است. از این رو مشمولین آن در اتحاد با حزب کمونیست اساسا توده‌های وسیع خلق‌ها هستند که در عین حال احزاب و سازمان‌های مربوط به طبقات و اقشار خلق‌ها را نیز شامل می‌شوند. پایه اصلی جبهه متحد ملی که اتحاد کارگران و دهقانان است از طریق اتحاد مستقیم حزب کمونیست و کارگران با توده‌های وسیع دهقانان و یا تشکلات اتحادیوی آنان به وجود می‌آید. اینگونه اتحاد مستقیم با توده‌ها و تشکلات اتحادیوی و صنفی آنها می‌تواند زنان، آواره گان، کوچیها و همچنان بخش‌های مختلف روشنفکران و سایر اقشار وسیع خرده بورژوازی را نیز در بر بگیرد. بدین سبب ترکیب جبهه متحد ملی نه تنها منحصر به احزاب و سازمان‌های سیاسی نیست، بلکه شرکت احزاب و سازمان‌های خرده بورژوائی و بورژوائی ملی در آن از اهمیت درجه اول نیز برخوردار نمی‌باشد.

علیرغم این حقایق حزب کمونیست افغانستان مکلف است حتی قبل از برپائی جنگ خلق و برقراری قدرت سیاسی سرخ از هر امکان اصولی و انقلابی برای همکاری‌های جبهه‌وی و فعالیت‌های مبارزاتی ائتلافی با نیروهای خرده بورژوائی و بورژوائی ملی در خدمت به فعالیت‌های تدارکی برپائی جنگ خلق فعالانه استفاده نموده و در پیشاپیش مبارزات مشترک ضد سوسیال امپریالیستی - امپریالیستی و ارتجاعی قرار داشته

باشد. این همکاری‌های جبهه‌ی و فعالیت‌های مبارزاتی مشترک ائتلافی باید بر دو پایه اصلی استوار باشد:

۱. مبارزه علیه سوسیال امپریالیزم - امپریالیزم، نیمه فیودالیزم، بورژوازی کمپرادور، شوونیسم ملی و شوونیسم جنسی.

۲. قبول موجودیت تمامی نیروهای شامل در اتحاد و برسمیت شناختن استقلال ایدئولوژیک- تشکلاتی آنها - منجمله حزب کمونیست افغانستان - در سراسر دوره فعالیت مشترک.

اهداف انقلاب دموکراتیک نوین در ابعاد مختلف

تحقق اهداف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی انقلاب دموکراتیک نوین به یکبارگی و فقط پس از کسب قدرت سیاسی سرتاسری صورت نمی‌پذیرد. دست‌یابی به این اهداف باید از همان اولین روزهای آغاز جنگ خلق و برقراری قدرت سیاسی سرخ مدنظر قرار گیرد. هر قدر جنگ خلق گسترش پیدا نماید و هر قدر استحکام و وسعت قدرت سیاسی سرخ بیشتر گردد، زمینه‌های تحقق اهداف انقلاب دموکراتیک نوین در ابعاد مختلف نیز افزایش می‌یابد. پس از کسب قدرت سیاسی سرتاسری توسط حزب کمونیست و متحدین سیاسی اش تطبیق اهداف انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان، در سطح کل کشور مورد اجراء قرار گرفته و شکل و خصلت سرتاسری پیدا می‌نماید. برآورده شدن اهداف انقلاب دموکراتیک نوین در ابعاد مختلف، تحایف تقدیمی حزب کمونیست و یا سازمان سیاسی دیگری نیست که به‌پیشگاه توده‌ها تقدیم گردد، بلکه ثمره مبارزات سخت طولانی و خونین خود آنها علیه دشمنان شان است که تحت رهبری حزب کمونیست پیش برده می‌شود. کسب توفیق درین مبارزات بهای گرانی را از توده‌ها، حزب کمونیست و نیروهای سیاسی متحدش طلب می‌نماید.

بدون آماده گی برای پرداخت چنین بهایی، پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین ممکن نخواهد بود.

انقلاب دموکراتیک نوین یک انقلاب سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. این انقلاب با سرنگونی قدرت سیاسی ارتجاعی، حاکمیت سیاسی انقلابی را مستقر می‌نماید، با نابودی اقتصاد نیمه فیودالی - کمپرادوری، اقتصاد دموکراسی نوین را جایگزین آن می‌سازد و با زدودن فرهنگ ارتجاعی امپریالیستی حاکم بر جامعه، فرهنگ ملی مردمی و انقلابی را بر جای آن می‌نشاند. طبق اصل "سیاست در مقام فرماندهی" اهداف و خواسته‌های سیاسی انقلاب دموکراتیک نوین عمده بوده از نقش رهبری کننده در مجموع پروسه انقلاب برخوردار می‌باشد.

اول اهداف سیاسی

الف) انهدام نیروهای نظامی سرکوبگر ضدانقلابی، سرنگونی حاکمیت سیاسی نیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور و برقراری حاکمیت سیاسی توده‌ها یعنی برقراری دیکتاتوری دموکراتیک خلق. تنها پس از انهدام نیروهای نظامی سرکوبگر ضد انقلابی است که میتوان حاکمیت سیاسی ارتجاع را سرنگون ساخت، و تنها پس از سرنگونی حاکمیت سیاسی ارتجاع است که می‌توان حاکمیت سیاسی توده‌ها را برقرار نمود.

این پروسه که به اندازه جنگ خلق خصلت طولانی مدت دارد و توسط آن به تحقق می‌پیوندد، از مناطق کوچک شروع شده و استحکام و گسترش پیدا می‌نماید و پس از کسب قدرت سیاسی سرتاسری توسط حزب کمونیست و متحدین سیاسی اش سراسر کشور را در بر می‌گیرد.

حاکمیت سیاسی توده‌ها یا دیکتاتوری دموکراتیک خلق مبتنی بر سیستم شوراهای نمایندگان توده‌های وسیع خلق‌های ملیت‌های مختلف کشور است. این شوراهای که براساس یک سیستم انتخاباتی همگانی توده‌های وسیع خلق‌ها، بدون در نظر گرفتن

کوچکترین تمایز ملی، جنسی، اعتقادی، آموزشی و غیره میان آنها و سلب حقوق انتخاباتی از فیودال‌ها، بورژوا کمپرادورها، مزدوران سوسیال امپریالیسم و امپریالیسم و سایر عناصر ضد انقلابی در دهات، نواحی، ولسوالی‌ها، شهرها، ولایات و سراسر کشور به وجود می‌آیند، ارگان‌های قدرت دولتی در تمامی سطوح و در بخش‌های مختلف را انتخاب نموده و نظارت دائمی بر آنها اعمال می‌کنند. شوراهای دهقانان شوراهای کارگران و شوراهای سربازان از اهمیت اساسی برخوردار بوده، موجودیت و فعالیت آنها اساس نظام شورائی را تشکیل می‌دهد.

نمایندگان شوراها در سطوح مختلف برای دوره‌های معین انتخاب می‌شوند. اما در صورتیکه توده‌ها بخواهند می‌توانند نماینده منتخب شانرا قبل از موعد معینه خلع ید نموده و نماینده جدیدی انتخاب کنند.

ب) تامین حقوق و آزادی‌های دموکراتیک سیاسی و مدنی افراد اعم از آزادی عقیده، بیان، مطبوعات و اجتماعات، مسافرت، حق کار، انتخاب شغل، تحصیل، تشکیل احزاب سیاسی و اتحادیه‌های صنفی، مسئولیت مسکن، مکاتبه و مخابره بر مبنای مبارزات قاطع و سازش نا پذیر علیه نیمه فیودالیسم - بورژوازی کمپرادور، سوسیال امپریالیسم - امپریالیسم، شوونیسم ملی و شوونیسم جنسی.

انقلاب دموکراتیک نوین باید حقوق دموکراتیک توده‌ها را وسیعاً تامین نموده و آزادی‌های دموکراتیک گسترده‌ای برای آنها به وجود آورد، زیرا بدون تامین این حقوق و آزادی‌ها بمثابة ثمره مبارزات خود توده‌ها، هدف سیاسی اساسی انقلاب دموکراتیک نوین یعنی برقراری دیکتاتوری دموکراتیک خلق به تحقق نخواهد پیوست. اما تامین این حقوق و آزادی‌ها مستلزم پیشبرد مبارزات جدی و استوار علیه دشمنان خلق‌ها و مستلزم سلب حقوق و آزادی‌های آنها می‌باشد؛ تا نتوانند حقوق و آزادی‌های توده‌ها

را پامال نموده و از میان ببرند. در یک کلام دیکتاتوری دموکراتیک خلق، دموکراسی توده‌ها است و بر دشمنان شان دیکتاتوری اعمال می‌نمایند.

ج) تامین آزادی ملیت‌های ستم از سلطه شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون بر حیات سیاسی آنان، الغاء وحدت اجباری و تحمیلی فعلی ملیت‌های مختلف کشور و تامین وحدت انقلابی و داوطلبانه میان آنها، بر اساس قبول حق تعیین سرنوشت ملل و مبارزات پیگیر و متحدانه علیه سوسیال امپریالیزم - امپریالیزم و ارتجاع.

-انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان یک انقلاب ملی - دموکراتیک است که آزادی ملی تمامی ملیت‌های کشور یکی از اهداف مهم آن بشمار می‌رود. برآورده شدن این هدف در کشوری مثل افغانستان که علاوه بر موجودیت ستم ملی سوسیال امپریالیستی - امپریالیستی، ستم شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون بر سایر ملیت‌ها نیز در آن وجود دارد، تنها با سرنگونی سلطه سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم در کشور متحقق نمی‌گردد، بلکه درعین حال مستلزم پایان دادن به شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون که آزادی ملی ملیت‌های تحت ستم را پامال می‌نماید، نیز می‌باشد. درواقع بدون رهایی از ستم ملی شوونیستی خلاصی از ستم ملی سوسیال امپریالیستی و امپریالیستی نمی‌تواند ممکن باشد، زیرا این دو رابطه تنگاتنگ و نزدیکی با هم داشته و متقابلاً همدیگر را تقویت می‌نمایند.

-تقسیمات اداری رسمی کشور یکی از نشانه‌های اصلی اعمال ستم ملی بر ملیت‌های غیرپشتون برپایه انکار موجودیت آن‌ها بمثابه ملیت‌های جداگانه می‌باشد. از میان برداشتن این تقسیمات اداری و ایجاد ایالاتی که مرزهای آن‌ها بر مبنای ترکیب ملی جمعیت در مناطق مختلف کشور تعیین شده باشد، ضرورت اجتناب ناپذیر دارد. هر یک از ایالات کشور بمثابه محدوده مورد سکونت یک ملیت مشخص باید دارای شورای

نمایندگان خلق و حکومت مختص بخود بوده به‌عنوان یک واحد ملی دارای حق حاکمیت ملی باشد.

هر یک از این ایالات مسئولیت‌های اساسی ذیل را برعهده خواهند داشت:

۱. اجرای پالیسی‌های عمومی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دولت دموکراتیک

نوین سراسری.

۲. تامین امنیت داخلی.

۳. تامین حقوق سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مساویانه برای اقلیت‌های ملی.

وحدت ملیت‌های مختلف افغانستان در داخل یک کشور باید بصورت داوطلبانه باشد. چنین وحدتی تامین نخواهد شد مگر اینکه هر یک از ملیت‌ها حق داشته باشند که در صورت عدم تمایل به حفظ اتحاد کشوری با سایر ملیت‌ها، کشور جداگانه ای برای خود تشکیل دهند.

این مسئله نباید با آن مطلب که آیا جدایی به نفع این یا آن ملیت هست یا نه، اشتباه شده و یکی گرفته شود. به همین جهت از آن جای که در شرایط فعلی جدایی به نفع هیچیک از ملیت‌ها و به نفع انقلاب نیست، هدف انقلاب دموکراتیک نوین علیرغم برسمیت شناختن حق ملیت‌ها در تعیین سرنوشت شان تا سرحد جدائی، تامین وحدت انقلابی داوطلبانه آنها در داخل یک کشور است و نه بیرون رفتن شان از این محدوده.

البته در شرایط دیگری چنانچه بیرون رفتن ملیت خاصی از محدوده وحدت کشوری به سود انقلاب بوده و به منافع انقلابی همان ملیت خدمت نماید، نه تنها جلوگیری از چنین جدائی و مخالفت با آن نادرست و غیراصولی خواهد بود، بلکه تشویق و حمایت فعال آن نیز امر لازمی محسوب خواهد شد.

د) جدایی دین از دولت، لغو دین رسمی، تامین آزادی اعتقاد به ادیان مختلف گوناگون و تامین آزادی عدم اعتقاد به مذهب و دیانت. استفاده از دین اسلام به مثابه حربه ایدئولوژیک - سیاسی در جهت توجیه حاکمیت سیاسی فیودال در افغانستان، همانند سایر کشورهای مسلمان نشین، دارای تاریخ طولانی است. اسلام به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی اساسا به نیروهای فیودالی تعلق دارد، گرچه نیروهای بورژوا کمپرادور، بورژوا ناسیونالیست و خرده بورژوازی - البته به دنباله روی از نیروهای فیودالی - نیز از آن استفاده می نمایند. بدین جهت انقلاب دموکراتیک نوین باید حاکمیت سیاسی مذهب و جنبه مذهبی دولت را از میان ببرد. دولت دموکراتیک نوین یک دولت غیر مذهبی است که از مذهب و دیانت جدا بوده و هیچ دینی را بعنوان دین رسمی کشور به رسمیت نمی شناسد.

در جامعه دموکراتیک نوین دین به امر خصوصی افراد مبدل می گردد. از این سبب افراد از آزادی اعتقاد به هر دین و مذهبی و همچنان از آزادی عدم اعتقاد به مذهب و دیانت برخوردار می گردند. بدیهی است که انقلاب دموکراتیک نوین امتیازات سیاسی و اجتماعی ویژه روحانیون و امتیازات نژادی - مذهبی ویژه سادات را از میان خواهد برد و مراسم دسته جمعی خرافاتی را که غالبا حتی با عقاید خالص مذهبی نیز ربطی ندارد منسوخ اعلام خواهد کرد و تمامی ادارات مذهبی دولتی را برخواهد چید.

ه) برقراری تساوی میان زنان و مردان از لحاظ سیاسی . مسایل اصلی ایکه اجرای آنها می توانند این هدف را برآورده سازند عبارتند از:

۱. برخورداری زنان از حق رأی، حق انتخاب کردن و حق انتخاب شدن درانتخابات به طور یکسان با مردان.

۲. برخورداری زنان از حقوق مساوی با مردان در فعالیتهای سیاسی.

۳. اجبار یکسان برای زنان و مردان در داشتن سند تابعیت.

۴. ترویج آموزش نظامی در میان زنان و تشویق آنها جهت پیوستن به دسته‌های نظامی، و مساعد ساختن شرایط سیاسی برای عودت آبرومندانه آواره گان به کشور.

این صرفاً تحقق اهداف سیاسی انقلاب دموکراتیک نوین است که شرایط سیاسی مساعد تصادمات نظامی در جریان جنگ خلق باعث آواره گی عده‌ای از توده‌ها نیز گردد. علیرغم این مطالب ضروری است که از یکجانب با برنامه ارتجاعی عودت آواره گان مندرج در موافقت نامه ژنو به نحو جدی مبارزه شود و از جانب دیگر اجرای پالیسی‌های انقلابی معین و مشخص در مواقع لازمه رویدست گرفته شود.

ز) سرنگونی سلطه سوسیال امپریالیزم - امپریالیزم ودولت‌های ارتجاعی منطقه بر افغانستان وتامین آزادی ملی و استقلال حقیقی کشور.

این سلطه در شرایط نیمه مستعمراتی - نیمه فیودالی فعلی جامعه از طریق حاکمیت نیمه فیودالیزم وبورژوازی کمپرادور اعمال می‌گردد. از این سبب راه اصلی سرنگونی آنها و تامین آزادی ملی و استقلال حقیقی کشور، همانا عبارت است از سرنگونی حاکمیت فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور، یعنی سرکوبی قطعی نیروهای سیاسی مزدور سوسیال امپریالیزم، امپریالیزم ودول ارتجاعی منطقه . علاوه‌ا اقدامات سیاسی ذیل نیز ضروری و اجتناب ناپذیر می‌باشند:

۱. الغای تمامی قراردادهای خائانه‌ای که در گذشته توسط دولت‌های ارتجاعی افغانستان با سوسیال امپریالیزم، امپریالیزم ودول ارتجاعی منطقه منعقد شده و منافع خلق‌ها و حاکمیت ملی ما را پامال می‌نماید.

۲. خاتمه دادن قطعی به نفوذ وسلطه مشاوران نظامی سوسیال امپریالیزم، امپریالیزم ودول ارتجاعی منطقه بر نیروهای نظامی کشور و مسدود کردن کامل راه‌های برگشت

مجدد آنان. این خواسته در اساس از طریق نابودی نیروهای نظامی ارتجاعی و ساختمان نیروی نظامی انقلابی حاصل می‌گردد.

۳. تنظیم روابط خارجی حسنه و همکاری‌های نزدیک با سایر کشورها، براساس مبارزات مشترک ضد سوسیال امپریالیستی، ضد امپریالیستی و ضدارتجاعی بویژه در مسایل مهم ذیل:

الف) مبارزه علیه استعمار کهن و نوین و ارتجاع جهانی در راس آن امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم.

ب) مبارزه علیه جنگ افروزی‌ها، توسعه جوئیها، تجاوزات، مداخلات، تهدیدات و توطئه‌های امپریالیستی، سوسیال امپریالیستی و ارتجاعی.

ج) مبارزه علیه نژاد پرستی؛ صهیونیزم و پان اسلامیزم و سایر اشکال فاشیزم مذهبی.

ح) انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان بخشی از انقلاب جهانی است:

افغانستان انقلابی باید بمثابه پایگاهی برای انقلاب جهانی قرار داشته و درین راه از هیچگونه فداکاری دریغ ننماید. برپائی، پیشروی، موفقیت سرتاسری و تکامل انقلاب دموکراتیک نوین افغانستان از یک جانب برشد و اعتلای انقلاب جهانی خدمت می‌نماید و از جانب دیگر خود در گرو رشد و اعتلای آن قرار دارد.

ط) ایجا یک سیستم اداری خدمتگذار مردم و منزه از فساد و کاغذ بازی:

بوروکراسی، اختلاس، رشوه ستانی، واسطه بازی و ... امراض عمومی موجود در تمامی ادارات دولتی کنونی است. روشن است که این ادارات دولتی هرگز نمی‌توانند از امراض متذکره پاک و منزه باشند، زیرا که آنها در اساس بر پایه خدمت به توده‌ها بنا نشده اند، بلکه بعنوان وسیله ای برای اعمال حاکمیت نیمه فئودالیزم و بورژوازی کمپرادور

بمیان آمده اند. بنا حتمی و لازمی است که ادارات دولتی کنونی از بیخ و بن کنده شوند، تا بتوان بجای آنها یک سیستم اداری خدمتگذار مردم و منزّه از فساد و کاغذ بازی به وجود آورد. در چنین سیستمی نه تنها کنترل دقیق اداری از بالا، بلکه نظارت و تفتیش توسط شوراهای نمایندگان توده ها وجود دارد و شوراهای نهادهای ویژه ای برای اجرای این مسئولیت ایجاد خواهند کرد.

دوم) اهداف اقتصادی

الف - بخش زراعت:

خواست اساسی انقلاب دموکراتیک نوین در این بخش عبارت است از ریشه کن کردن مناسبات فرتوت فئودالی و ایجاد اقتصاد دهقانی آزاد از مظلّم استثمار گرانه فئودالی و تکامل پیگیر بعدی آن بمثابه پایه اقتصاد ملی. بدین منظور انقلاب اجرای مسایل مهم ذیل را در دستور کار خود قرار می دهد:

۱. مصادره زمین های مربوط به ملاکین و توزیع آنها میان دهقانان بی زمین و کم زمین طبق اصل «زمین از آن کشتکار». زمین های توزیع شده باید به دهقانان تعلق گرفته و سند مالکیت برای شان داده شود. این دهقانان باید بصورت داوطلبانه و براساس مالکیت شخصی دهقانان بر زمین، تیم های دسته جمعی کار، تعاونی ها و کثوپراتیوهای زراعتی را به وجود آورده و از کمکهای دولتی بهره مند شوند.

باید توجه داشت که اصل زمین از آن کشتکار نباید بصورت یک اصل اکونومیستی فهمیده شود، زیرا که تطبیق این اصل بدون مبارزات مسلحانه دهقانان علیه نیمه فئودالیزم، بدون رهبری دلیرانه این مبارزات توسط حزب کمونیست، بدون ساختن نیروی نظامی و ایجاد پایگاه های انقلابی و دریک کلام بدون سرنگونی حاکمیت سیاسی ارتجاع و برقراری حاکمیت سیاسی انقلابی ممکن نمی باشد. این به خاطر این است که در کشور ما طبقه زمین دار فئودال پایگاه اجتماعی استثمار امپریالیستی - سوسیال

امپریالیستی و سرمایه کمپرادور است، در حالیکه دهقانان نیروی عمده انقلاب اند. از این سبب باید دهقانان بی زمین و کم زمین از لحاظ آگاهی سیاسی آنچنان سازماندهی گردند که به روشنی دریابند مبارزه برای گرفتن زمین بدون پیشبرد فعال مبارزه برای کسب قدرت سیاسی بجائی نخواهد رسید.

۲. دهقانان متوسط الحال مورد حمایت قرار گرفته و به پیوستن به تعاونی‌ها و کنوپراتیوها تشویق می‌گردند.

۳. انقلاب دموکراتیک نوین به اقتصاد دهقانان مرفه پایه نمی‌بخشد، اما مالکیت بر زمین را مورد تحدید قرار می‌دهد. انقلاب از دهقانان مرفه در مقابل فئودال‌ها پشتیبانی به عمل می‌آورد، اما آنانرا در جهت رشد اقتصاد شان مورد حمایت قرار نمی‌دهد.

۴. اعماربندها، نهرها کاریزهای جدید و آباد سازی اراضی باثربمنظور تهیه آب و زمین برای دهاقین ملیت‌های کم زمین، کوچی‌ها و دهقانانی که نتوانند از زمین‌ها مصادره ای بهره‌مند شوند. کار اعمار بندها، نهرها و کاریزها و آباد سازی اراضی باثرب نه بر اساس سرمایه‌گذاری‌های بزرگ و ایجاد پروژه‌های عظیم، بلکه باید بر اساس بسیج نیروی کار توده ای و ایجاد پروژه‌های کوچک و متوسط پیشبرده شود.

تشویق کوچی‌ها به زندگی ده نشینی و اسکان باید از پایه مادی برخوردار باشد. توزیع زمین به آنها و کمک دلسوزانه با ایشان جهت خو گرفتن به زندگی و کار در یک محل، یگانه راه مطمئن پایان دادن به فلاکت و بدبختی اجتماعی آنان است.

۵. اتکاء به منابع داخلی و حرکت پابیا با رشد صنایع داخلی در اجرای پالیسی ماشینی کردن و عصری ساختن زراعت وسایل و مواد قابل استفاده در زراعت افغانستان فوق العاده عقمانده و دارای بهره دهی و وسعت استفاده ناچیز است. ماشینی کردن و عصری ساختن زراعت کشور یک ضرورت بشمار می‌رود، ما این کاریست که نباید با

اتکاء به وسایل ماشینی و مواد عصری وارداتی پیشبرده شود، زیرا که این گونه حرکت باعث ماشینی کردن و عصری ساختن حقیقی زراعت افغانستان نمی‌شود، بلکه یک تولید زراعتی وابسته به وجود آورده و کل اقتصاد کشور را بطرف وابستگی بیشتر و نه بطرف استقلال و خودکفایی سوق می‌دهد.

۶. بهبود مالداری و سازماندهی سالم آن از طریق استفاده معقول از چراگاه‌ها و توجه به حفاظت و توسعه آنها، اصلاح نسل حیوانات، انکشاف و ترنری و ایجاد تعاونی‌های مالداران. مالداران سه نقش اقتصادی مهم برعهده دارد:

الف) حیوانات قلبه‌ای و بارکش و کود حیوانی فراهم می‌سازد که در حال حاضر تولید زراعتی افغانستان به آنها وابستگی اساسی دارد.

ب) بخش مهمی از مواد غذایی مورد ضرورت جامعه را تولید می‌نماید.

ج) برای رشته‌های مهمی از صنایع دستی و بعضی از شاخه‌های صنعتی دیگر کشور مواد خام تهیه می‌نماید.

تا زمان ماشینی کردن و عصری ساختن وسیع زراعت افغانستان راه درازی در پیش است. از این رو در شرایط فعلی رشد و انکشاف مالداری مستقیماً به رشد انکشاف زراعت خدمت می‌نماید. دست رسی به خود کفائی غذایی و ارتقای سطح زندگی مردم از لحاظ خوراک مستلزم رشد و انکشاف روز افزون تولید مواد غذایی حیوانی — درپهلوی رشد و انکشاف تولید مواد غذایی نباتی می‌باشد.

توسعه و انکشاف قالین بافی، گلیم بافی، دباغی یا چرمگری، ابریشم بافی، صنایع پشمینه بافی و رشته‌های معینی از صنایع مواد غذایی، مستقیماً مستلزم رشد و انکشاف مالداری به‌خاطر تهیه مواد خام برای این رشته‌های صنعتی است.

۷. بازسازی، حفاظت و توسعه جنگلات و بهره برداری علمی از آن. جنگلات افغانستان که در طول سالهای جنگ و نیز بعثت استفاده غیرعلمی دوامدار از آن صدمات زیادی دیده است وسعت چندانى ندارد. اما شرایط طبیعی و اقلیمی افغانستان برای توسعه آن بسیار مساعد است. توسعه جنگلات از طریق افزایش تولید مواد خام برای صنایع ساختمانی، نجاری، کاغذ سازی و گوگردسازی، افزایش تولید مواد سوختی و افزایش تولید مغزیات جنگلی نقش مهمی در بهبود سطح زندگی توده‌ها و در مجموع تقویت اقتصاد جامعه بازی می‌نماید.

(ب) بخش صنایع:

۱. ایجاد صنایع وسایل تولیدی با تکیه اساسی به بسیج و بهره برداری از منابع سرشار انسانی و طبیعی کشور، از طریق براه انداختن پروژه‌های کوچک و متوسط وسیعی در توسعه بعدی آنها. ایجاد صنایع وسایل تولیدی از طریق ساختمان پروژه‌های بزرگ باعث می‌گردد که روی کمک‌های خارجی تکیه اساسی صورت بگیرد. روشن است که چنین وضعیتی علاوه از این که پایه‌های اساسی صنعتی شدن کشور را فراهم نمی‌سازد، نتیجه ای جز تعمیق وابستگی اقتصادی کشور به نظم اقتصادی جهانی امپریالیستی نخواهد داشت. جاذبه فریبنده پروژه‌های بزرگ صنایع تولیدی را که زنجیر وابستگی اقتصادی به سوسیال امپریالیست‌ها و امپریالیست‌ها را با خود همراه دارد، باید یکسره به دور انداخت.

ایجاد صنایع تولیدی از طریق براه انداختن پروژه‌های کوچک و متوسط که می‌تواند با تکیه اساسی به بسیج و بهره برداری از منابع سرشار انسانی و طبیعی کشور ممکن باشد ازین مزیت عالی و فوق العاده برخوردار است که برای صنعتی شدن کشور پایه‌های اساسی بسیار محکمی به وجود می‌آورد. البته ممکن است بهره وری چنین شیوه ای بخصوص در اوایل کارچندان عالی نباشد، اما این نقیصه ای است که میتوان آن را با

سعی و تلاش انقلابی و برانگیختن ابتکارات توده‌های کارگر و ماهرین داخلی به تدریج رفع کرده و بسوی توسعه بعدی این رشته کلیدی صنعتی گام برداشت.

۲. توجه اساسی به تولید وسایل و مواد مورد ضرورت بخش زراعت. باید ملتفت بود که زراعت اساس اقتصاد کشور را تشکیل می‌دهد. از این رو هرگونه پیشرفت و ترقی اقتصادی افغانستان در اساس برشد تولیدات زراعتی مربوط است. لذا تولیدات صنعتی کشور باید در اساس در خدمت رشد و انکشاف بخش زراعت و در خدمت ماشینی کردن و عصری ساختن آن قرار داشته باشد.

۳. توسعه بهره‌برداری از معادن با توجه اساسی به رفع نیازمندی‌های داخلی کشور و با تکیه بر بسیج امکانات خودی.

افغانستان دارای ذخایر معدنی سرشار و متنوع است که اکثراً تا حال غیر قابل استفاده باقی مانده است. آن مقدار کمی ازین ذخایر که تا حال مورد بهره‌برداری قرار گرفته است عمدتاً توسط سوسیال امپریالیست‌ها به غارت برده می‌شود.

توسعه بهره‌برداری از معادن نقش بسیار با اهمیتی در رشد سالم اقتصاد ملی بازی می‌نماید، بشرط اینکه اینکار اولاً با تکیه بر بسیج امکانات خودی و نه امکانات خارجی صورت بگیرد و ثانیاً تولیدات آن در اساس نه راه تجارت به بازارهای بین‌المللی تحت کنترل سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم، بلکه راه رفع نیازمندی‌های صنعتی و غیر صنعتی داخلی را درپیش گیرد.

۴. ایجاد و توسعه صنایع نظامی.

مردم ما امکانات بسیار محدودی برای ایجاد و توسعه صنایع نظامی در اختیار دارند. اما از آن جای که رفع وابستگی نظامی به سوسیال امپریالیزم، امپریالیزم و دول مرتجع منطقه یکی از شروط اصلی تامین آزادی ملی و استقلال حقیقی مردم و کشورها است؛

باید همین امکانات محدود را نیز با تمام قوا بکار گرفت و با سعی و تلاش جدی و پیگیر در راه انکشاف و توسعه آن کوشید.

۵) رهنمایی سرمایه‌های خصوصی ملی در مجاری صنعتی.

سرمایه‌های خصوصی ملی تا حال بیشتر بطرف تجارت گرایش داشته اند تا بطرف صنایع. این گرایش زیانبار اقتصادی باید از طریق راهنمایی سرمایه‌های خصوصی ملی به مجاری صنعتی مورد تحدید قرار بگیرد. سرمایه‌های خصوصی میتوانند بصورت مستقل – البته تحت رهنمایی و نظارت دولت – و یا در مؤسسات مختلط با دولت در توسعه و تنوع صنایع سبک و استهلاکی نقش بازی نموده و به پیشرفت صنعتی کشور خدمت نمایند.

۶. پشتیبانی از صنایع دستی و پیشه‌وری از طریق ایجاد تعاونی‌های صنعت کاران دستی و پیشه‌وران و فراهم‌آوری مساعدت‌های مالی تخنیکی و تجاری به آنها. صنایع دستی و پیشه‌وری با زراعت و مالداری رابطه تنگاتنگ و متقابل داشته و بخش مهمی از اقتصادیات روستایی کشور را تشکیل می‌دهد. همچنان این رشته از صنایع در شهرها نیز از اهمیت برخوردار است و درآمد عده‌ای از مردم و مقدار زیادی از وسایل مورد ضرورت اهالی را فراهم می‌نماید.

تقویت صنایع دستی و پیشه‌وری بخصوص در دوران جنگ خلق از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد، زیرا که در پهلوی امور زراعتی یک راه اصلی و کم‌خطر تقویت اقتصاد مناطق سرخ محسوب می‌گردد.

ج. بخش تجارت و مالیه:

۱. تنظیم تجارت خارجی در جهت پیشرفت و ترقی سالم اقتصاد کشور بر مبنای سیاست‌های اقتصادی دموکراتیک نوین و ملی ساختن کامل آن. تجارت خارجی

مجرای نفوذ و سلطه اقتصادی نیوکلونیالیستی سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم برکشور است و حتی زمینه‌های نفوذ اقتصادی کشورهای پاکستان، ایران و تا حدودی هندوستان را بر افغانستان مساعد ساخته است. در افغانستان انقلابی تحت نقش تجارت خارجی باید از ریشه تغییر یابد و به مجرائی در جهت پیشرفت و ترقی سالم اقتصاد کشور مبدل گردد. ازین جهت لازم است که تجارت خارجی کاملاً بر پایه سیاست‌های اقتصادی دموکراتیک نوین تنظیم گردد که یکی از ملزومات چنین سازماندهی ای ملی ساختن کامل آن می‌باشد.

۲. تنظیم تجارت داخلی و نظارت بر آن به نفع پیشرفت و ترقی اقتصاد دموکراتیک نوین.

امروزه تجارت داخلی کشور به مقدار زیادی به پرچون فروش تجارت خارجی و خدمتگذار آن مبدل گردیده است و نقشی را که ازین جهت برعهده دارد عبارت است از انتقال وابستگی اقتصادی به دورترین نقاط کشور. علیرغم اینکه این نقش با ایجاد تغییر ریشه ای در تجارت خارجی دیگرگون خواهد شد، اما در حال لازم است که تجارت داخلی عمدتاً به عرصه دادو ستد

تولیدات داخلی مبدل گردد. تحقق این هدف از یکجانب از طریق تنظیم تجارت داخلی و نظارت بر آن و از جانب دیگر از طریق رشد و افزایش عمومی تولیدات داخلی یعنی ترقی و پیشرفت مجموع اقتصاد جامعه ممکن می‌گردد.

۳. تطبیق اصل مالیه متری و مستقیم بصورت یکسان و منسجم.

سیستم مالیاتی افغانستان یک سیستم نامنسجم و نامتوازن است و بار آن در اساس برشانه‌های زحمتکشان و اقشار میانی جامعه سنگینی می‌نماید. برای اینکه مالیات به منبع مطمئنی برای در آمد دولت و به مجرائی در جهت تعدیل ثروت در جامعه بدل

گردد، سیستم مالیاتی باید شکل منسجم و متوازی بخود گرفته وبصورت مالیه مترقی و مستقیم تطبیق گردد.

د) عمومیات:

۱. مصادره تمام سرمایه های سوسیال امپریالیستی، امپریالیستی و مؤسسات خارجی

قسمت اصلی این سرمایه ها در بخش سرمایه گذاری بوروکراتیک) سکتور دولتی (بکار برده شده است که قسمت اعظم آن بصورت قرضه های بهره، ثروت های ملی ما را به یغما می برد . علاوه بخش دیگر این سرمایه ها در مؤسسات تجارتی و فابریکات غیر دولتی ویا در بنگاه های خصوصی ودولتی بصورت مختلط سرمایه گذاری شده اند . دولت دموکراتیک نوین به خاطر تامین استقلال اقتصادی افغانستان نه تنها تمام این سرمایه ها را مصادره می نماید، بلکه راه هرگونه سرمایه گذاری سوسیال امپریالیستی و امپریالیستی در کشور را نیز مسدود خواهد ساخت .

۲. تبدیل سکتور دولتی کنونی - که اهرم نفوذ و سلطه اقتصادی سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم بر کشور است - به سکتور دولتی دموکراتیک نوین (سکتور راستین عامه). اقتصاد دولتی در جمهوری دموکراتیک نوین افغانستان دارای جهت گیری سوسیالیستی بوده و نیروی رهبری کننده کل اقتصاد کشور را تشکیل می دهد .

۳. ملی ساختن تمام مؤسسات خصوصی ایکه دامنه فعالیت آنها از محدوده ظرفیت اداره خصوصی بیرون باشد. دولت دموکراتیک نوین به سرمایه داران خصوصی ملی اجازه فعالیت اقتصادی می دهد. اما از یکجانب آنها را رهبری نموده و تحت نظارت قرار می دهد و از جانب دیگر به آنها اجازه نمی دهد که وسایل زندگی خلق ها را تحت کنترل شان درآورند . بدین سبب سرمایه های خصوصی مورد تهدید قرار گرفته وبه آنها اجازه رشد نامحدود داده نمی شود.

۴. گسترش و تعمیق پلانگذاری دولتی به‌خاطر تامین رشد و شگوفائی اقتصاد ملی در جهت رهائی از وابستگی به سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم. پلان گذاری دولتی در جمهوری دموکراتیک نوین افغانستان مجرای اصلی رفع اعوجاج اقتصادی نئوکولونیالیستی و تنظیم متوازن رشد اقتصادی جامعه بوده و جهت گیری سوسیالیستی انکشاف آنرا تقویت می‌نماید.

۵. پیشبرد ساختمان اقتصادی هریک از ایالات در داخل چوکات سیاست‌های اقتصادی عمومی دولت دموکراتیک نوین در سراسر کشور بشمول حق تقدم در استفاده از منابع طبیعی محدوده ملی - اقتصادی بر به قسمیکه حق تعیین سرنوشت ملیت‌ها بدست خود شان بتواند از پایه مادی خوردار باشد.

۶. مساعد ساختن زیر بنای مادی تامین تساوی حقوق میان زنان و مردان: غرض تحقق این هدف اقدامات حد اقل ذیل می‌تواند روی دست گرفته شود:

الف) توزیع زمین برای زنان و مردان دهقان بطور یکسان و اعطای سند ملکیت بنام خودشان.

ب) پرداخت مزد مساوی در برابر کار مساوی به مردان و زنان بطور یکسان.

ج) فراهم ساختن زمینه‌های مساعد برای فعالیت‌های اقتصادی زنان در بیرون از خانه و مهیا ساختن خدمات مورد ضرورت آن.

د) اعطای کمک‌های ویژه به زنان صنعتکار و تشویق آنها به تشکیل تعاونی‌های خاص خود شان.

ه) لغو قانون مذهبی تقسیم غیر عادلانه اموال موروثی میان زنان و مردان و تامین حقوق مساویانه میان آنها.

۷. مساعد ساختن زمینه‌های اقتصادی ویژه غرض عودت آبرومندانه آواره گان به کشور

.

تحقق اهداف اقتصادی انقلاب دموکراتیک نوین در اساس زمینه‌های اقتصادی و لازم غرض عودت آبرومندانه آواره گان به میهن را مساعد می‌سازد. ولی علاوه برین اقدامات اقتصادی ویژه نیز باید درین مورد مد نظر قرار داده شود.

۸. تخصیص کمک‌های ویژه برای معیوبین جنگ آزادیبخش و خانواده‌های شهداء.

۹. لغو امتیازات اقتصادی اماکن مذهبی، روحانیون و سادات و جلوگیری از انتقال وجوهات دینی به خارج از کشور.

سوم) اهداف فرهنگی

فرهنگ دموکراتیک نوین، فرهنگ توده ای است و باید در خدمت کارگران و دهقانان فقیر و تهیدست و سایر اقشار انقلابی باشد که بیش از نود فیصد نفوس کشور را تشکیل می‌دهند. فرهنگ انقلابی برای توده‌های انقلابی سلاح نیرومند انقلاب است. فرهنگ انقلابی قبل از آنکه شیپور انقلاب نواخته شود، انقلاب را از لحاظ ایدئولوژیک تدارک می‌بیند و در جریان انقلاب بخش ضروری و مهم جبهه عمومی انقلاب است و کارکنان فرهنگی انقلاب در حقیقت رهبران درجات مختلف این جبهه فرهنگی می‌باشند. «بدون تیوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد». این می‌رساند که جنبش فرهنگی انقلابی تا چه پیمانه ای برای انقلاب حایز اهمیت می‌باشد.

الف) زدودن بینش‌های خرافی و فقر علمی و آراسته شدن توده‌های مردم به زیور علم و دانش. فرهنگ ارتجاعی موجود در جامعه ما بر پایه‌های جهل و بینش‌های خرافی و عدم آگاهی از علم و دانش استوار است. به عنوان یک واقعیت تلخ باید پذیرفت که توده‌های وسیع مردمان ما - این پایه‌های اساسی انقلاب کشور - وسیعا و عمیقا به خرافات مذهبی و سموم بینش‌های ضد علمی آغشته هستند. رفع این حالت خفت بار

مستلزم پیشبرد مبارزات دلیرانه، جسورانه و در عین حال دلسوزانه فرهنگی و فکری است. دلیرانه و جسورانه بدین خاطر که در اکثریت قریب به اتفاق موارد در جریان این مبارزه در قدم اول با حساسیت‌های شدید توده‌های وسیع تقابل به وجود می‌آید، و دلسوزانه بدین خاطر که سر سختی توده‌ها در چسبیدن به خرافات و بینش‌های ضد علمی به سرخوردگی و نفرت از توده‌های جاهل منجر نگردد.

ب) رشد و تقویت آگاهی ملی انقلابی تمامی ملیت‌های کشور علیه سوسیال امپریالیزم، امپریالیزم و شوونیزم ملی و ستم ملی.

مبارزه به خاطر کسب آزادی ملی و دفاع از آزادی ملی ایکه باید بدست آید مستلزم رشد و تقویت آگاهی ملی انقلابی تمامی ملیت‌های کشور است. البته در شرایط جامعه چند ملیتی افغانستان این آگاهی ملی انقلابی صرفاً نمیتواند آگاهی ای علیه سوسیال امپریالیزم و امپریالیزم باشد، بلکه در عین حال باید ضدیت با شوونیزم و ستم ملی را نیز احاطا نماید. به این صورت رشد و تقویت آگاهی ملی انقلابی پشتونها مستلزم مبارزه آنها علیه شوونیزم ملی خودشان است، در حالی که رشد و تقویت آگاهی ملی انقلابی ملیت‌های تحت ستم با پیشبرد مبارزات شان علیه ستم ملی حاصل می‌گردد.

ج) از میان بردن امراض مهلک بیسودی و فقر فرهنگی:

فیصدی بیسودی در میان مردمان ما در حد بسیار بالایی قرار دارد. این حالت تاسف بار در طول دوران اشغال در اثر پالیسی‌های تباه کن سوسیال امپریالیزم و مزدوران شان از یکجانب و عملکردهای ماوراء ارتجاعی نیروهای فیودالی وابسته به امپریالیست‌های غربی از جانب دیگر بیشتر از پیش تقویت گردید. جهالت و فقر فرهنگی ناشی از این وضعیت نکبت بار که دامنگیر مردمان ما است نشانه فضاقت باری از سلطه فرهنگ امپریالیستی - ارتجاعی بالای خلق‌های تحت ستم به شمار می‌رود.

برای از میان بردن این حالت اسفبار اجرای اقدامات ذیل ضروری است:

۱. اجباری ساختن تحصیلات ابتدائی در سراسر کشور.
 ۲. مسلکی کردن تحصیلات ثانوی و درآمیختن آن با پروسه تولید.
 ۳. میها ساختن زمین تحصیلات عالی و تخصصی برای فرزندان زحمتکشان بخرچ دولت.
 ۴. ایجاد شرایط مساعد ادامه تحصیل بعد از وقت رسمی برای کسانیکه بنابر عللی نه توانسته اند تحصیلات شان را تکمیل نمایند.
 ۵. ایجاد کورسهای سواد آموزی در سطح وسیع برای کلان سالان.
 - (د) تامین استقلال فرهنگی برای تمامی ملیت‌های برادر کشور در جهت احیاء و شگوفایی فرهنگ‌های اصیل ملی آنها و تکامل هماهنگ شان.
- سرکوب فرهنگی ملیت‌های تحت ستم در راستای نفی موجودیت و هویت ملی آنها بخش مهمی از شوونیزم طبقه حاکمه ملیت پشتون است که صدمات شدیدی بر رشد و تکامل ملیت‌های تحت ستم و در نتیجه رشد و تکامل جامعه افغانستان در مجموع وارد آورده است. رشد و تکامل انقلابی فرهنگ تمامی ملیت‌های برادر مستلزم از میان برداشتن ستم فرهنگی و تامین استقلال فرهنگی برای تمامی ملیت‌ها است. در این مورد دو مسئله از اهمیت درجه اول برخوردار می‌باشد:
۱. رسمیت زبان ملی تمامی ملیت‌های کشور در ادارات دولتی مؤسسات آموزشی و رسانه‌های گروهی ایالات مربوطه شان.
 ۲. فراهم ساختن زمینه استفاده عادلانه تمامی ایالات کشور از امکانات آموزشی و پرورشی سرتاسری.

ه) رفع تبعیض و برقراری تساوی در زمینه‌های تحصیلی و آموزشی و پرورشی میان زنان و مردان.

محرومیت کتله‌های وسیع زنان از حق انسانی تحصیل و فراگیری علم و دانش یکی از علایم خفت بار سلطه فرهنگ ارتجاعی پدرسالارانه بر مردمان ما است که بنوبه خود بمثابه یک عامل مهم عقب ماندگی کل جامعه عمل می‌نماید. لذا رفع تبعیض و برقراری تساوی در تحصیلات میان زنان و مردان از ضرورت جدی و با اهمیتی برخوردار است. باید با تلاش پیگیر تمامی موانعی را که باعث عدم تحقق این مامول شریفانه انقلابی است از میان برداشت.

و) زدودن نا آگاهی و جهل سیاسی و رشد و تقویت آگاهی سیاسی انقلابی توده‌های مردم.

نا آگاهی و جهل سیاسی در میان توده‌های مردم از ابعاد وسیع و وحشت آوری برخوردار است. به همین جهت است که آنها به آسانی توسط نیروهای سیاسی ارتجاعی و وابسته به امپریالیزم جهانی مورد تحمیق قرار می‌گیرند و در جهت تامین منافع آنها به خدمت گرفته می‌شوند. از میان برداشتن این حالت تاسف بار مستلزم پیشبرد مبارزات ایدئولوژیک شجاعانه و پیگیر در میان توده‌های مردم است، زیرا که توده‌ها فاقد آگاهی سیاسی انقلابی نمی‌توانند مبارزات انقلابی را پیش برند، چه رسد به اینکه انقلاب را به پیروزی رسانند و از موجودیت و تکامل بعدی آن دفاع نمایند.

برای حزب کمونیست پیشبرد مبارزات ایدئولوژیک مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی در این میان نقش کلیدی و رهبری کننده بازی می‌نماید. بدون درک عمیق این نکته و توجه اساسی در عمل به آن نمی‌توان وظایف ایدئولوژیک در قبال انقلاب کشور را انجام داد و به هدف رشد و تقویت آگاهی سیاسی انقلابی توده‌های مردم دست یافت. این هدف همانند تمامی اهداف انقلاب صعب الحصول است اما دستیابی به آن

ضرورت اجتناب ناپذیر و غیر قابل انصراف دارد و مبارزه پیگیر در راه آن نشانه عمق باور به مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم است.

ز) پرورش هنر انقلابی و مبارزه علیه هنر ارتجاعی.

هنر ارتجاعی موجود در جامعه بخش جدایی ناپذیری از فرهنگ ارتجاعی نیمه فیودالی - نیمه مستعمره مسلط بوده و در خدمت حفظ و استحکام نظام ارتجاعی فعلی قرار دارد. هنر ارتجاعی در تمامی شاخه‌ها سلاح نیرومندی در دست ارتجاع جهت تخریب توده‌ها و جلب احساسات و عواطف آنها است.

هنر انقلابی که از درون مبارزات انقلابی طبقات - ملی توده‌ها متولد می‌شود و در جریان پیشبرد آن رشد می‌نماید نه تنها بمثابة سلاحی برای مبارزه علیه هنر ارتجاعی بکار می‌آید، بلکه همچون عامل قدرتمندی برای بسیج توده‌ها به خدمت گرفته می‌شود.

هنر انقلابی بخشی از جبهه عمومی ایدئولوژیک انقلاب است. بدون پروراندن آن نمی‌توان وظایف جبهه ایدئولوژیک انقلاب را تمام و کمال به انجام رساند. تاثیرات مسموم کننده هنر ارتجاعی بر احساسات و عواطف توده‌ها را از میان برد و شور و اشتیاق انقلابی توده‌ها را برانگیخت.

چهارم - اهداف اجتماعی

انقلاب دموکراتیک نوین دارای اهداف اجتماعی متعددی است که از آن جمله چهار مسئله ذیل قابل تاکید ویژه است:

۱. برقراری تساوی میان زنان و مردان از لحاظ اجتماعی. غرض برآورده شدن این خواست اقدامات حد اقل ذیل می‌تواند روی دست گرفته شوند:

الف) لغو ازدواج اجباری، ممنوعیت پرداخت و دریافت شیر بها، غیر قانونی ساختن تعدد زوجات و برقراری تساوی حقوقی میان زنان و مردان در تمامی امور مربوط به ازدواج و خانواده.

ب) تامین آزادی برای زنان در فعالیتهای اجتماعی بیرون از منزل و مبارزه برای لغو حجاب.

ج) ثبت نام والدین بصورت توأم جهت مشخص شدن نسبت خانوادگی فرزندان، در تمامی اسناد رسمی و سعی در ترویج آن در سطح کل جامعه.

د) برقرار تساوی میان زنان و مردان در قضاوت، شهادت و سایر امور مربوط به محاکم عدلی.

۲. ایجاد یک سیستم خدمات صحتی و علمی و متوازن درسراسرکشوربا تکیه بر منابع وامکانات داخلی نظام صحتی موجود در افغانستان به مقدار زیادی یک نظام غیر علمی ومبتنی بر شیوههای بدوی است. ولی آنجای که تا حدودی براساسات علمی استوار است نیز شدیداً دارای دوخصلت منفی می باشد، یکی اینکه غیر متوازن است ودیگر اینکه از لحاظ پرسونل وینز ادویه و وسایل وابسته به خارج است.

نظام صحتی نوین فقط با ازمیان برداشتن سیستم موجود می تواند به وجود آمده استحکام و گسترش پیدا نماید. غرض تحقق این هدف لازم است روی سیاست اتکاء بخود، هم از لحاظ تربیت پرسونل طبی واهم از لحاظ تولید ادویه جات و وسایل طبی تکیه اساسی صورت بگیرد.

۳. مبارزه علیه انحرافات و مفاسد اخلاقی واجتماعی.

۴. فراهم ساختن امکانات تفریحات وسرگرمی های سالم وفعالیت های ورزشی برای توده ها. «کمونیست های عار دارند که مقاصد و نظریات شانرا پنهان دارند. آنها آشکارا

اعلام می‌نمایند که فقط از طریق توسل به قهر، از طریق سرنگونی جبری نظم اجتماعی موجود نیل به هدف‌های شان میسر است ...» (مانیفیست حزب کمونیست).

«با گذر از جنگ‌های طولانی داخلی و بین‌المللی است که طبقه کارگر نه فقط شرایط موجود را دیگرگون می‌کند بلکه خود نیز متحول گشته، برای اعمال قدرت سیاسی آماده می‌شود». (مارکس)

«وظیفه مرکزی و غالبترین شکل انقلاب کسب قدرت بوسیله نیروهای مسلح، یعنی حل مسئله از طریق جنگ است. این اصل مارکسیستی درهمه جا ... صادق است.» (مائوتسه دون)

هیچ طبقه‌ای بدون بکار بردن نیروی قهر و استفاده از نیروی مسلح خویش بقدرت سیاسی دست نمی‌یابد. این، یک حکم قانونمندانه عمومی درمورد مبارزات طبقاتی است و در طول تاریخ در جوامع طبقاتی مختلف کاملاً به اثبات رسیده است. دلیل این امر کاملاً روشن است. در ساختمان دولت نیروهای مسلح در مرکز تمامی نهادهای دیگر قرار دارد و سرنگونی حقیقی یک دولت بدون درهم شکستن این نهاد مرکزی که لازمه اش توسل به جنگ می‌باشد، ممکن نیست. بدین جهت است که مائوتسه دون با قدرت و صراحت اعلام می‌نماید: «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید».

وقتی به تاریخ مبارزات طبقاتی و ملی معاصر جامعه افغانستان نظر اندازیم به درستی می‌بینیم که حکم فوق نه تنها درمورد آن از مصداق کاملاً روشنی برخوردار است بلکه هرگونه تبدیلی در حاکمیت سیاسی درین کشور از طریق توسل به جنگ به عمل آمده است. طرد سلطه استعماری انگلیس از طریق مبارزات مسلحانه‌ای ممکن گردید که دریک دوره طولانی بار بار در نقاط مختلف کشور با درجات مختلفی از حدت و شدت دارای دامنه و وسعت گوناگون برآه انداخته شد. سقوط دولت امانی، رویکار آمدن و بعداً سرنگونی سقویها و استقرار حاکمیت خاندان طلائی یعنی آغاز برقراری تثبیت شده

نظم نیمه مستعمراتی - نیمه فیودالی نیز با استفاده از نیروی قهر و بکار برد نیروهای مسلح و توسل به جنگ صورت گرفت . به عمر نظام سلطنتی در افغانستان توسط کودتای ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ خاتمه داده شد و حاکمیت کودتایی داود توسط کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ از میان رفت. پس از کودتای هفت ثور، اوضاع در جامعه افغانستان برای مدت بیشتر از یک دهه با مبارزات مسلحانه پیرامون خود بخودی توده‌ها و نیروهای سیاسی مخالف رژیم کودتا و سرکوب مسلحانه این مبارزات، تجاوز مسلحانه قوای سوسیال امپریالیستی و مقاومت وسیع و گسترده در مقابل آن مشخص می‌گردد . درمورد خروج قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی از افغانستان نیز نقش مرکزی مقاومت مسلحانه در کشور کاملاً روشن و بی نیاز از استدلال است.

در شرایط فعلی که دوطرف ارتجاعی متخاصم در کشور دارای مناسبات تبانی - تقابل بوده و در عین سازشکاری با همدیگر به جنگ و درگیری نیز به اشکال مختلف میان شان ادامه می‌دهند، حتی ساخت و باخت و سازشهای سیاسی فقط مبتنی بر محاسبه ضعف‌ها و توانمندی‌های نیروهای مسلح و قدرت نظامی هریک از طرفین دعوا می‌تواند صورت گیرد. و بالاخره ضعف کمونیست‌ها در لحظه فعلی در سطح جامعه مشخصاً با ضعف نظامی و فقدان نیروهای مسلح متعلق بخود شان هویدا می‌گردد.

توجه به حقایق فوق نشان می‌دهد که تصرف قدرت سیاسی فقط و فقط یک راه دارد و آن عبارت است از بکار برد نیروهای مسلح و توسل به جنگ. از این گذشته، برای پرولتاریا و حزب کمونیست حتی زمینه استفاده‌های تاکتیکی در مبارزات سیاسی با استفاده از راه‌های مسالمت آمیز و آرام در افغانستان وجود ندارد، زیرا کمونیسم درین کشور غیر قانونی است و کمونیست‌ها در آن نه تنها حق فعالیت سیاسی، بلکه حق موجودیت و حیات نیز ندارند. این حکمی است که تمامی نیروهای سیاسی حاکم بر جامعه برسر آن متفق القول اند و در تطبیق آن با وحشیگری و خشونت بی‌مانندی

عمل می‌نمایند. در این مورد مشی مصالحه ملی رژیم کابل با سیاست‌های باندهای مختلف مذهبی تفاوت اساسی ندارد.

حزب کمونیست افغانستان نمی‌تواند مبارزه درراه بدست آوردن حق فعالیت قانونی و استفاده از مزایای پارلمانتاریزم را مد نظر قرار دهد، زیرا درجامعه نیمه مستعمره - نیمه فیودال افغانستان تا حال سیستم بورژوا - دموکراتیک به‌وجود آمده و نه درآینده به‌وجود خواهد آمد. حتی بفرض به‌وجود آمدن چنین سیستمی، حزب کمونیست می‌باید انتخابات پارلمانی را قویا تحریم نماید، زیرا که فقط و فقط همچون پرده نازکی چهره کریمه استبداد حاکم برجامعه را خواهد پوشاند و نشام سرودم بریده ای بیش نخواهد بود.

حزب کمونیست برای تصرف قدرت سیاسی و تحقق اهدافش هیچ راه دیگری جز توسل به قهر انقلابی و نیروهای مسلح انقلابی و دریک کلام جنگ انقلابی نمی‌تواند سراغ نماید. اهداف انقلاب دموکراتیک نوین فقط با پیروزی پرولتاریا و متحدینش در میدان جنگ می‌تواند بکف آید.

قیام شهری و کودتا، دو بیراهه

درجامعه نیمه مستعمره - نیمه فیودال افغانستان که شیوه تولید فیودالی آن مسلط است، زمینه ای برای برپایی و موفقیت قیام‌های شهری بمثابه استراتیژی نظامی انقلاب وجود ندارد. دلایل این امر روشن است. نفوس شهرها بخش کوچکی از مجموع نفوس کشور را در بر می‌گیرد. بدین جهت قیام شهری در صورت برپاشدن نیز جنگ توده‌های وسیع خلق‌های کشور نخواهد بود و دامنه تاثیر آن از لحاظ سیاسی روی توده‌ها محدود باقی خواهد ماند. نیروهای نظامی ارتجاعی مستقر درشهرها، متمرکز و قوی اند و امکان درهم کوبیدن آنها با تکیه بر توده‌های شهری میسر نیست.

استراتژی قیام شهری باعث می‌شود که خرده بورژوازی شهری و بورژوازی ملی بمثابة نیروهای عمده انقلاب در نظر گرفته شوند و نقش نیروی عمده واقعی انقلاب دموکراتیک نوین یعنی دهقانان بصورت فرعی باقی بماند و حتی این نیرو به تماشاجی صرف مبدل گردد.

تولید در شهرها وابسته به خارج است. ازین سبب قیام شهری حتی در صورت موفقیت از همان ابتدا یک رژیم متکی به تولید وابسته به امپریالیزم جهانی را به وجود خواهد آورد، رژیمی که نه قادر به درهم کوبیدن بورژوازی کمپرادور خواهد بود و نه قادر به از میان بردن نیمه فیودالیزم. وقتی دورنمای برپایی امکان موفقیت قیام شهری چنین تیره و تاریک باشد، واضح است که حرکت‌های کودتایی یعنی توسل به آن شیوه جنگی ایکه حتی توده‌های شهری نیز در آن درگیر می‌باشند و صرفا با تکیه بر مستی از افسران و سربازان تعلیم دیده و سازمان یافته در ارتش ارتجاعی راه می‌افتد، همانطوریکه تجارب کودتاهای کشورهای افریقائی و آسیایی نشان میدهد کوچکترین نتیجه مثبتی به بار نخواهد آورد. کودتا چنانچه موفق نیز گردد فقط چند مهره هیئت حاکمه را تعویض می‌نماید، ولی تمامی ساختارهای اصلی دولت ارتجاعی را اساسا دست نخورده باقی می‌گذارد. بدین جهت رژیم کودتائی نه بر ماشین دولتی نوین و نیروی نظامی انقلابی، بلکه بر همان ماشین دولتی کهن و نیروی نظامی ارتجاعی تکیه می‌نماید.

براساس این حقایق روشن و انکار ناپذیر است که حزب کمونیست افغانستان غرض تصاحب قدرت سیاسی و به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک نوین در کشور، هرگز به بیراهه‌های قیام شهری و کودتا نخواهد رفت و این بیراهه‌ها را بمثابة استراتژی جنگی کاملا غیر اصولی، مردود و فاقد دورنمای روشن می‌داند.

حزب کمونیست برای قدرت سیاسی واهدافش هیچ راه دیگری جز توسل به قهر انقلابی و نیروهای مسلح انقلابی ودریک کلام جنگ انقلابی نمی‌تواند سراغ نماید . اهداف انقلاب دموکراتیک نوین فقط با پیروزی پرولتاریا و متحدینش درمیدان جنگ می‌تواند بکف آید .

جنگ خلق، جنگ دهقانی تحت رهبری پرولتاریا

استراتیژی مبارزات حزب کمونیست افغانستان برای تصاحب قدرت سیاسی و به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک نوین در کشور همانا استراتیژی جنگ خلق می‌باشد؛ جنگی که دهقانان نیرویی عمده آن و پرولتاریا رهبر آن است.

استراتیژی جنگ خلق متکی براین واقعیت است که بیش از هفتاد و پنج درصد کل نفوس افغانستان را دهاتیان و بیشتر از نود درصد قلمرو کشور را دهات تشکیل می‌دهند . نه تنها اکثریت عظیم نفوس ساکن دردهات بطرق مختلف و درجات گوناگون موقعیت دهقانی دارند، بلکه اکثریت قابل ملاحظه آواره گان خارج از کشور و آواره گان داخلی نیز دارای تعلقات وروحیات دهقانی اند. علاوه‌تا بخش بسیار مهمی از طبقه کارگر جوان افغانستان هنوز دارای ارتباطاتی با دهات بوده و برخی خصوصیات دهقانی اشرا حفظ کرده است . دهقانان طبقه مولد اصلی کشور اند . بار استثمار نیمه فئودالی که شکل مسلط استثمار در جامعه است برشانه‌های آنها – بویژه دهقانان بی زمین و فقیر – حمل می‌گردد . فقط با بیدار ساختن، بسیج، سازماندهی و تکیه عمده بر دهقانان درجنگ خلق است که امکان سرنگونی انقلابی طبقه زمیندار فئودال که پایه اجتماعی اصلی نظام ارتجاعی ووابسته حاکم در کشور است، میسر می‌گردد .

بدون پیشبرد امر انقلاب ارضی و مصادره زمین‌های ملاکین توسط دهقانان بی زمین و فقیر نمیتوان سرنگونی عمیق و ریشه ای نیمه فئودالیزم را به پایان رساند . طرح انقلاب ارضی و واگذاری زمین‌های مصادره شده به دهقانان، با عدم طرح و قبول این

مسئله در آخرین تحلیل مفهومی جز قبول سرنگونی نیمه فیودالیزم و یا عدم قبول آن نخواهد داشت. بدین جهت برافراشتن درفش انقلاب ارضی با شعار "زمین از آن کشتکار" بمثابة درفش مبارزه طبقاتی ضد فیودالی برای برانگیختن و بسیج دهقانان در جنگ خلق از اهمیت عمده و درجه اول برخوردار است.

روشن است که شعار «زمین از آن کشتکار» نمی‌تواند - و نباید - بصورت یک شعار اکونومیستی مطرح گردد. تحقق انقلاب ارضی بدون سرنگونی قدرت سیاسی ارتجاعی و برقرار حاکمیت سیاسی انقلابی ممکن نیست. بدون درک این مضمون سیاسی - طبقاتی انقلاب ارضی و شعار «زمین از آن کشتکار» و تکیه اساسی روی آن مبارزات دهقانان برای بدست آوردن زمین ولو با شجاعت، تهور و برخوردهای مسلحانه همراه باشد، در بهترین حالت از محدوده اکونومیزم و ریفرمیزم تجاوز نخواهد نمود.

تکیه عمده روی انقلاب ارضی و شعار زمین از آن کشتکار در جنگ خلق به مفهوم تکیه عمده روی حل انقلابی تضاد دهقانان بانیمه فیودالیزم است. این مطلب بدین مفهوم نیست که پیشبرد مبارزه علیه بورژوازی کمپرادور که در پیوند با نیمه فیودالیزم قراردردمورد توجه نمی‌باشد. اما از آن جای که استثمار فیودالی شکل عمده استثماروشیوه تولید نیمه فیودالی شکل عمده تولید در جامعه است مبارزه علیه بورژوازی کمپرادور بر محور مبارزه علیه نیمه فیودالیزم به پیش می‌رود.

از جانب دیگر روشن است که علاوه بر حل تضاد عمده فعلی یعنی تضاد میان توده‌های خلق‌های ملیت‌های مختلف بانیمه فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور، حل سایر تضادهای اصلی جامعه نیز نمی‌تواند در جریان تدارک، برپائی و پیشبرد جنگ خلق مد نظر قرار نگیرد. مگر تمامی این مبارزات بر محور تضاد عمده پیش خواهد رفت و در نهایت ماهیت دهقانی جنگ خلق را مخدوش خواهد کرد.

محاصره شهرها از طریق دهات

جنگ خلق، جنگی است که ابتدا در مناطق روستایی براف می‌افتد و تنها پس از آنکه از استحکام و گسترش لازم و مناسبی دردهات برخوردار گردید، به محاصره شهرها و سپس تصرف آنها گذر می‌نماید. اینکه جنگ خلق چنین مسیری را می‌پیماید - و باید بپیماید - قبل از همه بدین جهت است که دهقانان بمثابه نیروی عمده انقلاب دموکراتیک نوین و پایه اصلی جنگ در مناطق روستائی بسر می‌برند.

در شرایط فعلی افغانستان با وجودیکه نمی‌توان گفت نیروهای نظامی دشمنان انقلاب صرفاً در شهرها متمرکز اند ودهات از نیروی نظامی خالی است، اما نیروهای نظامی ارتجاعی در بسیاری از مناطق روستایی پراکنده، متفرق و غیر منظم و نهایتاً ضربه پذیر تر از نیروهای نظامی ارتجاعی مستقر در شهرها می‌باشند. ازین سبب از لحاظ نظامی نیز ضرور است که جنگ خلق به مثابه جنگی که ابتدا دردهات براف می‌افتد در نظر گرفته شود.

اینکه در سراسر مناطق روستائی نیروهای نظامی ارتجاعی وجود دارند نمی‌تواند مشکلاتی بر سر راه برپایی و پیشبرد جنگ خلق ایجاد ننماید. اما از آنجای که این مشکلات در نهایت صرفاً می‌تواند مشکلات تاکتیکی محسوب گردد و نه مشکلات استراتژیک، قابل حل و فصل است برای یک نیروی نظامی انقلابی که بطور شایسته ای سازماندهی شده باشد و تحت رهبری حزب پیش‌آهنگ پرولتری نبردهایش را استوارانه مطابق به استراتژی جنگ خلق پیش ببرد، موجودیت نیروهای نظامی ارتجاعی پراکنده و بی نظم و اغلباً فاقد وفاداری عمیق به نیروهای سیاسی مربوط بآن در دهات می‌تواند به منبع قابل دسترسی برای تامین اسلحه و مهمات بدل گردد. ضرورت تامین اقتصادی جنگ و قدرت سیاسی نوین نیز تکیه روی دهات را درپیشبرد جنگ خلق الزام آور می‌سازد. برعکس شهرها، دهات تا حدود زیادی از لحاظ اقتصادی خود کفا است. با سرنگونی مناسبات کهن و برقراری مناسبات نوین اقتصادی، بسیج

آگاهانه و شگوفاً ساختن ابتکارات توده‌ها و بکارگیری تمام و کمال و سازمان یافته امکانات موجود اقتصادی در دهات می‌توان خود کفائی اقتصادی مناطق پایگاهی روستائی را آنچنان تقویت نمود که محاصره اقتصادی این مناطق از سوی دشمنان انقلاب که یقیناً در جریان جنگ پیش خواهد آمد کارائی چندانی نداشته و یا کار آئی آن بسیار کم باشد.

تکیه اساسی روی دهات در پیشبرد جنگ خلق هرگز به این معنی نیست که حزب کمونیست که فعالیت‌های مبارزاتی و منجمله فعالیت نظامی در شهرها نمی‌پردازد. برعکس کاملاً لازم است که اشکال مختلف فعالیت‌های مبارزاتی بشمول فعالیت‌های نظامی در شهرها توسط حزب کمونیست سازمان داده شده و به پیش برده شود. اما تمامی این نوع فعالیت‌ها باید بر محور تقویت و گسترانیدن جنگ خلق در روستاها و در خدمت آن قرار داشته باشد. فقط درین صورت است که مبارزات کارگران و سایر توده‌های شهری می‌تواند واقعاً سیاسی شده و با سرنگونی ارتجاع حاکم و تصرف قدرت سیاسی گره بخورد. مبارزات کارگران و توده‌های شهری تحت رهبری حزب کمونیست می‌تواند در اشکال گوناگون و متنوعی در خدمت جنگ خلق براه افتد. اینها می‌توانند مستقیماً به جبهات جنگ بپیوندند و با اشکال متنوع مبارزاتی منجمله فعالیت‌های نظامی در شهرها را در خدمت به جنگ خلق پیش ببرند.

جنگ طولانی

جنگ خلق، جنگیست طولانی و دراز مدت که از زمان برپائی تا موفقیت نهایی و سرتاسری سالیان متمادی دوام می‌نماید. سرنگونی حاکمیت ارتجاعی و برقراری قدرت سیاسی انقلابی در مقیاس این کشور مسئله‌ای نیست که به یکباره و در فرصت کوتاهی متحقق گردد، بلکه در یک پروسه طولانی که از مناطق روستائی شروع شده و بطرف شهرها پیش می‌رود بوقوع می‌پیوندد. این امر مبتنی و متکی بر واقعیت‌ها

و حقایق انکار ناپذیر است که در نظر نگرفتن آنها جز به ناکامی انقلاب به چیزی دیگری منجر نخواهد شد. این واقعیت‌ها و حقایق عبارتند از:

۱. در جامعه نیمه مستعمره - نیمه فیودال افغانستان که استبداد خشن و اختناق قرون وسطائی بر آن حاکمیت دارد، بردن آگاهی سیاسی انقلابی در میان توده‌ها از راه‌ها و طرق آرام مسالمت آمیز آنچنان مشکل است که در واقع باید آن را ناممکن دانست. البته ظلم و ستمی که بالای توده‌ها اعمال می‌گردد بصورت بالقوه پتانسیل انقلابی عظیمی را در آنها به وجود می‌آورد. اما تبدیل شدن این پتانسیل انقلابی عظیم از حالت بالقوه به حالت بالفعل نه از راه‌های نرم و ملایم، بلکه از راه‌های قهری می‌تواند ممکن گردد. بهمین جهت است که بردن سیاست انقلابی و طرح مسئله قدرت سیاسی در میان توده‌های دهقانی و سایر توده‌های تحت ستم عالیترین شکل مبارزه طبقاتی یعنی جنگ را طلب می‌نماید. حزب کمونیست مجبور است از همان ابتدای فعالیت‌های مبارزاتی اش روی جنگ خلق بمثابه طرف استراتژیک مورد نیاز برای بردن آگاهی سیاسی انقلابی در میان توده‌ها اتکاء نماید. تا زمانیکه جنگ خلق بر پا نگردیده است، تلاش‌های تدارکی برای برپائی آن و بعد از آنکه بر پا گردید پیشبرد آن محورهای اصلی طرح مسئله قدرت سیاسی در میان توده‌ها است.

واضح است که حزب کمونیست به خاطر ضعف و ناتوانی ابتدایی اش نمی‌تواند این کار را به یکباره در مقیاس وسیع سراسری آغاز نماید، بلکه ابتدا در مقیاس‌های کوچک می‌تواند آن را انجام دهد و به تدریج با کسب توانمندی محدوده‌های فعالیتش را گسترش داده و توده‌های بیشتر و بیشتری را به آگاهی سیاسی انقلابی مجهز نماید. فقط در پروسه یک جنگ طولانی مدت است که توده‌های دهقانی و سایر توده‌های تحت ستم قادر به کسب آگاهی انقلابی در سطح وسیع و سراسری خواهند شد. از جانب دیگر آماده گی‌های بالقوه و بالفعل مبارزاتی توده‌های نیز فوق العاده ناموزون و متفاوت از هم دیگر می‌باشد. حزب کمونیست به ناگزیر در ابتدای کار صرفاً در میان توده‌های پیشرو می‌تواند به بردن آگاهی سیاسی انقلابی و طرح مسئله کسب قدرت

سیاسی اقدام نماید. دامنه آماده گی توده‌ها فقط در پروسه طولانی جنگ است که بتدریج گسترش یافته وبطرف سرتاسری شدن پیش می‌رود.

۲. توده‌های دهقانی ذاتا پراکنده، متفرق و سازمان نیافته اند. تبدیل این پراکندگی تفرقه سازمان نیافتگی به انضباط، تشکل و سازمان یابی انقلابی فقط در یک جریان طولانی پیشبرد مبارزات حاد و قهری انقلابی یعنی جنگ ممکن می‌گردد و کاری نیست که از طرق و راه‌های آرام وملایم در مدت کوتاهی عملی گردد. بدین جهت ضرورت سازمان یابی و متشکل شدن انقلابی توده‌های دهقانی که یک امر انصراف ناپذیر برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین محسوب می‌گردد و فقط در یک پروسه طولانی و متناسب با آگاهی سیاسی انقلابی ایکه میان آنها برده شده است حاصل می‌گردد، جنگ خلق را بصورت یک جنگ طولانی مدت در می‌آورد.

۳. شرایط سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در یک جامعه نیمه مستعمره — نیمه فیودال مثل جامعه افغانستان شدیداً ناموزون است. از این سبب شرایط برای تدارک، برپائی و پیشبرد جنگ خلق در مناطق مختلف یکسان نبوده و وسیعاً متفاوت است. مناطقی وجود دارند که روی همرفته شرایط برای تدارک، برپائی و پیشبرد جنگ خلق در آنها مساعد است، ولی در پهلوی این مناطق بصورت نسبتاً وسیع مناطق عقبمانده و مناطق دارای وضعیت متوسط نیز موجود اند. بدیهیست که امر تدارک، برپائی و پیشبرد جنگ خلق را ابتدا صرفاً می‌توان در مناطق مساعد روی دست گرفت و در جریان پیشبرد جنگ با مبدل شدن مناطق دارای شرایط متوسط و عقبمانده به مناطق مساعد میدان جنگ و محدوده قدرت سیاسی نوین را گسترش داده و در جریان یک پروسه طولانی سرتاسری اش ساخت.

۴. اتحاد کارگران و دهقانان نه تنها برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین یک امر لازمی، اساسی وغیرقابل انصراف است، بلکه اتحاد آنها و استحکام هرچه عمیقتر آن

یک شرط ضروری و پایه سیاسی - طبقاتی برای گذار از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی نیز محسوب می‌گردد کاملاً واضح است که این امر متناسب با رشد آگاهی سیاسی انقلابی توده‌ها، تشکل پذیری آنها و استحکام و گسترش دایره جنگ خلق که همگی پروسه‌های طولانی و دراز مدت اند، می‌تواند متحقق گردد . فقط در جریان دراز مدت جنگ خلق است که اتحاد میان کارگران و دهقانان شکل می‌گیرد و بطور روز افزونی، موج وار و با پیچ و خم‌های فراوان موازی با جزر و مدهای امواج جنگ خلق استحکام و گسترش می‌یابد.

۵. حزب کمونیست نمی‌تواند به یکبارگی آنچنان نیروی نظامی قدرتمندی گرد آورد که قادر باشد در یک جنگ زود فرجام کارنیروهای نظامی ارتجاعی را یکسره کرده و جنگ را با موفقیت به انجام رساند. حزب در ابتدا صرفاً می‌تواند نیروی نظامی نسبتاً کوچک و ضعیفی را سازمان داده و فعالیت‌های نظامی اش را در مناطق مساعد شروع نماید . ضعف نیروی نظامی انقلابی در ابتداء و توانمندی نیروی نظامی ارتجاعی و این امر که نیروی نظامی انقلابی برای کسب موفقیت نهایی و برای اینکه بتواند تمامی نیروهای نظامی ارتجاعی را در میدان جنگ شکست دهد، باید از ضعیف به قوی و از کوچک به بزرگ مبدل گردد؛ جنگ خلق را از خصلت طولانی و دراز مدت برخوردار می‌سازد. در جریان جنگ خلق است که نیروی نظامی انقلابی با استفاده از عوامل مساعد و با تکیه بر توده‌ها، ضعف‌های تاکتیکی اش را به تدریج از میان برده و رشد می‌نماید، درحالی‌که توانمندی‌های تاکتیکی نیروهای نظامی ارتجاعی کمتر و کمتر شده و ناتوانی‌های استراتژیک شان بطور روز افزون در ضعف‌های تاکتیکی متبلور می‌گردد .

راهی که نیروی انقلابی ضعیف و ناتوان را قادر می‌سازد که نه تنها خود را حفظ نماید، بلکه نیروهای نظامی ارتجاعی را یکایک نابود ساخته و بتدریج خود را قوی سازد عبارت است از بکار برد دقیق، جدی و جرئت مندانه قوانین جنگ انقلابی افغانستان . این

قوانین در اساس و از لحاظ استراتژیک نمی‌تواند با قوانین جنگ انقلابی در سایر کشورهای تحت سلطه، که جنگ انقلابی چین نمونه پیروزمند آن در گذشته و جنگ انقلابی پرو نمونه زنده و موجود فعلی آن می‌باشد، فرق داشته باشد؛ ولی در عین حال از جهات تاکتیکی معینی دارای ویژه گی‌ها و خصوصیات مختص به خود نیز خواهد بود.

این ویژه گی‌ها تاحدودی می‌تواند از طریق مطالعه جنگ‌های که تا حال در کشور صورت گرفته است، مورد شناسایی قرار گیرد؛ ولی شناخت تمامی این ویژه گی‌ها در جریان پیشبرد جنگ خلق ممکن خواهد شد.

جنگ خلق از زمان برپایی دریک یا چند منطقه مساعد تا موقعیکه به موفقیت نهایی و سرتاسری می‌رسد، راه پر پیچ و خمی را می‌پیماید که اشکال مختلف و متنوع پیشروی و عقب نشینی، تعرض و دفاع و تمرکز و پخش را در بر می‌گیرد. مجموع مسیری را که این جنگ می‌پیماید عموماً سه مرحله دفاع استراتژیک، تعادل استراتژیک و تعرض استراتژیک را شامل می‌شود. هر یک از مراحل سه گانه جنگ خلق مدت زمان معینی را نظربه وضعیت و شرایط مشخص وقت در بر می‌گیرد که روی هم‌رفته یک دوره طولانی می‌باشد.

مناطق پایگاهی

ایجاد مناطق پایگاهی انقلابی برای پیشبرد و موفقیت نهایی جنگ خلق از اهمیت اساسی و تعیین کننده ای برخوردار است. بدون ایجاد، استحکام و گسترش مناطق پایگاهی انقلابی نه تنها جنگ از لحاظ کسب قدرت سیاسی فاقد دورنمای سیاسی روشن می‌گردد، بلکه در عین حال شکل فعالیت‌های مسلحانه دسته‌های شورشی سرگردان و فاقد پشت جبهه استراتژیک را بخود می‌گیرد.

مناطق پایگاهی انقلابی از طریق پاک سازی نیروهای نظامی ارتجاعی از نقاط مساعد، سرنگونی قدرت سیاسی ارتجاع، برقراری قدرت سیاسی نوین وسازماندهی انقلابی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی توده‌ها در آنجاها به وجود می آید. حزب کمونیست و توده‌های تحت رهبری اش یکجا با سایر نیروهای سیاسی متحد شان در مناطق پایگاهی انقلابی به تمرین و اعمال قدرت سیاسی می پردازند. ایجاد و گسترش مناطق پایگاهی انقلابی نمونه‌های واقعی از مناسبات انقلابی را که حزب کمونیست می‌خواهد در آینده در سراسر کشور بر قرار سازد، به نمایش می‌گذارد و زمینه‌های واقعی مقایسه میان اهداف حزب کمونیست و اهداف نیروهای ارتجاعی حاکم بر جامعه، را برای توده‌های وسیع در سراسر کشور به وجود می‌آورد. این امر به یقین آگاهی سیاسی انقلابی توده‌ها را موج وار ارتقاء و گسترش میدهد و بصورت وسیعی شرایط مساعد برای افزایش دامنه جنگ خلق فراهم می‌آورد.

با تکیه بر مناطق پایگاهی انقلابی به مثابه عقبگاه استراتژیک است که جنگ خلق در مناطق مورد تنازع) مناطق پارتیزانی (ومناطق تحت کنترل نیروهای ارتجاعی براه افتاده و گسترش می‌یابد. جنگی که بدون اتکاء بر مناطق پایگاهی انقلابی در داخل کشور پیش برده شود ناگذیر است مناطق خارج از سرحدات کشور وقلمرو کشورهای همسایه را بعنوان عقبگاه استراتژیک خود انتخاب نماید. کاملاً واضح است که اتکاء بر عقبگاه‌های استراتژیک در قلمرو کشورهای همسایه بصورت اصلی جنگ را از سیاست اتکاء بخود و اتکاء به توده‌های کشور محروم نموده و تابع سیاست‌ها و پالیسی‌های دولت‌های حاکم بر کشورهای همسایه و در نهایت تابع سیاست‌ها و اهداف بادران امپریالیستی وسوسیال امپریالیستی این دولت‌ها خواهد ساخت. حزب کمونیست باید در این مورد هوشیاری اش را کاملاً حفظ نماید و در تکیه استراتژیک بر مناطق پایگاهی داخل کشور در جریان برپایی و پیشبرد جنگ خلق استوار، مقاوم

و خلل ناپذیر باشد تا جنگ خلق در افغانستان از یک جنگ انقلابی متکی بر توده‌های کشور بصورت یک جنگ وابسته به امکانات خارجی در نیاید.

ارتش انقلابی که وظیفه پیشبرد جنگ خلق، دفاع از کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان توده‌های مسکون در پایگاه‌های سرخ و دستاوردهای انقلاب در تمام مراحل جنگ خلق را برعهده دارد، بعد از پیروزی انقلاب نیز حراست از جمهوری دموکراتیک نوین، حفظ حق حاکمیت تمامیت ارضی و امنیت کشور و دفاع از میهن در مقابل عملیات خرابکارانه و تجاوز امپریالیزم، سوسیال امپریالیزم و نوکران آنها را بر عهده خواهد داشت، دارای خصوصیات زیر می‌باشد:

۱. ارتش انقلابی، چریک توده ای و دسته‌های مسلح توده ای نیروهای مسلح متعلق به کارگران، دهقانان و سایر زحمتکشان ملیت‌های این سرزمین که باید باهم برادرو متساوی الحقوق باشند بوده، توسط حزب کمونیست مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ایجاد ورهبری می‌گردد. این ارتش با درک آگاهانه این مسئله که سیاست بر تفنگ حاکم است، نه اینکه تفنگ ارتش را رهبری نماید از منافع خلق و پرولتاریا پاسداری می‌نماید.

۲. ارتش انقلابی جنگ‌های متحرک را اساسا پیش می‌برد و در جنگ‌های پارتیزانی وسیعا سهم می‌گردد و در عین حال وظیفه رهبری آن را برعهده دارد.

۳. جنگ خلق بستر پیدایش، رشد و استحکام ارتش انقلابی می‌باشد.

۴. ارتش انقلابی مبتنی بر اصل وحدت سربازان و افسران و وحدت ارتش و خلق بوده بجای پیروی از مناسبات پوسیده نظم ارتش کهنه (استبداد فردی، اطاعت کورکورانه و تمایزات طبقاتی و...) مناسبات انقلابی فاقد تمایزات طبقاتی و انضباط آگاهانه را بر قرار مینماید.

۵. ارتش انقلابی عمدتاً ابزار رزم است، اما وظایف تبلیغی و تولیدی نیز برعهده دارد؛ در حالیکه دسته‌های مسلح توده‌ای در اساس وظایف تولیدی دارند، اما در فعالیت‌های تبلیغی و جنگی حزب و ارتش انقلابی را مدد می‌رسانند.

۶. ارتش انقلابی از لحاظ تسلیحاتی بجای اتکاء به کمک‌های خارجی به توده‌ها تکیه دارد و خود جنگ خلق منبع اصلی تامین کننده تسلیحات و مهمات آن می‌باشد. فقط ارتشی با این چنین خصوصیات و پایه اجتماعی توده‌ای می‌تواند ارتش حقیقی خلقها بوده و تحت رهبری حزب کمونیست از منافع آنها حراست نماید.

تدارک برای برپایی جنگ خلق

جنگ خلق جنگی است نقشه‌مندانه که توسط یک نیروی نظامی ضعیف و کم توان انقلابی علیه نیروهای نظامی وسیع و پر قدرت ارتجاعی برافروخته می‌افتد.

بناء این جنگ نمی‌تواند بصورت خود بخودی آغاز شود، بلکه برپایی و پیشبرد آن مستلزم تهیه و تطبیق نقشه‌ها و پلان‌های معین و مشخصی است که حزب و توده‌های تحت رهبری اش را قادر سازد عملاً جنگ را آغاز نمایند. فقط با پیشبرد موفقانه فعالیت‌های تدارکی است که جنگ خلق می‌تواند بر پاگردیده و به پیش برده شود. ازین سبب قبل از شروع جنگ خلق تدارک برای برپایی آن و پس از آنکه بر پا گردید پیشبرد آن باید بمثابه محور تمامی اشکال فعالیت‌های مبارزاتی حزب محسوب گردد. عدم توجه به این امر در نهایت به هیچ چیز دیگری جز بی توجهی به امر کبیر جنگ خلق و انقلاب دموکراتیک نوین تمام نخواهد شد.

(تایپ مجدد توسط حبیب)